

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190344

UNIVERSAL
LIBRARY



صادق هدایت

زند و هومن یسن

(بهمن یشت)

(مسئله رجعت و ظهور در آئین زرتشت)

کارنامه اردشیر پاپکان

ویلاستون - سدهسول - ۱۳۰۰

چاپ دوم



تهران

مه ۱۹۵۳ - خرداد ۱۳۳۲

حق چاپ محفوظ

چاپ سینا

از همین نگارنده :

زنده بگور

انسان و حیوان

سایه مغول (ایران)

علویه خانم

سد قطره خون

سایه روشن

بوف کور

آب زندگی

پروین دختر ساسان

مازیار

اوسانه

نیرنگستان

افسانه آفرینش

حاجی آقا

فواید گیاهخواری

اصفهان نصف جهان
سگ ولگرد
ترانه های خیام
وغ وغ ساهاب (با : م . فرزاد)
ولنگاری
توپ مروارید
فردا
گردانیده از متنهای پهلوی :

کجسته ابالیش
شهرستانهای ایران شهر
گزارش کمان شکن
بفرانسه

Lunatique
Sampingué

فهرست

صفحه

عنوان

۹	پیش گفتار
۲۹	بخش ۱ زند و هومن یسن
۷۳	درایش اهریمن با دیوان
۷۷	بخش ۲ زندئی و هومن یسن
۱۱۲	درایشن ئی اهرمن ئو دیوان
۱۱۵	بخش ۳ یادگار جاماسپ
۱۲۶	زراتشت نامه
۱۳۵	بخش ۴ حواشی و ملحقات
۱۶۱	سرآغاز کارنامه اردشیر پاپکان
۱۶۹	متن کارنامه اردشیر پاپکان

پیش گفتار

کتابی که « زند و هوم یسن » یا معمولاً « بهمن سب » خوانده مسود ، شامل تکرسه حوادثی است راجع بآئنده ملت و دس ایران که اورمرد وقوع آنها را به ررسب یسگوئی میکند

اس بیس آمد ها ، هر کدام در دوره مشخصی اتفاق می افتد ، دوره ما قبل آخر که هنگام ناح و نار « دیوان رولنده موی از حمة خسم » و اهریم برادان جرمن کمر است ، قسم عمدۀ من کتاب را بسکمل میدهد درین دوره ، رنگان و آوارکان و فرومانگان سر رمین ایران را فرا گرفته ، همه چیز را میسوراند و مآلاند و نهان میکند ، با آتجا که روسای بررک شهر و شهر بررک بده و ده بزرگ بدودمانی مدل میشود و از آن دودمان بزرگ حری حر مشب اسحوان نار بمماند .

اس بعیراب فهرائی به بها بر مردمان ، بلکه بر جاوران و رسیها و عناصر طبع بیر طاری میگردد . در زمین و آسمان سایبانی بطر پاره ای از سنایبانی که در بوراف و انجل سز آمده است ندا مآید . - در خورشید لکھانی طاهر میسود ، سوع جانیاب ، ناری رمین ، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است . افسار دیو حشم گسیخته میشود و همه چیز لطمه وارد میآورد . احکام و سنن دین دیگر مراعات نمیشود ناد های گرم و سرد موزد و لی باران بمبارد . این احوال

همواره سخت بر و ناریکتر میشود و اهریمن پرورمندی خود را
 با آواز بلند اعلام میدارد - اما با آگاهان در آمدن ساز میشود و
 کتاب با لحن خوشبین بری پایان میرسد :

سی سال پیش از پایان هزاره درشت ، دهر جوانی در
 دریاچه وردان (هامون ؟) آب سی سردارد و از فروغ نطفه
 درشت ، که در آنجا بدست ۹۹،۹۹۹ فرور اسو نگهداری
 شده آس می شود . بدنسان « هوشیدر » بدسا می آید . او پس
 از مسورت با اورمزد ، براد دیوان و اهریمن را نکمک بهرام
 ورجاوند که ساهزاده ای از نخته کسان بوده ، رنه کن می
 سارد و دو ناره ابران را نانس رورگار بسسان می آید از
 علامات ظهور او ایست که خورشید سه روز از حرکت باز
 می ایستد ، آنگاه هنگام هرازه ، هوسدر ماه « و سوسپاس »
 فرا میرسد این پیغمبران بر مساند هوسدر ، هر يك بطری
 معجز آسا بولد مسود .

در طی هرازه هوسدر ماه ، فن پزشکی برقی سایابی می
 کند و مردمان آسان بمیرند و بر کرساسب را برای کس
 آری دهاک از خواب درین خود بدار میکند
 ناری هزاره سوسپاس فرا میرسد . او که حامی انبیاء و
 پیغمبر آخر الزمان است ، دست بکار اصلاح امور میرد و رمیه
 رساخز را فراهم مسارد .

این پیسگوئی سجه مطعی است که از اصول بعالم درشت
 ناشی مسود در دی درشت عمر دیا بدوادره هزار سال بحمین
 رده شده است ، ۴ مطابق دواورده اخیر و هر اخیری هزار سال
 فرمانروائی میکند . سه هزار سال اول را دسا بحالت میوی در
 خاموشی و آرامش میگذرایده و پیوسه بمرور (طهر) بوده
 است . در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) رجعه بهرام گور
 انکسریا (در دوم ص ۳۴) راجع به پیدایش روشنان (ثواب

۱ - J . Darmesteter , Études Iraniques, II , p . 208.210

۲ - W . Jackson , Zoroastrian Studies , N . Y . 1928 , p .

و مطلق سارگان) مسوسد : > ۱۷ - نا آمدن اییگ ۱ ماه و خورشید و ایشان سارگان اسناده بودسد و میرسد و با اویزگی رماه را مگنذرایدسد و همواره بیمور بود . پس از آمدن اییگ ، به روس اسادسد و نا هرجام از آن روش نایسند. » با پدسد آمدن اهریمن ، حرکت ییز در دیا پدید آمد و سب ایجاد شد و اهریمن به براه کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث نا مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت . ولی نا این فید و شرط که قدرت او از نه هزار سال نجاوز نکند ۴- سر نه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بیشت (دوین داده = دو ساد) اصلی ، یعنی اورمزدمنع روشنائی بی پابان و دانای همه جیر و اهریمن منشاء تاریکی بی پایان و دارای داس محدود ، نا قبل از ظهور سوشیاس (بجاب دهنده دیا) در کنمشکس خواهد بود . نا سر انجام این زد و خورد بسکسب اهریمن پابان میپذیرد . ۴

۱- یعنی مداء شری که نسبت آن نامدء حیر نه از قبل نسبت میان هستی و نیستی و یا علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضادست که در یکدیگر متضادلا تأثیر می بخشد و تعبیر دیگر مداء شریکه نامدء حیر باصطلاح پاره ای از حکمای عرب دارای نسبت اقطاب Polarité میباشد

۲- ندهش در نخستین ۱۸۰ - و اورمزد نه گماینو گفت رمائی را تمییز کن ! تا اینکه پیکار برای نه هزار سال باشد چه او میدانست درین زمان گماینو نانوان خواهد شد (۱۹) پس گماینوی ناز و نادان این پیمان را بیدرفت . (۲۰) اورمزد این نیز بحرد همه آگاهی میدانست که در این نه هزار سال ، سه هزار سال همه بکام اورمزد است ، سه هزار سال اختلاط (گمیش) بکام اورمزد و اهریمن هر دو باشد و در سه هزار سال هرجامین گماینو از پای درآمد و از ربان او نه آفریدگان حلوقیری میشود . ۴

۳- پشت ۱۳ دیده شود در میدو حرد (در هفتم ص ۴۳ چاپ ارود نه دورس انکلسریا) مینوسد ۷۰ - مینوی حرد پاسخ کرد (۸) که ۱۰ اورمزد آفریدگار این دام و دشت و امشاسپندان و میو حرد را از روشنائی خویش و نا آفرین زمان بیکران بیاورید . ۹ ریرا که زمان بیکران ، بی پایان ، بیمرگ ، می درد و گرسنگی نایدید و تشنگی نایدید و بی صد است که تا همیشه و تا اند هیچکس نمیتواند آنرا از انجام کار خود باز دارد .

۱۰ - و اهریمن خبیث دیوان و ناسکاران و ییز حادوان را از هقارت عیر

نا زمایکه این پیکار سبابان بر سده است ، اورمزد نمسواند در اشباء و امور چنانکه ناید صرف کند و سربوشت را یکسره بغیر دهد . ولی با خرد همه آگاهی (دانس مطلق) که دارد ، از آئیده و گذشته آگاه است و در ایصورت قادر به بشگوئی میباشد .

در ادبیات دینی درسی حین پیشگوئی هائی از زمان بسیار قدیم وجود داشه و در اوسا اسم این پهلوانان آمده اس . ۹ و نیز در کتاب نهم دیکرد و بدنهتن بزرگ و زراشت نامه و جاماسب نامه و کتابهای دیگر با کماسش بغیرانی شرح اغلب این وقایع بر منخورم .

اما در اسکه من کوبی همان سخته اصلی « وهومن یس » بوده باشد ؛ جای تردید اس . زیرا در این کتاب از من وهومن سن و کتابهای دیگر بل قول مشود ، در ایصورت احمال مرود خلاصه شرح اصلی ناسد در حسن خلاصه ای ناحار باید سکه هائی از کتاب اصلی و نیز قسمهائی از اوسا وجود داسه باشد . و طن غالب بر این اس که بسیاری از مآخذ آن از اوسا و شارحین محلف گومه شده باشد .

چون در این کتاب بدو نظز شود ، دبده خواهد سد که

طبعی خود بوجود آورد ، (۱۱) و پیمان به هزار رستان را در زمان بیکران با اورمزد ست (۱۲) و با پایان آن هیچکس نمیر داد و دیگر گونه کردن آن تواند (۱۳) و چون نه هزار سال پایان رسد ، اهریم ناتوان شود (۱۴) و سروش اشوچشم را برسد ، (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچکس را نرسد و سربوشت و عزایت الهی [بمعوت] همگی دام و رهش اهریم را تا آخر و بر دیو آرا را برسد (۱۶) و همگی دام و دهش اورمزد بی سد ، دو ساره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند ، بر حمل التواریخ چاپ تهران .

ص ۲۲ دیده شود

۱ - محتمل است که رندو هومن یسن مأخود از هفتمین فرگرد ستودگرسک باشد که خلاصه آن در هشتمین فصل دینکرد - ۹ وجود دارد بموجب دینکرد هشتم (۱۵ - ۱۴۷) همین موضوع در قسمت دوم سپندسک یعنی سومین سک اوستای بزرگ مطرح شده است . بعد یست که نویسنده رند و هومن یسن از هر دو منع استعاده کرده باشد .

مندرجات آن مسخبات و نا دستچینی از سسکهای گوناگونی است که بعد ها در آن تصرفاتی شده و هر تفسیر کننده ای این من را سلیفه و نا وقایع زمان خود بطبقی داده و تفسیر کرده است . ۱ . حدیثی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب حلهائی وارد آمده است . این آشفنگی در نسخ پازند و فارسی همین شب تار است سسز دیده میشود .

و اما راجع به تاریخ این کتاب ، چیزی که مخفی است نسخه کبهاک در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که اسبابها ریادی در آن دیده میشود ، بدیهی است که نسخه اصلی بوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس کننده ای کم و بس در آن دخل و تصرف کرده است . ۲ . راجع به پیشگویی ها نیز رونویس کنندگان همین آردی را بخود اچاره داده اند . این مطلب از معابله چهار دوره سودگر در زند و هومن یسن با پیشگویی همین دوره در دنگرد که با یکدیگر معاوب هسند آسکار میگردد

نکه جالب توجه انسب که گرد آورده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (ابوشه روان) اسمی بمان می آورد در اینصورت باید اساره بجملة عرب و مغول بکند ، معط بطور اعیان اساره باعرب مینماید .

از مطالب بالا چنین نتیجه میشود که اصل زند یا شرح و هومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوسا سرجه شده است . زیرا از پادشاهان بعد ساسانی

۱ - مانند پیشگویی شاه نعمت الله که در هر رمای با تعبیرات کم و بیش چاپ میشود و شهرت عامیانه پیدا کرده است

۲ - بهرام بن یزدو شاعر درانت نامه ، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخه پهلوی بشمر در آورده است این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح حال و معجزات زرتشت ناگهان به پیشگویی میپردارد ، نظر مآید که نسخه همین یشت را صمیمه میکند دارهستز تاریخ زند و هومن یسن را این ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار میدهد .

اسمی میبرد. گویا منتخبات فعلی خلی بعد از حمله اعراب بوسیله نویسندگان ای گرد آوری شده که شرح ناخ و باز و غارگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سر کردگان نورانی مخلوط می کند. احتمال می رود که گرد آورده در زمان چنگیزخان میزبسه، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد. اما بنظر می آید که از نسخه اصلی روبویس شده باشد، چون برای پروراندن دوره « آهن آلوده » رمان فرمان روائی نرکان موضوع شرح و بسط معصل سری بدست اسسناخ کننده داده است قسم های زند و هومن یسن که در اوسا گرفته شده، از منابع خلی قدیمی تر بوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان ساسانی میشود و بی شک با منتخبات کبوی فرق داشته است

باری نظریات بالا از شباه در سواب، مخصوصاً از شباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروائی مهاجمین و بولد هوشدر تأیید میشود. - درشبان اسطار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه خواری خود دارند. ولی مانند یهودیان معسرین و سارجمین پیوسه ظهور این وقایع را به عویق میادارد و هور چشم براه هستند. اما از روی سنوایی که در رند و هومن یسن آورده شده، چندین بار است که این هزاره ها بسر رفته است. چنانکه فیلا اشاره شد، در عقاید زرنشبان در باب خلعت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره مساوی تقسیم شده. در اوستا و در کابهای پهلوی مدت هر يك از این دوره ها هزار سال است. جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرنشی این تقسیم بندی وجود داشته باشد. هر يك از این دوره ها در زرن تأثیر يك سناره میباش که ظاهراً بمایده انزد است. از این شالده ساخمان اولیه دنیای مزدیسنان در اوسا نشانهایی باقی است ۱ و باین وسیله مینوای آنها دوباره بر قرار کرد.

۱- احتمال قوی می رود که درین تقسیم بندی ادوار خلقت، سعی نموده اند واحد رمان فلکی را بر اساس حرکت رحمی اعتدالی قرار بدهند. تقریباً در ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدال ربیعی سرتاسر محیط فلك ممثل را می پیماید در صورتیکه این

بمعینه دکنز وس West این مدت تاریخی که باعث اسطزار زرشبان در زمان گذشته سده از سه عقیده مخلف ناشی میشود.

۱ - در من کاب ذکر میشود که پیکار بزرگ ناند در بایان هزاره زرسب اعان بفسد درین کشمکش دیوان واهربمان نابود خواهد شد ، از اینقرار هج گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروائی دیوان پیش از خامه هزاره زرسب خواهد بود . - چنین عقیده ای را بوبسند من اصلی اوسائی اظهار داشته است که فقط دوره کوباهی برای فرمانروائی دیوان انظار داشته تا بعد از هزاره درشت نابود بشوند . و در آن زمان بوفوع این پیش آمد و ظهور هوشدر که بایسی دو باره دین را آرایش نکند هنوز خیلی وف مانده بوده است .

۲ - هجوم براد دیوان و لطمائی که میرسانند ، زماسی بوفوع مپسوسه که هزاره زرسب خاتمه یافته بوده . هوشیدر به دنیا میآید و چون سی سال از عمرش میگذرد ، بهرام ورجاود منولد مینود و او نیز در سی سالگی لشکر کشی کرده مهاجین را ریشه کن منماید . - حین گفاری را باید به مرجم پهلوی و سارحینی سبت داد که در حدود ۵۹۰ - ۵۷۰ میلادی در دوره

حرکت رحمی دائمی و یکنواخت بوده باشد ، انجای محیط فلك مثل طلق معادله مخصوصی تغییر میدهد که محاسبه آن درست معلوم نداشت . مدت رجعت نقطه اعتدال ربیعی تخمیباً ۲۶۰۰۰ سال میباشد و ممکن است بعث های سماوی تغییر ننماید . در اینصورت محتمل است که منجمین باستان برای رحمت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰۰ سال فرس کرده باشند که به دوارده دوره که هر کدام دو هزار سال است تقسیم میگردد و درین مدت نقطه اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می پیماید کشف حرکت فقهرائی اعتدالین را به منجم یونانی هیپار حوس Hipparque اهل نیقیه Nicée که ۱۲۸ سال قبل از میلاد میریسته بست میدهد ولی احتمال قوی می رود که این حرکت طاهری فقهرائی نقطه اعتدال ربیعی در زمانهای خیلی پیشین توسط منجمین مصری و کلدائی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان شمار میروند . ولیکن در متن زند و هومن یسن تصریح شده و مینویسد « دهمین صد سال » علاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره ها به هزار سال نمیرسد .

پادشاهی آشفته هر مزد چهارم پسر و جانشین خسر و اول اظهار کرده اند و رشادتهای سردار سر شناس ایرانی ، بهرام چوین در مد نظرشان بوده است . این مسنسخ انتظار پایان فرمانروائی دیوان را فقط برای يك قرن داشنه است .

۳- در جای دیگر ذکر میشود (در بهم - ۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ منولد خواهد شد : یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش . در این صورت دوره فرمانروائی دیوان هشتصد سال به ناخیر میافد و پشون که آراینده دین میباشد ، در پایان هزاره ظهور نمکند . حزمیات مزبور را باید یکی از روویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد . اما مدبهاست که از هزاره زرشت مگذرد و انقافات پیش بینی سده رخ نداده است .

اشکال دیگری که باید حل شود ، اختلاف نظر فاحس مورخین سر تاریخ ردست میباشد که بطور مخلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد حدس زده اند و هر کدام دلایلی می آوردند ۱ طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق میکند . از اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق میافند . بموجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد ۲ . مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور اسکسریا شفاه اظهار داشتند تاریخ ظهور زرشت را میشود به ۸۶۰۰

W . Jackson , Zoroastrian Studies , p 17 - 18 .

۲- دلیل دیگری که برای قدمت رمان زرشت میتوان آورد همانا زبان اوستا است که همان کهنه تر از هزار سال قبل از میلاد . نظر میرسد . سرود های قسمتهای کهنه اوستا همان سرود های ویدا Védas میباشد و زبانی نوشته شده که بسیار نزدیک به سانسکریت وید ها است :

E . Burnouf , Journal Asiatique , 4e Série , t , IV , 493 et Suiv . ; V , 120 .

بعلاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است . بقول بیرونی و مسعودی اردشیر بابکان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پایان هزاره زرشت تاریخ را معشوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را بر خلاف حقیقت کوتاه تر از آنچه که بود وانمود کرد .

سال قبل از میلاد تخمین زد ۱. اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دوره عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین میباشد.

بهر حال سنوات هزاره هائی که درین کتاب آمده هیچ کدام با حقیقت تاریخی وفق نمیدهد و با دوره ها مطابق قانون دیگری محاسبه میشده است. فقط چیزیکه مهم است، قسمت عمده این کتاب شورش ایرانیان را که پایند بدین زرتشت بوده اند در زیر تسلط بیگانگان و اهریمن نژادان بخوبی نشان میدهد. همان شورشی که بعد ها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان، شعرا و سرداران و فرقه های گوناگون مذهبی در ایران بوجود آورد. زند و هومن یسن نیز تکه ای از ادبات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد.



بظر میآید که افسانه پرسی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز میباشد. در زمان های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه سرایان نامین و بر آورده میشده، امر زه بخصوص علمای اجتماع و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گهره و بدلخواه خود و یا بموجب معصبات روز آرا بکار میبرد.

گذشته از احکام و شرایع دینی قوه تصور و تخیل ملی و اعمادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکار ناپذیری دارد. انسان عموماً بظر بگذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان میباشد و در بهبود این درد ها، همواره چشم امید و انتظار به آینده است. مجموع آرزو های توده را

۱- در حدود ۷۱ سال و نیم نقطه اعتدالین یکدرجه سیر قهقرائی میکند، طوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق میافتد. بموجب اسناد پهلوی که در دست است، در زمان زرتشت نقطه اعتدالین در برج ثور بوده و کمیسه نوروز از زمستان شروع میشده و اکنون در برج حمل میباشد و کمیسه از ۱۳ آوریل شروع میشود. پس از محاسبه دقیق نجومی بدست میآید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال میگذرد.

زمانی خیالپرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص معصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدن وسیله شالده آئینه را میریزند . یعنی سرنوشت بشر و یا فسمی از آنرا راهنمایی میکنند . باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته میشود . چه بسا اتفاق میافتد متعصبین افکار و آرزو های توده را با منافع خود بوافق داده مطابق افکار مذهبی خود میپوررانند . از این لحاظ پی بردن بسر چشمه و نحولانی که این عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است . اعتقاد بوجود يك قائم که در آخر دنیا باید بنحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است ۱ به طوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سر چشمه آن کجا است .

با اشاره ببعضی اسناد و مدارک که در مذاهب دیگر راجع باین موضوع وجود دارد قضاوت را بخواننده واگذار میکنیم . بمناسبت شباهت تام جزئیات این وصایع در نزد ملل گوناگون ، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکتر و تحقیق در باره داستانهای باستانی قابل توجه باشد . - زیرا این عقیده یکی از آرزو های مبهم و دیرین بشر است و عجیبی نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار بآئینه بهری بوده است . انسان نه تنها می خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد ، بلکه مایل است منشاء کار هائی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده ، آراء و عقاید و تعصبات خود را بوسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند . عامل عمده این عقیده ایمان است . بهمین مناسبت این پیشگوئی

۱ - علاوه بر کتاب معمول خنوخ Hénoch (باب ۳۶ - ۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد بوجود مسیح صریحاً ذکر شده است . کتابهای زیر دیده شود .

Ipuir writings . Gardener , Wisdom lit . of the Egyqt . Chester Beatty , Le Codex de papyrus .

در اغلب ادیان مقام خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده ، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را افساس و با احتیاجات خود وفق داده ^۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است .

در اینکه اصل زند و هومن یسن خیلی مختصر تر و مانند ادبیات اوستائی افسانه آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره « آهن آلوده » در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع افندار و سلط دین زرتشت نسبت به آینده آن اقدر اظهار بدبینی نمیشده ^۲ . طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت بدست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سر بسته ای از حمله مغول در بردارد .

لیکن جنگ دو قوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی

۱ - در پیشگویی درشتی میدان کارزار ایران خواهد بود . تمام توجه آورده به ایران است که در خوابرس ، مرکز همت کشور واقع شده و پیوسته تکرار میکند . « ایرانی که من آمردم ^۱ » تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران مباشد که چشم و چراغ عالم است و بموجب افسانه زیرکانه ای این اصلاح بدست پسران درشت انجام خواهد گرفت . در کتاب ارمیاء نسی باب هفتم خداوند اسرائیل میگوید « ۲۰۰ - منابر این خداوند یهود چنین میگوید : اینک خشم و عصب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و امروخته شده خاموش خواهد گردید » در ترجمه فارسی بحارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) مینویسد « بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستی که قصاص من در خصوص بندگام پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا اینکه با آن قصاص هلاک نکنم هر که را که میخواهم و هدایت نکنم هر که را که میخواهم »

۲ - میبجیان ببر یکرشته پیشگویی هائی که علامات وحشت دوره آخر زمان را شرح میدهد زیر عنوان « Les terreurs de l ' An Mille » دارند که میبایستی در هزارمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد . پیشگویی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آینده بشر شده کتاب « I Ging » ای کینگ ^۳ ، چینی است که ر . ویلهم ترجمه نموده است :

R . Wilhelm , Das Buch der Wandlungen .

علاوه بر Oracles یونانی و رومی پیشگویان قدیم و جدید مانند شود - سوئدبرگ Swedenborg و نستراداموس ، فلاماریون ، ولر H . G . Wells کابرلینگکه H . Keyserling ، اشپنگلر و غیره هر کدام بطرز خاصی پیشگوییهای راجع بآینده بشر نموده اند

و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است . و بهمین مناسبت ، اعتقاد به دو اصل مضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است . وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فابی گردد سیجه منطقی است که ازین اعتقاد ناشی میشود .

ازین گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمده ها را پیش بینی مینماید . از جمله پهلوانان بیمارگی که درین انتظار میباشند ، مانند کرساسپ پهلوان خفه که مقدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد . هم چنین باز مانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانسیه یا فرزندان که بنوسط ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری میشود با بموقع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان بوجود بایند .

مطلبی که این معجزات را تأیید میکند ، اعتقاد مذهب زرتشتی به بعدیر میباشد . از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم فرار گرفته و مربوط به خلعت عالم میشود ، روش عالم بموجب تأثیر ستارگان و سیارگان فبلا مقدر و معین شده است . تفسیر در روش عالم متصور نیست ، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسپ آگاهی) است ، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگوئی میباشد . لیکن در وفایع آینده نمیتواند دخالت بکند ، چنانکه از باب سوم همین کتاب بر میآید : زرتشت ار اورمزد فاضای زندگی جاودان میکند و اورمزد پاسخ مسگوید : « چون مقدر است که نو بدست توربراتروش کشته بشوی ، لذا اگر مرا بیمارگ بکنم ، طبعاً توربراتروش کشنده تو نیز بیمارگ میشود و این بر خلاف مدار روزگار و تقدیر است . » یا عبارت دیگر : تغییر سر - نوشت ممکن نیست ۱ . سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود

۱ - مثالی است دران پهلوی که : سخت مدسپوحتن نشاید ، (مرگ آمد درنگهرا

شاید) . و نیز ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷ ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳ ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹ ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵ ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱ ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷ ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳ ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹ ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵ ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱ ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷ ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳ ۱۸۱۴ ۱۸۱۵ ۱۸۱۶ ۱۸۱۷ ۱۸۱۸ ۱۸۱۹ ۱۸۲۰ ۱۸۲۱ ۱۸۲۲ ۱۸۲۳ ۱۸۲۴ ۱۸۲۵ ۱۸۲۶ ۱۸۲۷ ۱۸۲۸ ۱۸۲۹ ۱۸۳۰ ۱۸۳۱ ۱۸۳۲ ۱۸۳۳ ۱۸۳۴ ۱۸۳۵ ۱۸۳۶ ۱۸۳۷ ۱۸۳۸ ۱۸۳۹ ۱۸۴۰ ۱۸۴۱ ۱۸۴۲ ۱۸۴۳ ۱۸۴۴ ۱۸۴۵ ۱۸۴۶ ۱۸۴۷ ۱۸۴۸ ۱۸۴۹ ۱۸۵۰ ۱۸۵۱ ۱۸۵۲ ۱۸۵۳ ۱۸۵۴ ۱۸۵۵ ۱۸۵۶ ۱۸۵۷ ۱۸۵۸ ۱۸۵۹ ۱۸۶۰ ۱۸۶۱ ۱۸۶۲ ۱۸۶۳ ۱۸۶۴ ۱۸۶۵ ۱۸۶۶ ۱۸۶۷ ۱۸۶۸ ۱۸۶۹ ۱۸۷۰ ۱۸۷۱ ۱۸۷۲ ۱۸۷۳ ۱۸۷۴ ۱۸۷۵ ۱۸۷۶ ۱۸۷۷ ۱۸۷۸ ۱۸۷۹ ۱۸۸۰ ۱۸۸۱ ۱۸۸۲ ۱۸۸۳ ۱۸۸۴ ۱۸۸۵ ۱۸۸۶ ۱۸۸۷ ۱۸۸۸ ۱۸۸۹ ۱۸۹۰ ۱۸۹۱ ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ ۱۸۹۴ ۱۸۹۵ ۱۸۹۶ ۱۸۹۷ ۱۸۹۸ ۱۸۹۹ ۱۹۰۰ ۱۹۰۱ ۱۹۰۲ ۱۹۰۳ ۱۹۰۴ ۱۹۰۵ ۱۹۰۶ ۱۹۰۷ ۱۹۰۸ ۱۹۰۹ ۱۹۱۰ ۱۹۱۱ ۱۹۱۲ ۱۹۱۳ ۱۹۱۴ ۱۹۱۵ ۱۹۱۶ ۱۹۱۷ ۱۹۱۸ ۱۹۱۹ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۲ ۱۹۲۳ ۱۹۲۴ ۱۹۲۵ ۱۹۲۶ ۱۹۲۷ ۱۹۲۸ ۱۹۲۹ ۱۹۳۰ ۱۹۳۱ ۱۹۳۲ ۱۹۳۳ ۱۹۳۴ ۱۹۳۵ ۱۹۳۶ ۱۹۳۷ ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۴۰ ۱۹۴۱ ۱۹۴۲ ۱۹۴۳ ۱۹۴۴ ۱۹۴۵ ۱۹۴۶ ۱۹۴۷ ۱۹۴۸ ۱۹۴۹ ۱۹۵۰ ۱۹۵۱ ۱۹۵۲ ۱۹۵۳ ۱۹۵۴ ۱۹۵۵ ۱۹۵۶ ۱۹۵۷ ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ ۱۹۶۰ ۱۹۶۱ ۱۹۶۲ ۱۹۶۳ ۱۹۶۴ ۱۹۶۵ ۱۹۶۶ ۱۹۶۷ ۱۹۶۸ ۱۹۶۹ ۱۹۷۰ ۱۹۷۱ ۱۹۷۲ ۱۹۷۳ ۱۹۷۴ ۱۹۷۵ ۱۹۷۶ ۱۹۷۷ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹ ۱۹۸۰ ۱۹۸۱ ۱۹۸۲ ۱۹۸۳ ۱۹۸۴ ۱۹۸۵ ۱۹۸۶ ۱۹۸۷ ۱۹۸۸ ۱۹۸۹ ۱۹۹۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۳ ۱۹۹۴ ۱۹۹۵ ۱۹۹۶ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۹ ۲۰۰۰ ۲۰۰۱ ۲۰۰۲ ۲۰۰۳ ۲۰۰۴ ۲۰۰۵ ۲۰۰۶ ۲۰۰۷ ۲۰۰۸ ۲۰۰۹ ۲۰۱۰ ۲۰۱۱ ۲۰۱۲ ۲۰۱۳ ۲۰۱۴ ۲۰۱۵ ۲۰۱۶ ۲۰۱۷ ۲۰۱۸ ۲۰۱۹ ۲۰۲۰ ۲۰۲۱ ۲۰۲۲ ۲۰۲۳ ۲۰۲۴ ۲۰۲۵ ۲۰۲۶ ۲۰۲۷ ۲۰۲۸ ۲۰۲۹ ۲۰۳۰ ۲۰۳۱ ۲۰۳۲ ۲۰۳۳ ۲۰۳۴ ۲۰۳۵ ۲۰۳۶ ۲۰۳۷ ۲۰۳۸ ۲۰۳۹ ۲۰۴۰ ۲۰۴۱ ۲۰۴۲ ۲۰۴۳ ۲۰۴۴ ۲۰۴۵ ۲۰۴۶ ۲۰۴۷ ۲۰۴۸ ۲۰۴۹ ۲۰۵۰ ۲۰۵۱ ۲۰۵۲ ۲۰۵۳ ۲۰۵۴ ۲۰۵۵ ۲۰۵۶ ۲۰۵۷ ۲۰۵۸ ۲۰۵۹ ۲۰۶۰ ۲۰۶۱ ۲۰۶۲ ۲۰۶۳ ۲۰۶۴ ۲۰۶۵ ۲۰۶۶ ۲۰۶۷ ۲۰۶۸ ۲۰۶۹ ۲۰۷۰ ۲۰۷۱ ۲۰۷۲ ۲۰۷۳ ۲۰۷۴ ۲۰۷۵ ۲۰۷۶ ۲۰۷۷ ۲۰۷۸ ۲۰۷۹ ۲۰۸۰ ۲۰۸۱ ۲۰۸۲ ۲۰۸۳ ۲۰۸۴ ۲۰۸۵ ۲۰۸۶ ۲۰۸۷ ۲۰۸۸ ۲۰۸۹ ۲۰۹۰ ۲۰۹۱ ۲۰۹۲ ۲۰۹۳ ۲۰۹۴ ۲۰۹۵ ۲۰۹۶ ۲۰۹۷ ۲۰۹۸ ۲۰۹۹ ۲۱۰۰ ۲۱۰۱ ۲۱۰۲ ۲۱۰۳ ۲۱۰۴ ۲۱۰۵ ۲۱۰۶ ۲۱۰۷ ۲۱۰۸ ۲۱۰۹ ۲۱۱۰ ۲۱۱۱ ۲۱۱۲ ۲۱۱۳ ۲۱۱۴ ۲۱۱۵ ۲۱۱۶ ۲۱۱۷ ۲۱۱۸ ۲۱۱۹ ۲۱۲۰ ۲۱۲۱ ۲۱۲۲ ۲۱۲۳ ۲۱۲۴ ۲۱۲۵ ۲۱۲۶ ۲۱۲۷ ۲۱۲۸ ۲۱۲۹ ۲۱۳۰ ۲۱۳۱ ۲۱۳۲ ۲۱۳۳ ۲۱۳۴ ۲۱۳۵ ۲۱۳۶ ۲۱۳۷ ۲۱۳۸ ۲۱۳۹ ۲۱۴۰ ۲۱۴۱ ۲۱۴۲ ۲۱۴۳ ۲۱۴۴ ۲۱۴۵ ۲۱۴۶ ۲۱۴۷ ۲۱۴۸ ۲۱۴۹ ۲۱۵۰ ۲۱۵۱ ۲۱۵۲ ۲۱۵۳ ۲۱۵۴ ۲۱۵۵ ۲۱۵۶ ۲۱۵۷ ۲۱۵۸ ۲۱۵۹ ۲۱۶۰ ۲۱۶۱ ۲۱۶۲ ۲۱۶۳ ۲۱۶۴ ۲۱۶۵ ۲۱۶۶ ۲۱۶۷ ۲۱۶۸ ۲۱۶۹ ۲۱۷۰ ۲۱۷۱ ۲۱۷۲ ۲۱۷۳ ۲۱۷۴ ۲۱۷۵ ۲۱۷۶ ۲۱۷۷ ۲۱۷۸ ۲۱۷۹ ۲۱۸۰ ۲۱۸۱ ۲۱۸۲ ۲۱۸۳ ۲۱۸۴ ۲۱۸۵ ۲۱۸۶ ۲۱۸۷ ۲۱۸۸ ۲۱۸۹ ۲۱۹۰ ۲۱۹۱ ۲۱۹۲ ۲۱۹۳ ۲۱۹۴ ۲۱۹۵ ۲۱۹۶ ۲۱۹۷ ۲۱۹۸ ۲۱۹۹ ۲۲۰۰ ۲۲۰۱ ۲۲۰۲ ۲۲۰۳ ۲۲۰۴ ۲۲۰۵ ۲۲۰۶ ۲۲۰۷ ۲۲۰۸ ۲۲۰۹ ۲۲۱۰ ۲۲۱۱ ۲۲۱۲ ۲۲۱۳ ۲۲۱۴ ۲۲۱۵ ۲۲۱۶ ۲۲۱۷ ۲۲۱۸ ۲۲۱۹ ۲۲۲۰ ۲۲۲۱ ۲۲۲۲ ۲۲۲۳ ۲۲۲۴ ۲۲۲۵ ۲۲۲۶ ۲۲۲۷ ۲۲۲۸ ۲۲۲۹ ۲۲۳۰ ۲۲۳۱ ۲۲۳۲ ۲۲۳۳ ۲۲۳۴ ۲۲۳۵ ۲۲۳۶ ۲۲۳۷ ۲۲۳۸ ۲۲۳۹ ۲۲۴۰ ۲۲۴۱ ۲۲۴۲ ۲۲۴۳ ۲۲۴۴ ۲۲۴۵ ۲۲۴۶ ۲۲۴۷ ۲۲۴۸ ۲۲۴۹ ۲۲۵۰ ۲۲۵۱ ۲۲۵۲ ۲۲۵۳ ۲۲۵۴ ۲۲۵۵ ۲۲۵۶ ۲۲۵۷ ۲۲۵۸ ۲۲۵۹ ۲۲۶۰ ۲۲۶۱ ۲۲۶۲ ۲۲۶۳ ۲۲۶۴ ۲۲۶۵ ۲۲۶۶ ۲۲۶۷ ۲۲۶۸ ۲۲۶۹ ۲۲۷۰ ۲۲۷۱ ۲۲۷۲ ۲۲۷۳ ۲۲۷۴ ۲۲۷۵ ۲۲۷۶ ۲۲۷۷ ۲۲۷۸ ۲۲۷۹ ۲۲۸۰ ۲۲۸۱ ۲۲۸۲ ۲۲۸۳ ۲۲۸۴ ۲۲۸۵ ۲۲۸۶ ۲۲۸۷ ۲۲۸۸ ۲۲۸۹ ۲۲۹۰ ۲۲۹۱ ۲۲۹۲ ۲۲۹۳ ۲۲۹۴ ۲۲۹۵ ۲۲۹۶ ۲۲۹۷ ۲۲۹۸ ۲۲۹۹ ۲۳۰۰ ۲۳۰۱ ۲۳۰۲ ۲۳۰۳ ۲۳۰۴ ۲۳۰۵ ۲۳۰۶ ۲۳۰۷ ۲۳۰۸ ۲۳۰۹ ۲۳۱۰ ۲۳۱۱ ۲۳۱۲ ۲۳۱۳ ۲۳۱۴ ۲۳۱۵ ۲۳۱۶ ۲۳۱۷ ۲۳۱۸ ۲۳۱۹ ۲۳۲۰ ۲۳۲۱ ۲۳۲۲ ۲۳۲۳ ۲۳۲۴ ۲۳۲۵ ۲۳۲۶ ۲۳۲۷ ۲۳۲۸ ۲۳۲۹ ۲۳۳۰ ۲۳۳۱ ۲۳۳۲ ۲۳۳۳ ۲۳۳۴ ۲۳۳۵ ۲۳۳۶ ۲۳۳۷ ۲۳۳۸ ۲۳۳۹ ۲۳۴۰ ۲۳۴۱ ۲۳۴۲ ۲۳۴۳ ۲۳۴۴ ۲۳۴۵ ۲۳۴۶ ۲۳۴۷ ۲۳۴۸ ۲۳۴۹ ۲۳۵۰ ۲۳۵۱ ۲۳۵۲ ۲۳۵۳ ۲۳۵۴ ۲۳۵۵ ۲۳۵۶ ۲۳۵۷ ۲۳۵۸ ۲۳۵۹ ۲۳۶۰ ۲۳۶۱ ۲۳۶۲ ۲۳۶۳ ۲۳۶۴ ۲۳۶۵ ۲۳۶۶ ۲۳۶۷ ۲۳۶۸ ۲۳۶۹ ۲۳۷۰ ۲۳۷۱ ۲۳۷۲ ۲۳۷۳ ۲۳۷۴ ۲۳۷۵ ۲۳۷۶ ۲۳۷۷ ۲۳۷۸ ۲۳۷۹ ۲۳۸۰ ۲۳۸۱ ۲۳۸۲ ۲۳۸۳ ۲۳۸۴ ۲۳۸۵ ۲۳۸۶ ۲۳۸۷ ۲۳۸۸ ۲۳۸۹ ۲۳۹۰ ۲۳۹۱ ۲۳۹۲ ۲۳۹۳ ۲۳۹۴ ۲۳۹۵ ۲۳۹۶ ۲۳۹۷ ۲۳۹۸ ۲۳۹۹ ۲۴۰۰ ۲۴۰۱ ۲۴۰۲ ۲۴۰۳ ۲۴۰۴ ۲۴۰۵ ۲۴۰۶ ۲۴۰۷ ۲۴۰۸ ۲۴۰۹ ۲۴۱۰ ۲۴۱۱ ۲۴۱۲ ۲۴۱۳ ۲۴۱۴ ۲۴۱۵ ۲۴۱۶ ۲۴۱۷ ۲۴۱۸ ۲۴۱۹ ۲۴۲۰ ۲۴۲۱ ۲۴۲۲ ۲۴۲۳ ۲۴۲۴ ۲۴۲۵ ۲۴۲۶ ۲۴۲۷ ۲۴۲۸ ۲۴۲۹ ۲۴۳۰ ۲۴۳۱ ۲۴۳۲ ۲۴۳۳ ۲۴۳۴ ۲۴۳۵ ۲۴۳۶ ۲۴۳۷ ۲۴۳۸ ۲۴۳۹ ۲۴۴۰ ۲۴۴۱ ۲۴۴۲ ۲۴۴۳ ۲۴۴۴ ۲۴۴۵ ۲۴۴۶ ۲۴۴۷ ۲

را به زرشت انقال میدهد و او آئیده را در آن می بیند و مفاعد میشود . - از ایقرار بموجب شرایط بالا ، پیشگوئی سر - نوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییرانی که باید در آخر زمان بدست اشخاصیکه وظیفه هر يك قبالا بعین و پیشینی شده رخ بدهد ، بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد . لذا چنانکه ملاحظه میشود . پیش بینی برای وقوع چنین پس آمد هایی در دین زرتشت رعایت شده است ، بطوریکه به وحدت فکر اساسی پیش گوئی خللی وارد نمی آورد .

البه امد انقدر گرانبھائی مانند پیشگوئی : « زند وهومن سن » اسعداد زیادی برای مسافرت داشه است و اقوام دیگر هر کدام طبق احیاجات خود از آن استفاده کرده اند . لیکن چیزیکه قابل توجه است ، وحدت فکریست که این پیشگوئی در دین زرتشت نشان میدهد و در سایر ادیان وجود ندارد . اشاراتی که سایر مذاهب باین موضوع میکنند ناشیانه و اشنباه آلود است . در بورا و ابجل علاوه بر آشفگی مطالب عدم ارتباط درحملات نیز مشهود میباشد . و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب سافس فاحنی نشان میدهد ، بطوریکه ثابت میشود که این افسانه مهاجری است . زیرا استخراج کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فائد ربط منطقی میباشد . از این قبیل است پیشگوئی مکاشفه یوحنا رسول (باب بیسم ۲ - ۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را بیاد میآورد . در صورتیکه متن اس کابها خلی بهر از کابهای زرتشتی نگاهداری شده است . این موضوع چنین بدست میآید که نه تنها بعضی از مذاهب که معبد به ظهور قائم میباشند ، این فکر را از دین زرتشت گریخته اند ، بلکه بطور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیش گوئی بوجود آمده اند .^۱

بعقیده نیرنگ نکه فابل توجه آنست که هر چند در کلیه

(۱) L . Gordon Rylands , Did jesus ever live ? 1935 .

راجع بموضوع مسح و پیدایش این فکر در ایران مکتبهای زیر مراجعه شود .

L . H . Mills, Our Own Religion in Ancient Persia. Söderblom, La Vie future , p . 255 _ 260 .

مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که نوانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را بوسیله ثنویت دقیق و فطعی منطقی کند. مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد با ساختمان دسا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردند به درام کونی که در نتیجه آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد، فقط آنها مسئله معاد را بصورت دقیق حل میکنند. مثلاً در انجیل منی (باب بیست و چهارم - ۳۶) میگوید: «اما از آنروز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.» این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است. یعنی چشم براه یکرشه پیش آمد های فاجعه انگیز میباشند که بطور حم بوفوع می پیوندند. اما دباله آن بعین شده است. در عقب این پیش آمده ها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که بحساب هر کسی رسیدگی میشود. رویهمرفته یکنوع درام اخلاقی است که در آن اسان فقط نماشاچی نیست بلکه بازیگری میباشند که فوق العاده علاقمند است و شدیداً حس میکند که وظیفه ای را عهده دار میباشد.

وقایع راجع بعاد و آخرت ایراسی چیز دیگری اسب. محصل است که زرنشت دادگری شخصی و مسئولیت فردی را در درام آخری در نظر گرفته باشد، اما در دن درشت این درام صورت دیگری بخود مگیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر يك درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به بکون عالم میشود و بموجب یکنوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جربان میپذیرد و بی آنکه مسلزم عوامل خارجی با شد اتفاق میافند مدیون مذهب زرنشت است. سر انجام این درام را بطور محقق نماشا کننده بی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش بینی شده است. و کسیکه وظایف دینی خود را بطور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون بیم و

۱ - در حاشیه حلیه المتقین مجلسی ۱۳۱۶ ص ۵۰ می نویسد: «... بدانکه وقتی برای ظهور آنحضرت معین نشده و بی خبر ظاهر میشود و بحدیث حضرت صادق ۴ هر که تعبیر وقت نماید خود را در علم غیب با خداوند شریک کرده.»

هراس ، آزادانه در درامی که فاقد مزایای ریبا پرسنی نیست شرکت بکند . ۱

جای تعجب است که دکر وست بر خلاف معمول با نظر سطحی « زند وهومن یسن » را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است با شان دهد این کتاب مجموع و از سایر مذاهب اقتباس شده است . اما نباید فراموش کرد که منن وست اشتباه آلود می باشد ، اضافه گویا مرجم تا اسدازه ای بعصب بخرج داده است . برای اثبات این مدعا نکات اسنادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدانها اشاره خواهد شد ، خود بخود اغلب ایرادات را بر طرف خواهد کرد . مثلاً علامات و اتفاقاتی که در زند وهومن یسن ذکر شده و دکر وست گمان نموده مربوط باعافات رمان مغول و سلجوقیان است در تورا و انجیل و روایات قبل از ناخ و نار نرکان نیز وجود دارد . یا ازجمله لعب « کرسایی » اوسائی که دکر وست « کلیسا » حدس رده است . (در سوم - ۲۶) .

هر چند مبای مذاهب سامی هموز کاملاً برای تاریخ مذاهب روشن شده است ۲ ، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود

۱ - H . S . Nyberg , Journal Asiatique , t, ccxix , 1931 pp . 30 - 31 .

۲ - تأثیر عقاید درشتی در مذهب یهود بحوبی مشاهده میشود : « جای تردید است که بهود خدای قمری یکی از قذایل گمنام سامی محتملاً خدای بررک جهان دوره بعد از هجرت یهود بشمار بمیرفت مگر بحث تأثیر آهورامردا که قریها پیش از اشعیاء بی حدارند بررک جهان بود . »

A . H . Krappe , La Genèse des Mythes , p 246 .

« یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند قسمتهای تورا که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده نکلی از اثر فلسفه نئوبت فاقد میباشد ، شیطان محققاً در نوشته های بعد از هجرت ظهور می نماید . ابتدا مردد و بعنوان تهمت زنده است (رکرپا - ۳) بعد بعنوان دشمن بررک شریت و کسیکه مرگ را در دنیا فرستاد معرفی میشود . بالاخره در انجیل به تنها نام شیطان در هر صحنه آمده است ، بلکه طبقه بندی برای دیوان قابل میگردد که فرمان پیشوای خود میباشد . یعنی خود ضد با اهریمن

و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را باز اصلاح خواهد نمود . معینا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند . مثلا یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند در صورتی که در اسلام ظهور میکنند ، یعنی امامی که غایب است بموقع طاهر میشود و دسا را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد منماید . یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیا باب شصت و یکم - ۱) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند . نزد یهود هجوم یاجوج و ماجوج ، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحناپی Apocalypse و پیغمبر کذاب . نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antéchriste عیسویان و دجال^۲ مسلمانان است .) نزد هر سه ملت نجات دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود : نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل ، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است . و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسارد و دجال با پیغمبر کذاب ظهور بکند . ولیکن اسلام همه این وطعه را بپنده عیسی نمگذارد و کار گشائی بدست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است .^۳

نتیجه روشن است . همان کتاب صفحه ۶۵ - ۶۶ و نیز رجوع شود مکتوبات های زیر .

J . Scheftelowitz ' Die Altpersische Religion und des Judentum , Giessen , 1920 . Böckl , Die Verwandtschaft der Jüdisch - Christlichen mit der persischen Eschatologie, Göttingen , 1902 .

(1) Margoliouth ' On Mahdis and Mahdiism, 1915 .

۲ - بنظر میآید لغت دجال تحریمی از دروغ پهلوی است که بمعنی ضد اشویی و نام دیو ماده ای است که فریبنده و دروغگو میباشد . گویا خردجال نیز بکنوع تحریف « خر سه پا » از افسانه های اساطیری زرتشتی است . (نندیشن زرتک و روایات هرمزدیار فرامرز ، بمبئی ۱۹۳۲ ص ۹۷)

۳ - بنابر عقیده اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه امام مستور خواهند آمد . این سه امام مستور نمونه ای از سه پسر زرتشت میباشند .

گر چه مابی معبد برساختن جسمانی نیست ،^۱ ولیکن در مبحث قیامت (رور داوری) عهده مند است زمانی میرسد که شر از دنیا بر میخیزد و تاریکی از روشنائی مجزا میشود و دنیا بحالت اول خود بر میگردد . مطالب بالا از اعتقاد به « سه زمان » ناشی میشود که بی شباهت بعقیده زرتشتیان نمیباشد .

(۱) - دوره نخست ، زمانیکه روشنائی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده اند ، (۲) دوره میانه ، زمانیکه در اثر تهاجم قوای تاریکی بروشنائی با هم مخلوط میشوند و (۳) دوره فرجامین ، زمانیکه روشنائی و تاریکی دوباره کاملاً از هم جدا میگردد و نا جاودان همنطور میمانند .^۲

در قطعۀ شماره ۹ (اسناد نورفان - کلکسیون لنین گراد. » برسن هائی راجع بآخر زمان و علامات آن میشود . گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده ، ولی چنین بدست می آید پیروان او معبد بوده اند که مابی در آخر زمان ظهور خواهد کرد . بکه هائی از کتاب « سابوهرگان » مابی وجود دارد ، در آنها اشاره بظهور مابی میشود ولی از قرآینی چنین برمیآید که اسطار ظهور عسی را دارند .

در « سابوهرگان » ترجمۀ مولر Müller نام « خرد - شهر ایزد » آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکنند . جاکسن معبد است که بی شک عسی باین لقب نامیده شده . در قطعات پهلوی لنین گراد اشاراتی به « آمدشیه یشو زندگر » و در جای دیگر « مردان پوسر » شده است .

و فایمی که مصادف با ظهور میشود ، عبارتست از علامات شکفت انگیزی که در آسمان پدید میآید و دل بر آمدن « خرد شهر ایزد » میباشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد بدنیا میآورد . فرشگانی از شرق و غرب بفرمان او فرستاده میشوند و بهمه اهل دنیا پیام مفرسند . اما اشخاص شرور او را انکار

۱ - مردان فرح ، گزارش کمان شکن ، چاپ نهران ۱۹۴۳ ، ص ۴۷ .

۲ - W Jackson , A Sketch of the Manichaeen Doctrine Concerning the Future Life .

میکنند و کاذب می‌شمارند . از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان ها و زمینها با پرهیز کاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می‌آورند .

در بارهٔ اعتقاد ایرانیان به فائم دو کتاب مهم یکی بفلم دارمسینر و دیگری ادگار بلوشه^۱ وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران میباشد که در اینجا از موضوع ما خارج است . دو دانشمند نامبرده کوشیده اند پیشگوئیهای قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه بنمایند و بخصوص وفایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه فرار بدهند . ادگار بلوشه ، در کتاب خود سر چشمهٔ اعماد بوجود قائم را تراوش فکر ایراسی داسه است (ص ۱۲۶) مینگارد . « تشیع ایرانی که در سرباسر اسلام ، از حدود چین گرفته تا سواحل دور دستی که امواج ایایوس اطلس روی آن خرد می شود ، تولید انقلابات بیشمار کرده است ، از عکس العمل اعتقاد ایرانی بظهور قائم بر ضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن بر انداختن اعتقاد بوجود فام بوده است . »



از کتاب « زند و هومن یسن » نسخ متعددی به پا زند و فارسی وجود دارد ، ولی چنین بنظر میرسد که نسخه پهلوی نسبة از نسخه های بالا اصیل بر مانده است . در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی دان دکتر وست برای اولین بار بهمن یشث را از پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده است .^۲ ولی من کنونی

(۱) J . Darmesteter , Le Mehdi depuis les Origines de L' Islam jusqu ' a nos jours . E . Blochet , Le Messianisme dans L'Hétérodoxie Musulmane .

راجع به مقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرنشتی است رجوع شود : Gray , Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology ; Goldziher , Islamisme et Parsisme .

(۲) S . B . E Vol 5 . Pahlavi Texts , (Part I) E . W . West . p 189 _ 235 . Oxford , 1880 .

بر اساس صحیح ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گوراسکسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی بطبع رسانیده است. ۱ در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به دیوان» وجود دارد که عیناً نقل میشود و نیز قسمتی از «جاماسپ نامه» و «زرتشت نامه» که نسبت مستقیم با پیشگوئی های زند و هومن یسن دارد در دنباله کتاب افزوده میگردد.

این کتاب حتی المقدور بطور تحت لفظی ترجمه و بفارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده میشود و اسنادی که راجع بموضوع کتاب است در حواشی نقل میگردد. جملاتی که در قلاب [] گذاشته شده ظاهراً تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده اند و قسمت هایی که در هلالین () گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود.

گرچه بواسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن با الفبای صدا دارلاتین چاپ میشد، ولی از آنجا که وسایل طبع

(1) B. T. Anklesaria, Zand - f Vohûman Yasn, Bombay, 1919

۲ - به تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده برای ضبط متن های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است، بلکه لهجه ها و زبان های بومی ایرانی را نیز نمیتوان با این حروف صحت کرد. حتی برای فارسی معمولی نیز شایسته نمیشد مثلاً یکدفر چک یا فرانسوی میتواند فارسی را بحروف زبان خود بنویسد و اگر آنرا همزبان خود بدهد که فارسی نداند آنشخص قادر است متن فارسی را بیفلفط بخواند ولیکن اگر زان چک یا فرانسه را بحروف فارسی بنویسند و به یکدفر فارسی روان بدهند که ازین زبانها با اطلاع باشد، غیر ممکن است که بتواند آنرا بی غلط بخواند. فارسی معمولی را نیز نمیتوان با تلفظ کامل و دقیق با حروف کنونی نوشت و بهمین علت فارسی نوشته و زبانی دو زبان جداگانه شده است مثلاً «رفتم و بهش گفتم» را باید معرب و شکل ساختگی: «رفتم و او گفتم» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تفریح یا فرنگی مآبی و یا تقلید ندارد. ورود ملی را نیز جریحه دار نمیکند، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند: میخی، پهلوی و اوستائی اختراع صد در صد ایرانی نبوده، چنانکه حروف فارسی کنونی اختراع

فراهم نبود ، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسایکه مایل باشند مطالعه دقیق بنمایند باید به نسخه اصل مراجعه کنند . در خاتمه سپاسگزاری خود را بدانشمند فرزانه آقای بهرام گور اسکسریا که از هر گونه کمک و راهنمایی در ترجمه این متن باینجانب فرو گزار نکردند تقدیم مینمایم .

ص . هدایت

ایرانی نمیشد و نه تناسب موقع با احتیاجات خود وفق داده اند امروزه هم بی آنکه لازم باشد اختراع تازه ای در خط فارسی میکنند ، باید حروف فارسی بصورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدا دار باشد تا بتوان تمام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد .

« بخش - ۱ »

زند^۱ و هومن یسن

(۰) « به خشنودی دادار اورمزد به افزونی ، افزونیدار ، درخشنده^۲ فرهمند و امشاسپندان^۳ ! آفرین ویژه^۴ بردین بهی مزدیسان^۵ ! تندرستی و دیر زیوشی^۶ و آبادانی اورا باد که این برایش نوشته میشود ؛ »^۷

در نخستین

(۱) چنانکه از ستودگر^۸ پیداست : زرتشت از اورمزد انوشکی^۹ خواست . (۲) پس اورمزد خرد هرویپ آگاه^{۱۰} را را به زرتشت نمود . (۳) او بن^{۱۱} درختی بدان بدید ، که چهار شاخه بدان بود : یکی زرین ، یکی سیمین ، یکی پولادین

۱ - تمسیر ۲ - فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بمرگه میباشند و عده آنها هفت است . ۳ - خالص - می آلابش . ۴ - مقصود زرتشتیان پرستنده^۲ اورمزد هستند که ، همدینان نیز میگویند ، مقابل آن دیویسان یعنی دیو پرستان میباشند ۵ - طول عمر ۶ - این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسیکه دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است .
۷ - بموجب دیبکرد این کتاب اولین مجموعه^۸ ادبیات مزدیستان بوده است .
در روایات دومین کتاب محسوب میشود . ۸ - بمرگی - زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشدارو (انوش دارو) و نوشیروان (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا ائوش میباشد . ۹ - آگاه و محیط همه چیز Omniscient (۱۰)
ته - بدنه - پایه - تنه .

و یکی از آهن آلوده^۱ . (۴) پس او پنداشت که (این را) بخواب دید . (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد ، گفت که : « خدای مینویان^۲ و گیتیای^۳ بمن نمود که من درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود . »

(۶) اورمزد به سپیتامان^۴ زرتشت گفت که : « آن درخت يك بن که تو دیدی ، آن کیتی است که من اورمزد آفریدم . (۷) آن چهار شاخه ، چهار هنگامی است که می رسد . (۸) آن زرین ، آنست که من و تو گفتگوی^۵ دینی کنیم ، و گشتاسپ شاه^۶ دین پذیرد ، و کالد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری بدور شده در روش نهانی^۷ باشند . (۹)

۱ - گومیخت = اختلاط دو ااحنس - باویژه - صدمات آمیخته که اختلاط دو همجنس میباشد = ریم آهن ۲ - لاهوت . در کتابهای فلسفی و عرفانی دوره اسلامی به تعبیرهای عالم معنوی - عالم امر - عالم عیب (جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است . ۳ - ناسوت یا عالم خلق - عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتابهای بعد از اسلام ترجمه شده است . ۴ - موحی ندهشن (درسی و دوم - ۱) نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است . ۵ - در متن همپرسه آمده (هم پرسش) مشورت - گفتگو ، Interview . ۶ - در زمان سلطنت گشتاسپ ، زرتشت به دربار او رفته و اوستایی که روی ۱۲ هزار پوست گاو سطح طلائی نوشته شده بود عرضه داشت . گشتاسپ بدین زرتشت گروید و آتشکده هائی بنا نهاد . این اتفاق درسی امین سال سلطنت گشتاسپ رخ میدهد و چهارمین هزاره آغار میگردد . ۷ - یعنی محمی شدن بصورت آدمی یا جانوران . دارمستتر در رید اوستا جلد اول ص ۹۰ یاد داشت میکند : « شکل مخصوص دیوان و نه آدمیان ، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر بخود میگیرند » سپس از شرح پهلوی نقل می کند : « آنهائیکه قادر به نامرئی کردن کالبد خود میباشند او (زرتشت) کالبدشان را شکست ، آنهائیکه نمیتوانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (نابود کرد) شکستن کالبد عبارت از اینست که ازین لحظه بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمیتوانند آزار برسانند ، چنانکه کنون که شکل جانوران و آدمیان میباشند نمیتوانند زیان برسانند . در کارنامه اردشیر پاپکان در نخست - ۶ نهان روشی درمورد ساسان بکار رفته است .

آن سیمین ، خداوندی شاه اردشیر کی^۱ است . (۱۰) و آن پولادین ، خداوندی انوشه روان خسرو پسر کواد^۲ . (۱۱) و آن از آهن آلود ☞ (هنگام) فرمانروائی بیدادانه دیوان ژولیده موی از تخمه خشم است^۳ ، چون دهمین صد سال^۴ تو سر رود ، ای سپیتامان زرتشت !

در دوم

(۱) به زند و هومن یسن^۵ ، خرداد یسن و آشتادیسن پیداست ، که یکبار گجسته^۶ مزدک پسر بامداد ، دشمن دین پیدا آمد^۷ ، تا مردمان را دشمن دین یزدان کند . (۲) آن انوشه روان خسرو پسر کواد^۸ ، خسرو پسر ماوینداد ، نوشاپوهر پسر داذ اورمزد ، دستور آذرباذگان ، آذر فرنبغ راستگو و

- ۱ - اردشیر دراز دست هخامنشی ۲ - خسرو اول (اوشیروان)
 پسر قباد ۳ - در اینجا خشم اسم معنی بیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد . در جاماسپ نامه دیوان ژولیده موی اعراب را معرفی میکند .
 * ۲۸ - از آن فرار ایشان خود بخود افتند و یکدیگر را تهاه کنند . پس نازیان ژولیده موی از تخمه خشم بیابند ، به اندک زور و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار رمان فراز گیرند . جاماسپ نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در پاردهم . ۴ - در متن دهمین صد زمستان آمده است ۵ - شکی بیست که زند بمعنی ترجمه از پهلوی است . این مطلب قابل توجه میباشد زیرا خرداد و اشتادیش وجود دارد ، ولی در آنها اشاره به مزدک نمیشود . ۶ - ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و افراسیاب و انالیش استعمال شده است . ۷ - در ندهشتن زرگه (چاپ انگلستریا در ۳۴ - ۲۷ ص ۲۱۵) مینویسد : در پادشاهی کواد ، مزدک بامدادان به پیدائی آمده ، داد (آئین) مزدکی نهاد ، کواد را بفریفت و شیفته کرد ، فرمود : زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت . و دین مزدیسنان را از کار بازداشت ، تا انوشه روان خسرو پسر کواد فرواکی آمد ، (بن بلوغ رسید) و مزدک را بکشت و دین مزدیسنان بیاورست و آن خویوان (هوبها) که همواره به ایرانشهر ناخت و تار میکردند سرکوبید و راند و ایرانشهر را بی نیم کرد . ۸ - خسرو پسر قباد میباشد .

آذرباذ ، آذر مهر ، و بخت آفرید^۱ را به بیش خواست . (۳)
 او از ایشان بیمان خواست^۲ ، که : « این یسنا را نهان
 مدارید ؛ و جز به بستگان خود زند میآموزید^۳ . » (۴)
 ایشان بخسرو بیمان کردند .

در سوم

(۱) نه زند و هومن یسن بیداست^۴ ، که زرتشت دیگر
 بار از اورمزد انوشکی خواست . (۲) او گفت ، () او زرتشت
 میباشد () : دادارا^۱ میان آفریدگان تو من پرهیز کار تر و کار کر
 ترم ، اگر چون درخت : جوید بیش^۵ ، گوکتشا^۶ ، یوست

۱ - داد هرمرد و آذر فریغ نام معریس است آذرباذ و بخت آفرید در
 ادبیات دینی پهلوی سرشاس میباشد در هفتم بند ۶ هم کتاب داد اورمرد
 آمده است . ۲ - در متن فارسی از این بیمان دگری میشود ، اما مینویسد
 که خسرو پیامی به مردك فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرسشهایی که از
 طرف انجمن موبدان از او میشود پاسخ دهد و در صورتیکه نتواند از عهده جواب
 بر آید کشته شود مردك پذیرفت ار او ده مسئله دینی سؤال شد مردك یکی
 از آنها توانست جواب بدهد و شاه فرمان بکشتن او داد .

۳ - منع متشابهی به زرتشت راجع به متن اوستا شده است رجوع شود
 به حراد یسن - ۱۰ . ۴ - از حمله بالا چنین بدست میاید که متن فعلی
 تفسیر اصلی نمیشد بلکه خلاصه آنست نسج حطی یازد از اس فصل شروع
 میشود . ۵ - یا . ون ئی هرویسپ نحمك (درخت همگی نحمها) نام درخت
 اوسانه ای است که در دریاچه . وویکشا میباشد و از تخمه آن همه گیاه ها
 روئیده اند نام دیگر آن حوید بیش یعنی رانده دردها (ندهشن دیده شود) .

۶ - اگر برت پسر پیشک مرادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می
 شود . در مینو خرد سان جاور اساطیری معرفی شده (۳۱) گویشاه به ایران -
 ویج اندر کشور خوانیرس میباشد ، (۳۲) و از پای تا بیم - تن گاو و از بیم -
 تن تا زمر مردم . (۳۳) و همواره بکنار دریا نشیند ، (۳۴) ویزش یزدان همی
 کند و زوهر (آب مقدس) بدریا همی ریزد ، (۳۵) از ربختن آن زوهر ، خرفستر
 بیشمار اندر دریا بمیرد . (۳۶) چه اگر او آن برش فراوان نکند و آن زوهر
 بدریا نریزد و آن خرفستر بیشمار را نهان نسارد . پس هرگاه که نارن نارد
 خرفستر نیز مانند نارن نارد . مینوخر در شصت و یکم ص ۱۶۷ .

فریانی^۱ و چهره میان پسر گشتاسپ^۲ ، « (او همان پشتون درخشان است ، |)^۳ » مرا انوشه کنی ، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی ، مردمان بدین تو بهتر بگروند ، (چون میانداشند :) که آن پشواوی دین چون دین بھی ویژه^۴ مزدیسنان از اورمزد پذیرفت انوشه بباشد « و نیز آن مردمان بدین تو بهتر گروند . » (۳) اورمزد بدو گفت^۵ . « ای سپیتامان زرتشت ! اگر ترا انوشه کنم ، پس توربراتروش کرب^۶ انوشه باشد ؛ و چون توربراتروش کرب انوشه باشد ، رستاخیز و تن پسین^۷ کردن نشاید . » (۴) زرتشت را در اندیشه^۸ دشوار نمود . (۵) اورمزد به خرد هرویسیب آگاه دانست ، که سپیتامان زرتشت اشو^۹ چه

۱ - شاید هاووشت پسر گوروا باشد (دینکرد) . نیز رجوع شود به آمان یشت ۸۱ و فروردین یشت ۱۲۰ . ۲ - پشتون پسر گشتاسپ میباشد و این چهار تن از اورمزد رندگی اندی یافته اند . ولی بموجب روایات دیگر پهلوی ناین عده افزوده میشود . در اسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب رندگی نوشیده اند رندگی حادوایی یافته اند و ملقب به رجال القیب میشوند .

۳ - قمتنهائی که در قلاب گذاشته شده توصیحات شارحین است

۴ - در اینجا بمعنی مقدس است . ۵ - در متن پهلوی اعلی صمیر

قبل از فاعل واقع شده ، مانند (اورزشت گفت) و این طرز سیاق اوستائی است چنین بدست میآید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است ۶ - در فارسی به اشکال براتروش - برتروش و پوران تروش آمده است نام یکی از برادران حادوای کرب از نسل حواهر منوچهر میباشد که حادوگر بوده و بموجب اسناد پارسیان زرتشت بدست توربراتروش کشته میشود . اورمزد به زرتشت میگوید : اگر تو بیمرک شوی کشنده تو (که البته زرتشت نمیدانسته) او هم بیمرک خواهد شد و در اینصورت معاد جسمانی غیر ممکن خواهد بود . (کتاب هفتم دینکرد دیده شود .) بهرام یزدو میگوید . برتروش آن مهتر حادوان - یکی حادوئی ساحت اندر بهان (۳۷۳) ۷ - تن اخروی - یعنی بدلی که در روز قیامت مردگان را به آن می

آرایند . یعنی معاد جسمانی . ۸ - در متن منش بمعنی نظر - تصور آمده است mind - idée - conception . ۹ - مقدس - پرهیز کار - می آرایش

اندیشید . (۶) او دست زرتشت را فراز گرفت ؛ او اورمزد مینوئی افزونی ، دادار اشوی جهان استومندان^۱ ، خرد هرویسپ آگاه را بسان آب^۲ ، بر دست زرتشت کرد ، او گفت ، (| او اورمزد) که : « فراز خور . »

(۷) و زرتشت آنرا فراز خورد ، از آن خرد هرویسپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت . ✠ (۸) هفت شبانه روز ، زرتشت در خرد اورمزد بود^۳ . (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را بهفت کشور زمین بدید ، (| که هر يك را چند تا موی به پشت و سر بکجا دارند . - |) (۱۰) او دار و درخت بدید ، (| که چگونه باشد ، |) که اروران^۴ چند ریشه به سپندارمذ^۵ زمین دارند^۶ (| که چگونه رسته اند یا بیکدیگر آمیخته میباشند . |) (۱۱) در هفتمین شبانه روز ، او خرد هرویسپ آگاه را از زرتشت باز ستانید . (۱۲) زرتشت پنداشت که : « (این را)

۱ - اسطقات - عناصر - ارکان . کلمه « استومند » چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق میباشد با آنچه زبان یونانی « استوئیخیون » خوانده شده و در کتب فلسفی عربی صورت « اسطقس » نقل گردیده است . ریشه تقریبی استومندان عربی همان « ارکان » میباشد که بجای عناصر نگار رفته است . ریشه لغت استومند از « است » آمده که بمعنی استخوان است (لاین Os یونانی Osteon) در کلمات هسته - ستون - استوانه - استودان و استخوان باقی مانده است . شاید اس و اساس عربی نیز با ریشه « است » فارسی یکی باشد .

۲ - در متن « به آنکرپ » آمده یعنی شکل آب - بشکل مایع .

۳ - با اراده وراژ نامه - در سوم - ۲ مقایسه شود . ۴ - Urvar
یعنی رستنیها و مجموع نباتات . در سانسکریت بمعنی کشتزار است درلانی Arbor و بفرانسه Arbre میباشد . ۵ - فرشته ماده ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس و بیمرگه میباشد . ۶ - با یادگار جاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ مقایسه شود .

بنخواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشدم. «
(۱۳) او هر دو دست را برد و بتن خویش مالید (واندیشید)
که: «دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که
اورمزد داد بیدار نشدم. »

(۱۴) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «بنخواب
خوشی که اورمزد داد چه دیدی؟» ☆

(۱۵) زرتشت گفت که: ای اورمزد مینوئی افزونی! دادار
جهان استومندان! مرد کامروائی^۱ بابسی خواسته دیدم، که به
تن بد نام و روان گرسنه و تزار و به دوزخ بود؛ خوش آیندم
نمود. (۱۶) درویشی بی چیز و بیچاره دیدم، که روانش فربه
و به بهشت بود، مرا خوش آیند نمود^۲. (۱۷) مرد توانگری
بی فرزند دیدم، مرا برازنده نمود. (۱۸) مرد شکسته‌ای با
فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود. ☆^۳ (۱۹) درختی دیدم که
هفت شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین،
یکی برنجین، یکی ارزیزین^۴، یکی پولادین و یکی از آهن
آلوده. ☆^۵

(۲۰) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! این را
از پیش گویم: ☆ (۲۱) درخت يك بن که تو دیدی، آن گیتی

۱ - در اینجا شاید بمعنی فربه و یانن پرور! است. ۲ - این عقیده
خیلی دور از اصول دین زرتشت است. زیرا یکنفر زرتشتی نه وسیله ریاست و
نه گذشت از نعمتهای دنیا به بهشت میرود، بلکه بر عکس وسیله زندگی فراخ
ولی بی آلاش و بر خور داری از نعمتهای دنیا که سود آفرینش نیک باشد به
بهشت خواهد رفت. ۳ - در دین زرتشت داشتن فرزندان بسیار از جمله اعمال
پسندیده است. ۴ - قلمی. ۵ - آهن کسپخته = ریم آهن - چدن.

است که من اورمزد آفریدم . (۲۲) آن هفت شاخه که تو دیدی ، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید .

(۲۳) « و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه^۱ است که من و تو دربارهٔ دین با هم گفتگو کنیم ، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند ، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی^۲ بمانند و اهریمن ، دیوان و زادورودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند ، ☼ و پرهیز آب و آتش و رستنیها و سپندارمذ زمین پیدا بشود .

(۲۴) « آن سیمین ، خداوندی اردشیر کسی است ، که بهمن پسر سپندداد خوانده شود^۳ ، که دیوان را از مردمان جدا کند ، همهٔ جهان را بپیراید و دین را روا کند .

(۲۵) « آن روئین ، خداوندی اردشیر^۴ آراینده و پیرایندهٔ جهان و آن شاپوهر شاه^۵ باشد ، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان^۶ جهان روا کند و بهی پدیدار بشود ، و آذرباذ پیروز بخت ، پیراستار دین راست ، با روی آماده شده^۷ برای این دین با جداراهان پیکار نماید ، و باز آنرا

۱ - اولین پادشاهی که بدین ررشت گروید و از او پشتیبانی کرد در نخستین بند ۸ دیده شود . ۲ - در نخستین بند ۸ یاد داشت دیده شود .

۳ - اردشیر دراز دست ملقب به وهومن ، پسر سپندداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه) ۴ - اردشیر یاپکان اولین پادشاه ساسانی است . در آورین را پیتوین گفته میشود : « هم زور فروهر اردشیر بانکان داد ، با همهٔ فروهر آراستاران و پیراستاران و وینارناران دین خدائی باد^۸ »

۵ - پسر اردشیر است . نظر میآید که روئیس کنندۀ زمان ساسانی برای حوش آمد پادشاه وقت این صورت را بمعد دراز نموده و سمناً حزنیات دیگری بآن افزوده است . ۶ - پایان - حد ۷ - در متن فارسی روی گذاشته آمده است .

براستی آورد^۱ .

(۲۶) « آن برنجین ، خداوندی و لاش شاه^۲ اشکانی است ، که جدارهانی که باشند از جهان ببرد ، و آن اکوان پسر کرکسیاک^۳ دروند^۴ ، از جدادینان را تباه کند و از جهان نابین و ناپیدا شود .

(۲۷) « آن ارزیزین ، خداوندی بهرام گور شاه^۵ است ، که مینوی رامش^۶ را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان

۱ - اشاره به آذرباد مهر اسپند ، نخست وزیر و مؤبد مؤبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود . در روایات داراب هرمزدیار - حلد اول ص ۵ می‌نویسد . « مؤبدان مؤبد آذرباد مهر سفند گفت : اگر شما را راستی و درستی دین پاک و نیک مردیسنای شکی است من سوگند یاد میکنم . کسایکه اندک نزدیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند می‌خورى ؟ آذرباد گفت: آیینان که نه من روی نگذارید و من در برد شما سر و تن می‌شویم آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید اگر سو حتم شما راست می‌گوئید و اگر نه سوختن من راست کردارم و شما باید که دست از کج روی بردارید و بدین مزدیسنا پایدار مایید . پس گمراهان این شرط را پذیرفتند . آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد ، سر و سشت و نه من روی گداخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید پس از همه شبهه برحاست و بدین پاک می گمان شده اعتراف نمودند . ۲ - و لاش پادشاه اشکانی که اوستا و رند را جمع آوری نموده و بدین زرتشت رونق داد . بموجب ترتیب زمان ، دوره برنجین باید قبل از دوره روئین ذکر شده باشد ، در متن فارسی و پازند این ملاحظه شده است .

۳ - نام یکی از دشمنان دین مزدیسنان است . (کرسانی Keresāni اوستائی) . نیرو سنگی کلیسا کیه خوانده و کلیسا حدس زده . دارمستتر اکوان را نیز اسکندر تصور کرده است گمان میکند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) به ایران آمده . ولى این تمیز خیلی دوری است و کرسیاک همان کرسانی اوستائی میباشد . در سروش ها دوخت (در نخستین - ۶) لغت کرسه و دریسنا (در نهم - ۲۴) به لغت کرسانی مراجعه شود . در متن فارسی نیز کلیسا و کلیسه مینویسد .

۴ - بدکردار - کافر - دیومنتش Damné . ۵ - پادشاه ساسانی که بواسطه شکست دشمنان دین و جلوگیری از مذهب بنگانه محبوب اهل دین شد . ۶ - طرب معنوی . معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی به شعر و موسیقی و طرب داشته است و بقول فردوسی و حمزه از هندوستان قتیابه‌های لوری را به ایران دعوت کرد.

باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

(۲۸) « آن پولادین ، خداوندی خسرو پسر کواد شاه^۱

است ، که کجسته مزدك پسر بامداد^۲ ، دشمن دین را که با جدارها نداشت ، ازین دین باز دارد .

(۲۹) « آن از آهن آلوده ، فرمانروائی بیدادانه دیوان

ژولیده موی^۳ از تخمه^۴ خشم^۴ باشد ، ای سپیتامان زرتشت ! هزاره تو بسر آید ، چون دهمین صد سال تو پایان رسد ، ای سپیتامان زرتشت ! »

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که : « ای دادار جهان استومندان

مینوئی افزونی ! نشانه^۵ دهمین صد سال چه باشد ؟ »

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ، نشانه

هزاره تو که بسر رسد روشن کنم :

(۳) « در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و یکهزار

گونه و ده هزار گونه ، دیوان ژولیده موی از تخمه^۶ خشم ،

۱ - خسرو اول (انوشه روان) پسر قباد . ۲ - از مشخصات این دوره نیز مانند دوره قبل ، شکنجه مردان میباشد . عقاید مزدك که بر اساس يك نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه میگرفت ، در زمان قباد طرف توجه عامه گردید و خسرو اول پسر قباد مزدك را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل عام کرد و باین جهت ملقب به « عادل » شد ! به سلطنت قباد و مزدك تألیف کریستنسن مراجعه شود . ۳ - موی پریشان و سر برهنه در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است . ۴ - مقصود دیو خشم میباشد . در متن فارسی هاشم مینوید کویا تعمد مترجم زرتشتی را میرساند و گرنه این لغت هیچ ربطی به هاشم ندارد .

برسند . (۴) آن بد تخمان از کسته^۱ خوراسان^۲ به ایرانشهر بریزند ☆ ، افراشته درفش باشند ، و زین سیاه دارند^۳ و موی ژولیده بر پشت دارند ؛ و از نژاد پست ترین بندگان و دروگران^۴ « زویش »^۵ و بیشتر مزدور باشند ☆ .

(۵) « ای سپیتامان زرتشت ! آن تخمه و زادورود خشم را بن پیدا نیست . (۶) آنان بیاری جادو به ده های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند . (۷) آنگاه بس چیز ها را سوزند و آلائند ، و خانه از خانه داران ، ده از دهگنان ، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زندهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان ، و آتش بهرام^۶ که به داد بر پا شده است (همه) به نیستی رسد ؛ و زنگیان^۷ و آوارگان پیدا آیند . (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند .

۱ - خطه ، Costé (فرانسه قدیم) . شاید خطه مغرب همین کلمه باشد
 ۲ - مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشند که از سمت مغرب آمدند ؛ مگر اینکه یکدفعه ساکن کرمان چنین تصویری را نکنند . گویا مقصود ترکها میباشد که از حاکم ترکستان به ایران حمله کردند و گرنه هیچیک از اختصاصات آنها جز دوره فرمانروایی طولانی ایشان را نمیتوان با اعراب مقایسه کرد . ۳ - احتمال میرود اشاره به اعراب باشد . ۴ - چون خرم دینان حروح کردند ، از ناحیه اصفهان **در ونده** و کابله و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند . . ۵ - سیاست نامه چاپ تهران ص ۱۷۴ . ۶ - نام خانواده ای که دشمن زرتشت بوده است .
 ۷ - آتش مقدسی که مطهر جسمایی سه آذر بزرگ - فرنگ و کشمیر و برزین مهر باشد و حامی همه آذرهای زمینی است . (در هفتم نند ۲۴ یادداشت دیده شود .)
 ۸ - گویا اشاره به اعراب باشد .

(۹) « ای سپیتامان زرتشت ! این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم ، به زیان جوئی و بیدادی (فرمانروائی بیدادانه) بر کنند . (۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند » (چون آنچه که گویند نکنند) « و بدترین دین دارند » (چون آنچه که نگویند کنند) . (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان^۱ و راستی و آئین نیست ؛ و زنهار ندارند ، و بگفته خود استوار نباشد . (۱۲) و این ده های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آزار و فرمانروائی بیدادانه بر کنند .

(۱۳) « اندر آن هنگام ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم فریفتار باشند . » (بدخواه یکدیگر باشند ؛) و مهر ورزی نزرک^۲ دیگر گونه باشد . (۱۴) و آزرَم و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود ✽ . (۱۵) مهر پدر از یسر ، و برادر از برادر برود ؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند ، (۴) و خواهش مادر از دختر جدا و دیگر گونه باشد .

(۱۶) « ای سپیتامان زرتشت ! چون دهمین صد سال توسر برود ، خورشید راست تر و نهفته تر ، و سال و ماه و روز کوتاه تر باشد . (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ تر و راه ها دشوار تر باشد . (۱۸) و میوه تخم نهدد ✽ ؛ و دانه ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید ؛ و آنکه بیفزاید سپید^۳ نباشد . (۱۹) و رستنیها و دار و درخت بکاهد ، اگر کسی یکصد میستاند ، نود بکاهد و ده

۱ - در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است . به پهلوی پشت بمعنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن میباشد . ۲ - دوستی نزرک (به طعنه میگوید) . ۳ - رسیده .

بیفزاید ، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد . (۲۰) و مردم کوتاه تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد ، و فریفتار تر و بیداد تر باشند ، و سپاس و آزرَم نان و نمک ندارند ، ایشان در نند پرسش (از یکدیگر) نباشند .

(۲۱) « در آن بد ترین هنگام ، يك مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را . » (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و کربه^۱ از دست ایشان کم رود ، و همه گونه جداکشان بدخواه ایشان باشند .

(۲۳) « و در همه جهان ، مرده را چال کنند^۲ و مرده را بگسترانند (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده ، و سوزاندن و بردن مرده به آب^۳ و آتش و خوردن مردار^۴ را به داد گیرند و نبرهزنند^۵ »

(۲۵) « گمان کنند که کار و کربه بزرگ انجام دهند

۱ - کار ثواب تکالیف مدهی را انجام دادن کاربخ = وظیفه تست بخدا را بها آوردن . ۲ - در دین رزقش دهی اموات از گناهان پورش ناپدید است و بدبودار ۱ - ۱۳ (۴۵) . چنپن ۳ - ۱۲ (۳۸) ۶ - ۵۱ (۱۰۵) ۷ - ۵۱ (۱۰۵) و غیره صد در فصل ۳۳ مینویسد « ۲ چه در دین به پیداست که بسا در ریز ریز نهان کنند ، اسفندار مد امشاسعد همی لرزد ، چنان سخت است که کسی را مار یا گردم در حمام حواب بود و رمین را بیر همچنان است ۳ - که بسا در ریز رمین کنی چنپن چون آشکارا کنی ار آن رنج برهاند . » ۳ - غسل میت . ۴ - خوردن گوشت ماده و حرام شده .

۵ - در مقدمه ندهش ص ۴۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن مزرکه که اشاره به آمدن اعراب میکند مینویسد که : ایرانشهر بدست تازیان افتاد و دین بد آنها رایج شد بسیاری از عادات پیشینیان بر انداخته گردید ، دین مزدیستان به فرازی رسید . شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند . ار بدو خلقت مصیبتی باین بزرگی رج نداده بود . زیرا ار کردار بد ، از خواهش و عادات بیگانه ، کردار دشمن منشانه ، قوانین بد و دین بد ایشان ، ویرانی و حرص و ناسزانیهای دیگر استوار گردید .

و راه دروندی^۱ و دوزخ سپرند ؛ و از اوارونی^۲ و فرو مایگی و گمراهی خشم و آزار بدوزخ روند .

(۲۶) « اندر آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! (| هنگام) فرمانروائی خشم سخت نیزه^۳ و دیوان ژولیده موی از تخمه خشم ، (|) « آن پست ترین بندگان»^۴ بخداوندی ده های ایران فراز روند .

(۲۷) « و بهدینان که کستی^۵ بمیان دارند ، پس از آن پادیاوی^۶ داشتن توانند . (۲۸) چه ، به آن پست ترین هنگام ، مردار و پلیدی^۷ چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد ، به مردار رود . (۲۹) یا چون خویشتن را به بر شنوم^۸ شوید چون پای از مفاک^۹ بیرون نهد به مردار رود . ☆ (۳۰) یا چون

۱ - دروغ پرستی و این عنوان مردمان غیر زرتشتی بر اطلاق میشود
دبو منشی Damnation کفر و العاد . ۲ - رذیلت ضد فرارویی = فضیلت
۳ - لغت اوستائی دبو خشم میباشد . ۴ - شاید اشاره به سکتکین باشد که از نژاد بردگان بوده است . ۵ - کمر بند زرتشتیان (کجسته ابالیس چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود) ۶ - وصو - پاکی داشتن - شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن : (صد در به در پنجاه ام و هفتاد و چهارم رجوع شود) ۷ - اینکه چون نامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی بر دست باید افکندن یعنی دستشو ۲ - پس آب پاک دست شستن چنانکه دست از ساعد تا سر دست سه بار شستن و روی از پس گوش تا زیر زنج تا میان سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شوید . ۸ - پاد یاب .

۷ - در متن هیجر آمده که بمعنی فاصلات بدن مانند : باخن ، موی و دندان باشد . آخال - پیخال - آشغال . ۸ - تطهیر - مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسیکه بمرده آلوده شده است . (ویدوداد نهم ۳۶ - ۱۳ دیده شود .) ۹ - در لغت اوستائی مغ بفتح اول بمعنی چاله ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر میکنند اند . بعد اطلاق به سنگی شده که بر برشومگاه میگذارند و جای نشیمن است . مفاک از همین لغت آمده . فردوسی می گوید : مغی ژرف پهنای کوتاه بود - بر او بر گذشتن دژ آگاه بود .

به نساكده^۱ آئین « درون »^۲ بجا آورد ، بی آنكه برسم^۳ فراز بگستراند سزاوار باشد^۴ . (۳۱) یا به آن پست ترین هنگام ، شایسته باشد كه دو مرد^۵ یزش^۶ بكنند ، تا این دین به نیستی و تزاری نرسد ؛ چون از صد ، از هزار و از ده هزار ، پکی باشد كه باین دین گروود ، و نیز آنكه بگروود كار دین را انجام ندهد^۷ . (چون) آتش بهرام^۸ به نیستی و تزاری رسد ، از هزار یکی را نگهداری كنند و بدان نیز چنانكه باید هیزم و بوی خوش ندهند^۹ . (۳۲) یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد^{۱۰} ، هر چند نیرنگستان^{۱۱} نداند ، چون با منش نيك آتش افروزد سزاوار است^{۱۲} .

(۳۳) « خواسته و آزر^{۱۳} ، همه به جدا كیشان و جداراهان رسد . (۳۴) و كربه گران^{۱۴} نيك از دودمان آزاد مردان^{۱۵} و مغ

۱ - یا راد مرك ، جایگاه مخصوصی است كه مرده را قبل از مردن به دحمه در آنجا میگذارند . ۲ - نان مقدس - مراسم درون تقریباً همان مراسم مد هی عیسوی Office eucharistique میباشد كه به افتخار امشاسپندان انجام میگيرد و در جشنهای گاهابار امداری است . درون فطیر كوچك كودی است ناندازه كف دست ، عدد آنها مطابق مراسم چهار و با شش میباشد .

۳ - شاخه های ناریك پی كرده بود ددراری يك وجب كه از درخت گز و هوم . . . و یا درخت انار سرند . . هرگاه خواهند نسکی از نسكهای زند بخوانند یا عادت كنند یا بدن شویند یا خوردنی بخورند چند عدد برسم بدست بگیرند . ۴ - در متن بمعنی جایز و احوط میباشد .

۵ - برای انجام مراسم یزش معمولاً هشت نفر لازم است .

۶ - آئین پرستش و خواندن دعا . ۷ - در چهارم نند ۷ .

۸ - یعنی مقدار هیزم و بوی خوش كه بموجب قانون شرع مقرر گردیده است . ۹ - مقدمات وضو و غیره را بجا آورد . ۱۰ - نام كتابی كه حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است . ۱۱ - احوط است .

۱۲ - حرمت - عزت . ۱۳ - نوابكاران . ۱۴ - آزادگان .

مردان^۱ بی پوشش (کشاده) و سر و پا برهنه بروند^۲. (۳۵)
 خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان بزنی گبرند.
 (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و ندگی
 رسند؛ و «زویش^۳» و خردان به بزرگی و فرمانروائی رسند،
 و آوارگان و خردان به پیشگاهی^۴ و فرمانروائی رسند. ☆
 (۳۷) گفتار دینداران و مهره^۵ (۴) و گزارش دادوران^۶ راست،
 گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان
 و ناروزندگان و بد کاران و فسوسگران^۷ و دادستان دروغ^۸
 را راست و باور دارند. (۳۷) و بدان سوگند دروغ خورند^۹،
 و بزور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من اورمزد گویند.
 (۳۹) «آنانکه به هیربدان^{۱۰} و هاوشتان^{۱۱} نامر دارند
 بدخواه یکدیگر باشند و حرده گیری کنند^{۱۲}» و بد یکدیگر را
 نگرند؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند. (۴۰)
 و از گناهانیکه مردمان کنند، از ینچ گناه سه گناه هیربدان

-
- ۱ - دانشمندان دین - روحانیون ۲ - ایرانیان قدیم سر و پا برهنه
 رفتن را نکوهیده میداشته اند در کتاب صد در ندهش مینویسد ۳ ۱۵۰ چون
 بیک پای کفش روند بهر یک گام فرمانی گناه باشد ۴ در شایست نشایست چاپ
 وست در چهارم ۵ ۱۰ - هر گاه سه گام بی پوشش بردارد فرمانی گناه و
 چون چهار گام بردارد تنابوهری گناه باشد. ۶ ۳ - در چهارم شد - ۴
 ۴ - پیشگاه ۵ پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند ۶ برهان
 قاطع. ۷ مهر؟ ۸ - قانونگذاران - اهل شرع
 ۹ - بمعنی دلقک. فسوس بمعنی سازججه و ریشخند و استهزاء بر آمده
 است فردوسی: رخس بر مه وخور فسوسد همی پری خاک راهش پیوسد همی.
 ۱۰ - کسانیکه قنوی ناحق دهند. ۱۱ - گویا اصطلاح ۱۲ سوگند
 خوردن ۱۳ از اینجا آمده که در قدیم طرف آمی را با مراسم مخصوصی تهیه می
 کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همه قنوی آسمانی و شهادت راستی،
 آن آب را مینوشیده اند. ۱۴ - پیشوایان دین. ۱۵ - پیروان دین -
 اصحاب - طلبه. ۱۶ - عیب جوئی کنند.

و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند » (۱) که بدگوئی کنند و بد یکدیگر گویند ؛ (۲) « ویزشی^۱ که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند .

(۴۱) « و اندر آن دهمین صد سال که هزاره^۲ تو بسر خواهد رسید ، ای سپیتامان زرتشت ! همه^۳ مردم آذرپرست و ناسزا دین باشند . (۴۲) و ابر کلمکار و باد تند رو ، بهنگام و زمان خویش باران نشایند کرد^۴ . (۴۳) ابر سهمگین همه^۵ آسمان را چون شب تار کند . (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمه^۶ دانه ها را برد . (۴۵) باران نیز بهنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر^۷ سارد تا آب . (۴۶) و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد . ☆ (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زایند ، و بی هنر تر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست ننگ تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند . (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد .

(۴۹) « و به آن هنگام سخت ، ای سپیتامان زرتشت ! مردمی که کستی بمیان دارند^۸ ، از بدخواهی فرمانروائی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ ، بتنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ را آرزو کنند . ☆ (۵۰) و جوانان و خرد سالان بیمناک

۱ - مراسم عبادت . ۲ - از جمله دستوری که در باره^۳ چیدن ناخن و موی سر داده شده (ویدیو داد ۱۷ دیده شود .) یکی از نتایج بی مبالائی در آن عقب افتادن باران است . ۳ - حاوران زبانکار اهریمنی .

۴ - مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان میباشد .

باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل بر نیاید .

(۵۱) « و جشن و نهاده^۱ پیشینیان و اوسفرید^۲ یزدان و یشت^۳ و یزش^۴ و گاهنبار^۵ و فروردیکان^۶ جای جای کنند و آن^{*} نیز که کنند بدان بی گمان باور ندارند . (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد^۷ ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند^۸ !

(۵۳) « و آن مردم بهدین^۹ نیز که این دین بهی مزدیسنان بستانند ، به راه و روش و به حامه^{*} ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ و ایشان به آن دین خویش نگروند . (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان^{۱۰} نك ، از ده و جای خویش ، از بن جای و دودمان خویش به در بدری شوند ، و از خردان و ناچیزان ، چیز به نیاز خواهند ، و به درویشی^{۱۱} و آوارگی رسند . (۵۵) از ده نفر ، نه نفر این مردم بسوی باختر^{۱۲} تباه

۱ - وصع - رسم . ۲ - گیتی خرید - دعائی که بدل شخص مرات بشود و بخواند ۳ - یشت نام تسکیت از حمله بیست و يك نك زند و این نك را بجهت ارواح مردگان خوانند و در گاهنبار ها قرائت کنند ۴ - هر هکجه جهانگیری . ۵ - عادت و یرستش . ۶ - حشهای تشکانه سال برهان قاطع به لمت گاهنبار ها مراحمه شود . ۷ - نام حشنی که فارسیان در پنج روز آخر سال گیرند و آنرا خمه^{*} مسترقه گویند (برهان قاطع و نیز کتاب التمهیم چاپ تهران ص ۲۵۶ لمت پروردگان دیده شود .)

۸ - صدقه . ۹ - زرشتی . ۱۰ - دهقان بمعنی برگراده . ۱۱ - در یوزگی-

مقر . ۱۲ - شمال (ویدیو داد ۱۹ - ۱) : « ار نواحی شمال انگره مینوی یرمرگ دیو دیوان بیرون دودید^{*} . . در فارسی جدید باختر عموماً مغرب و گاهی نیز بمعنی مشرق آمده است . . Bartholmae , ZDMG , Xlii , 154 . Justi , Beiträge I ' 13 ; Horn , Grundriss d . n . p . 35 No 149 .

دیده شود .

شوند .

(۵۶) « در خداوندی بدایشان ، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد . (۵۷) سپندارمذ^۱ زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و ایوگشست^۲ پدیدار شود چون : زر و سیم و روی و ارزیر^۳ و سرب . ☆ (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به بندگان ایران^۴ رسد ، چون خیونان^۵ ، ترك^۶ ، اتور^۷ و توپید^۸ ، چون اودرك^۹ ، و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان^{۱۰} و خیونان سپید سر خپوش به ده های ایران من فرمانروا باشند ، فرمان و کلمه^{۱۱} ایشان بجهان روا باشد .

(۵۹) « پادشاهی از ایشان جرمین کمران^{۱۲} و تازیان^{۱۳}

- ۱ - در سوم بند - ۱۰ - ۲ - ابو حشست = کوه رکان - فلزات .
- ۳ - قلع - ۴ - غیر ایرانی - ۵ - این لغت همین معنی لشکر بیر خوانده میشود اما در اینجا ما ید خیون بمعنی هواها باشد . (یادگار زیران دیده شود .)
- ۶ - غیر تورانی ؟ دکتر بیللی Dr Bailey در BSOS . , I . c .
- هیاطله حدس رده است . ۷ - دکتر بیللی تندی کمان کرده است .
- ۸ - اودره ؟ دکتر بیللی این لغت را « اندر » خوانده در صورتیکه سیاق کلمه پهلوی ما لغت اندر فرق دارد و جمله را ازین بعد اینطور ترجمه میکند : « که بین اهالی کوه نشین و چینی و کابلی و سغدی و . . میباشند » (یادگار حاماسپ چاپ رم ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود .) ممکن است این لغت خو درك خوانده شود . در اینصورت دارمستتر حدس میزند نام یکی از قبایل خزر باشد . بهرام پژدو (شمر ۱۴۰۱) میگوید : ز ترکان و پیکند و ختلان و چین - بر آید سپاهی دایران زمین . ۹ - مقصود میزاس است که شامل یونان نیز میشود . ۱۰ - خواهش و آرزو . ۱۱ - دوال گستیان فردوسی :
- « مکشتی گرفتن نهادند سر - گرفتند هر دو دوال کمر . » در فارسی جدید دوالیا مابده است . ۱۲ - در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر میشود (در ششم - ۱۰) . لغت تازی را مارکوارت (شهرستانهای ایران شهر ص ۵۸) از لغت ناخن بمعنی ناخن و تاز و عارتگری مشتق میداند و معتقد است که هیچ ربطی نه ما قبیلہ طی و نه ما لغت تاحیک دارد که از تات میآید و ترکان ایرانیان را باین لفظ میخوانند .

و ارومیان بایشان رسد . (۶۰) آنان چنان فرمانروائی بد کنند که مرد اشوی^۱ نیک و مگسی را کشتن بچشم ایشان هر دویکی باشد . (۶۱) و پاسداری^۲ (؟) و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد^۳ و کاریز^۴ و رود و جویبار بهدینان ایران، باین بیکانگان رسد ؛ و سپاه و مرز و درفش بایشان رسد ؛ و بکام خشم بفرمانروائی جهان روند . (۶۲) و چشم (آزمند) شان از خواسته پر نشود ، و خواسته جهان گرد کنند ، و زیر زمین نهان کنند . (۶۳) و بسا نابکاریها چون غلام بارگی و نزدیکی با زنان بینماز کنند ، و هوا برستی و کارهای نکوهیده سیار ورزند . *

(۶۴) « و در آن هنگام سخت ، شب روشنتر و سال و ماه و روز سه يك نگاهد ، و سندانمزد زمین برآید^۵ و آفت و مرگ و نیازمندی بجهان سخت تر باشد .

(۶۵) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت : « این را از بیش گویم^۶ . (۶۶) این گننامینوی دروند^۷ آنگاه که باید تباه شود ، ستمکار تر و بد فرمانروا تر باشد . »

(۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « به هیر-بدان و هاوشتان^۸ این بخوان و از برکن ، به زند و پازند گزارش

۱ - پرهیرکار - مقدس . ۲ - درست معنی آن معلوم نیست ، دکتر وست امنیت ترجمه کرده است . ۳ - دستریج . ۴ - قنات . ۵ - ناد کند ؟ ۶ - در سوم - ۲۰ دیده شود . ۷ - صد اشو ، عموماً در مورد دیوان و مرددان استعمال میشود . زرتشت بهرام گفته : درود ار ما به بهدین خردمند - که دورست از ره و آیین درود . ۸ - هاوشت = طله - صحابه - شاکرد دینی .

بیاموز که بجهان فراز گویند : « () تا بکسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند ؛ |) * « که ایشان باید به امید تن پسین^۱ و رستگاری روان خویش ، رنج و زیان و دشمنی این حدادینان دیو پرستان را بر خود هموار کرده برد باری کنند .

(۶۸) « ای سپیتامان زرتشت ! بتو نیز گویم : کسیکه به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ؛ چه ، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود ؛ کسیکه روان خواهد ، تنش گرسنه و تزار ، به کیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت^۲ . » *

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمزد مینوئی افزونی ! دادار اشوی جهان استومندان ! () اورمزد اشو درخواندن و دیگری برای ستایش اوست ، باشد که دادار اشو گویند^۳ . () » دادارا ! آیا در آن هنگام سخت ، برهیز کاران و دیندارانی هستند که کستی بمبان داشته باشند و آئین دین را با شاخه^۴ برسم^۵ بجای آورند و دین « خویتودس^۶ » به دودمان ایشان روا باشد ؟ »

۱ - تن اخروی - معاد جسمانی (در سوم بند - ۳) .

۲ - در سوم بند - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ دیده شود .

۳ - از تفسیر چنین بر می آید که نویسنده از متن اوستائی ترجمه کرده است . ۴ - شاخه های گز که بدست گیرند (برسم برای زدن و شکستن

اهریمن و دیوان است .) در چهارم بند - ۳۰ دیده شود .

۵ - خویشی دادن - پیوند خویشی - Communion . اعل اروپائیان این

لفت را ازدواج بین خویشان نزدیک ترجمه کرده اند .

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که : « بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت ، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسم بجا آورد ، گر چه مانند خداوندی گشتاسپ شاه نباشد (۳) کسیکه در آن هنگام سخت « ایتها آذیزمیده » و « اشم هو »^۱ بگوید و یاد کند ، مانند کسی است که در خداوندی گشتاسپ شاه « دوازده هومست »^۲ را به زوهر^۳ انجام میداده است . (۴) و کسیکه آئین پرستش را بجا بیاورد و سرود گاتها^۴ را بخواند ، مانند اینست که او در خداوند گشتاسپ شاه آئین واج^۵ و سرود گاتها را بر گزارده باشد .

(۵) « اشوترین (مرد) آن باشد که بدین بھی مزدیسنان باشد ، دین « خویتودس »^۶ بدودمان او رود . »

۱ - دعای زرتشتیان که پیش از خوراک میخوانند و اهورامزدا را بعنوان آفریدگار آفرینش نیکو پرستش میکنند . (یسنا ، ویدیوداد ۳۷) .

۲ - اشاره بدعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر میخوانند و مرکب ارین دوارده کلمه اوستائی میباشد اشم و هو و هشتم استی ، اوشتا استی ، اوشتا اهمائی ، هیت اشائی و هیشثائی اشم . « راستی بهترین نیکی است (و هم مایه) سعادت است . سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است . » (اشا و هیشثا نام اشاسپند است)

۳ - دوارده هوماست دعائی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته میخوانند و هر فرشته بنوت خود ۱۲ روز پی در پی پرستش میشود . (ترجمه بهمن یشت وست ص ۲۱۳ یاد داشت ۴ دیده شود .) ۴ - زائو ترای اوستائی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس میکند و لی در زمان قدیم زوهر بمعنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یکنفر زرتشتی بآتش بهرام تقدیم میشده است . (کجسته ابالیث چاپ چاچا بمنی ۱۹۳۶ ص ۸۶)

۵ - در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخوانند . ۶ - واژ - واز باز - باج « خاموشی بود که مغان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زمرمه اختیار کنند . » واج گرفتن - دعائی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمرمه میکنند . این لغت از ریشه : وچ - واج اوستائی بمعنی سخن گفتن است .

۷ - در پنجم - ۱ .

(۶) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! درین نه هزار سالی که من اورمزه دادم ، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند . (۷) چه ، در خداوندی بد آزردی دهاک^۱ و افراسیاب تورانی ، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و بیشتر می زیستند ، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن دو دیوان کمتر بود . (۸) چه در آن خداوندی بد ایشان ، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود ، چونانکه هزاره^۲ تو سر برود ، ای سپتامیان زرتشت ! (۹) چه همه ده های ایران به سم اسب ایشان کنده شود ؛ درفش ایشان تا به پدشخوار گر^۳ برسد ؛ با فرمانروائی ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا برند ، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید . ☆ (۱۰) « ای سپیتامان زرتشت ! این را از پیش گویم . »

(۱۱) از هستان^۴ در پرستش آنکس ایدون بر تر باشد ، (| که یزش^۵ اورمزد بیشتر کند . |) اورمزد از اشوئی بهمه چیز آگاه است (| اورمزد که از اشوئی آگاه است ، مزد و پاداش کار نیک و کربه را هر آنچه هست بدهد ؛ |) و من (| انجمنان |) نر و ماده را میپرستم ، (| امشا سپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند . - |)^۵

۱ - صهاک . ۲ - پتش - خوره - کر = کوهی که بدان فره است . نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان میشود . (نند هشن در دوازدهم - ۲ - ۱۷) . ۳ - موجودات . ۴ - پرستش . ۵ - این قسمت از دعای ینکبه ها نام اوستا ترجمه شده که از اینقرار میباشد : ینکبه ها نام ائ ، یسنه پئیتی و لکھو ، مزد او ا هوروئتا ، اشات هچا ، یاو لکهمچا تسچانا و سچا یز مئیده .

د اهورا مزدا آگاه است از آنکسیکه (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است ، بحسب راستی ، این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم .^۶

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که : ای اورمزد مینوئی افزونی !
 دادار اشوی جهان استومندان ! این دین بهی مزدیسنان را از چه
 رو باز پیرایند ؟ و با چه افزار ^۱ این دیو ژولیده موی از نژاد
 خشم ^۲ را بکشند ؟ (۲) دادارا ! بمن مرگ بده ، و نوادگان
 مرا مرگ بده ، « (| که در آن هنگام سخت زیست نکنند ؛ |)
 « بایشان زندگی اشوئی بده ، « (| که دروندی ^۳ و راه دوزخ را
 نپویند . |)

(۳) اورمز ^۴ گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! بس از نشانه
 سیاه ^۵ ، فرمانروائی ازین خشم تخمگان ^۶ به شیداسپان کرسیاک ^۷
 دروج ^۸ درده ^۹ سلمان ^{۱۰} رسد ؛ « (| ماهونداد ^{۱۱} گفت که :
 ارومیان باشند ؛ و روشن ^{۱۲} گفت که : سرخ کلاه ^{۱۳} و سرخ زین
 و سرخ درفش باشند ؛ و اینها نشانه ایشان باشند . |)

۱ - وسیله - آلت . ۲ - در نحسین نند - ۱۱ .

۳ - دیو منشی . ۴ - شاید مقصود درفش سیاه است که علامت عباسیان
 میباشد . در افسانه های اساطیری بموجب فردوسی علامت تورانیان میباشد و درفش
 افراسیاب سیاه است درفش کیخسرو نفث است درفش پشتون نیز سیاه میباشد .

۵ - در نسخه پازند ^۱ ترکان چرمین کمر ، افزوده میشود ، یعنی اهالی
 ترکستان . ۶ - وست گمان میکند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده
 است . (در سوم بند - ۲۶ یاد داشت دیده شود .) ۷ - ضد اشوئی ، دیو
 ماده است که فریخته و دروغگو می باشد . ۸ - ایالت . ۹ - Sairima
 اوستائی (بندهشن در بیستم - ۱۲) سرزمین سلم پسر فریدون این لغت دیلمان
 نیز خوانده میشود که نام محلی در همان حوالی است . ۱۰ - نام یکی از
 شارحین است (در دوم بند - ۲ دیده شود .) ۱۱ - روشن پسر آذر فرنگ
 فرخ زاد است که در زمان مامون میزیسته (گزارش گمان شکن چاپ تهران ص
 ۴) . ۱۲ - قرلباشی که ترکان سرخ کلاه میباشند و در زمان صفویه اسم
 آنها مشهور شد . ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر ازین زمان است .

(۴) « ای سپیتامان زرتشت ! چون بیایند ، خورشید نشان سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد ، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد ؛ به آسمان نشانهای گوناگون پیدا آید ☆ ، و زمین لرزه بسیار باشد ؛ و باد سخت تر آید و بجهان نواز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید ؛ و ستاره تیر^۱ و اورمزد^۲ بدترین پادشاهی را نشان دهند .

(۵) « دروج شبذاسیان کرسیاک^۳ ، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه باشند . درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان سیار ؛ باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم بتازند ، تا کنار اروند^۴ ، « (| کسانی باشند که رود فرات کویند ، |) « تا دوان بایتخت آشورستان ، « (| این دوان با داوری سخت^۵ ، بایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده اند ، کسانی آن را پناه گاه دیوان کویند . |) ☆ (۶) « ایدون ایشان از خشم تخمگان سد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه بکشند ، و درفش ، نشان و سپاه بشمار ایشان دیوان ژولیده موی باز کردند^۶ ؛ و سپاه پیشانی فراخ^۷ ترك و کلمبر^۸ دشمن به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم برسند ؛ « (| بدانید که افراشته درفش باشند ، چه

۱ - عطارد که ستاره نحس است . ۲ - مشتری

۳ - در سوم نند - ۲۶ . ۴ - رود دجله است و ارنک محتمل است که رود ارس باشد . هردوسی گویند : اگر پهلوانی بدانی زبان تنازی تو اورو را دجله خوان ۵ - سخت امار یا سخت همار لقب بایتخت آشور است .

۶ - معلوم نیست مگیا مر میگردد و کدام دسته هستند .

۷ - از مشخصات قیافه مغول (در هفتم - ۱۱) . ۸ - در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری بنام کله میر وجود دارد .

درفش را افراشته گیرند ، بدانید که گروه بشمارى چون موى بر يال اسپ^۱ به ده هاى ايران كه من اورمزد آفریدم بمانند ؛ |)
 « ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسیاك ارومائی^۲ با هم فرا رسند .
 (۷) « ای سپیتامان زرتشت ! جنگ بزرگ و کارزار ایشان با یکدیگر سه بار و سه جای باشد .

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس ، آنگاه که او بیاری دیوان با امشاسپندان بود^۳ .

(۹) « دو دیگر چون تو ، ای سپیتامان زرتشت ، دین پذیری و با من گفتگو کنی ، هنگامیکه گشتاسپ شاه و ارجاسپ^۴ خشم زاده ، به کارزار دین ، در سپیدرزور^۵ با هم ستیزه کنند ؛ ✽ »

۱ - در اردو رواژ نامه (۵۴) این اصطلاح را برای روح اشخاص شروع آورده که در دوزخ مانند یال اسپ بغل هم واقع شده اند اما یکدیگر را نمی بینند و احساس تنهایی میکنند . ۲ - در اینجا نسبت شیداسپ ذکر میشود (در سوم - ۲۶) اروم یا بیزاتن که شامل یونان نیز میشده است . ۳ - اشاره به افسانه پرواز کاوس به تحریک اهریمن برای اینکه خدائی را از اورمزد ستاند . بموجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسر کمی انبوه است که دیوان بهرمان او بودند و بدستورش هواپیمائی ساختند تا آسمان صعود نکند . ولی همینکه از امرا گذشتند اورمزد توانائی ایشان را بگرفت و بزمین افتادند . اما خودش زنده ماند چون مقدر بود که سیاوش از سل او بوجود بیاید . ۴ - در کتاب یادگار زیربان جنگه رببر مراد گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خیون شرح داده شده است . این جنگه مفتح گشتاسپ و روفی دین زرتشت پایان میدهد .

۵ - یوستی Justi اوروساره را دشت بیاض در کوهستان قائن و بیرجد حدس میزند . جاکسن جنگل سپید را دین تیشاپور و مشهد قرار می دهد بموجب بند هشن جنگه قطمی در کوهستان کومش (کرکان) روی میدهد . در هنگامیکه سپاهیان ایران نزدیک بوده متواری بشود ، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث میگردد که به « مدن فریاد » یعنی فریاد رس ملقب گردید (نیرنگستان چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹ - ۱۲۲ داستان شهربانو) در پشت پانزدهم ۳۱ - ۳۳ راجع به کیخسرو و سپید رزور اشاره شده است و در جاماسپ نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سپید در سپید رزور گفتگو میشود که در ناحیه پدشخوار کر اتفاق میافتد .

(| کسانی گویند در پارس باشد . |)

(۱۰) « و سه دیگر ، چون هزاره تو بسر آید ، ای سپیتامان زرتشت ! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند ؛ ✠ » (| گویند که در دشت نهانند^۱ باشد ؛ |)
 « همه مردمان ده های ایران که من اورمزد آفریدم ، از جایگاه خویش به پذیرشوار گر برسند . » (| گویند آذر کشنسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد^۲ ، بدانید که دین بدانجا آشکار شود ؛ کسانی گویند که در ماهی^۳ خواهد بود ، آتروک^۴ گفت که در خرچنگ^۵ باشد ؛ |) « ای سپیتامان زرتشت ! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم بشود ، که این مردم پذیرشوار گر و پارس و سوراخ نشین^۶ و کوه نشین و دریا نشین پس از آن نهفته بمانند . ✠ »

(۱۱) « چه ، چون شوهر خویشان را بتواند رهایی دهد ، دیگرش زن و فرزند و خواسته بیاد نباشد . »
 (۱۲) پس زرتشت گفت که : « دادارا ! مرا مرگ بده ،

۱ - آیا اشاره به حنک معروف فتح الفتوح بین ایرانیان و اعراب شده و یکنفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است ؟ ۲ - دریاچه ارومیه به اوستائی Caëcata در بندهشن در بیست و دوم - ۲ : « دریاچه چیچست در آذر یادگان است آب آن گرم و رانده درد ها می باشد . » در کتابهای پهلوی صفات : گرم آب در میان آب ، دور از دیوان و رانده درد ها (جوید بیش) برای این دریاچه آمده است . بقول نویسنده زاد اسپرم (در ششم - ۲۲) آذر کشنسپ در کنار این دریاچه بوده است . دریاچه ارومیه که نزدیک محل تولد زرتشت میباشد مقدس بشمار میآید . ۳ - سرخ حوت ۴ - آذر و نام دستوری است . ۵ - برج سرطان . ۶ - شاید مقصود مردمان غار نشین است .

نوادگان مرا مرگ بده ، « () تا در آن هنگام سخت زیست نکنند : (|)

(۱۳) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! بیم مدار ، چه ، آنروز که دهمین سده هزاره تو زرتشتان سر برود ^۱ ، هیچ دروند ازین هزاره در آن هزاره نرود ^۲ . »

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « ای اورمزد مینوئی افزونی ! دادار اشوی جهان استومندان ! دادار ! چون آنان بی شمار باشند ، به چه افزار ایشان را تناه توان کردن ؟ ^۳ »

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان زرتشت ! چون

۱ - هزاره ای که زرتشتان نامیده میشود . ۲ - وست در ترجمه بهمن یشت (ص ۲۱۹ یاد داشت ۱) متذکر میشود که این مطلب ما ازمنه تاریخی وفق نمیدهد ولی نظر میاید که هزاره زرتشت پیش از آشتنگی در مذهب و قتل از هجوم دیوان پایان رسیده باشد حرئیات این وقایع از اصل چهارم تا هفتم شرح داده شده است . بموجب ندهش در سی و چهارم ۷ - ۹ فاصله بین « ظهور دین » در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می - شود اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی ساله بود . از اینقرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قتل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به روال گذاشت ، هزاره او باید انجام گرفته باشد چنین بدست میآید که نویسنده بهمن یشت همان تاریخ ندهش را اقتباس کرده است . هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از این رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و ما در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ - ۵۹۵ میلادی بوده است . بموجب تعیین زمان ناقصی که در بند هش دیده میشود دهمین هزاره عالم در برج حدی با ظهور دین آغاز میشود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت برد کرد موقع هجوم مسلمانان پایان میرسد . و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدر تطبیق مینماید . نظر میرسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ - ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ - ۱۶۳۵ بوده است . ۳ - نویسنده پس از شرح شرارت دیوان در دوره آهن آلوده دوباره از سر نو شروع میکند ، تا وسیله دفع آنها را نشان بدهد .

دیو ژولیده موی از تخمه خشم پدید آید ، نخست بسوی خوراسان^۱ نشان سیاهی^۲ پیدا بشود ؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچه فرزندان^۳ زائیده شود ؛ () کسانی گویند که به دریای کیانسیه^۴ باشد و کسانی گویند به کابلستان^۵ باشد . (|)

(۳) « در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد ، ای سپیتامان زرتشت ! (|) کسانی بسوی چین و کسانی در هندوستان گویند . (|)

(۴) « کی زائیده شود ؛ (|) گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر^۶ به هندوستان شود . (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد ، سپس کی چنانکه از نوشته های دینی بر می آید ، اورا بهرام ورجاوند^۷ خوانند از او بزاید ؛ کسانی اورا شاپور گویند . (|)

۱ - خراسان با مشرق ۲ - در ششم - ۳ ۳ - بموجب بند هشتن در سیستان واقع شده است . (امان یشت ۱۰۸) به اوستائی « فرد دانو آب » . یوستی این دریاچه را دریاچه آب ساکن جنوب غربین حدس میزند . دریاچه فرزندان جزو عجایب سیستان شمار میرفته - در رود آگاهی (بند هشتن زرک) می- نویسد « دریاچه فرزندان به سگستان است . گویند که چون آزاد مرد درست کاری چیری اندر آن افکند بپذیرد ، چون درستکار نباشد ، آنرا باز بیرون افکند . من چشمه آن نیز با آب دریای فراخ (فراحوگرت - وروکرته) پیوسته است . در دوازدهم - ۶ ۴ - گریستن گمان میکند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده میشده است . Les Kayanides (p 5 et 22 - 23) در اودیه و سهیکه سگستان می نویسد که : « رود هیتمند و دریاچه فرزندان و (زره) دریای کیانسیه و کوه اوشداشتر (اوشیدرنه) اندر زمی سگستان هستند . » ۵ - سر زمین کابل ۶ - بام مسیح و ییغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را در هم شکسته و دین بهی را دوباره بر قرار سازد . ۷ - ورجاوند از لغت اوستائی « ورچغند » (روح - ارج - آبرو - افتخار) می آید ، در اوستا این لقب به فره کیان ، ماه و ستاره نشتر Sirius داده میشود . این شخص باید حلول فرشته بهرام باشد . بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنانکه گشتاسپ پادشاه زمان زرتشت بود .

(۶) « در آن شبی که کی زائیده شود ، نشانی بجهان
رسد ، ستاره از آسمان بیارد ؛ » () چون کی زائیده شود ستاره
نشان نماید ✽ ، داذ اورمزد ^۱ گفت که در ماه آبان و بروز
باز ^۲ باشد ؛ () « زندگی پدر آن کی بفرجام رسد ، اورا
بانوان شاه پیروند ؛ پادشاه زن باشد .

(۷) « چون آن کی به سی سالگی برسد ، » () کسانی
هنگام را گویند () « سپاهی با درفش بیشمار ، سپاهی از هندو
و چینی که درفش افراشته دارند ؛ » () چه درفش را افراشته
گیرند ، () « با درفش افراخته و با زین افراخته ، به تاخت و
تاز تا بهرود ^۳ روند ؛ » () برخی ده بومه گویند ؛ () « ای
سپیتامان زرتشت ! تا در میان دریای بهران ^۴ روند .

(۸) « چون ستاره اورمزد ^۵ به اوج بلندی ^۶ برسد و ناهید ^۷
را فرود افکند ، گوند ^۸ بیشمار زیناوند ^۹ ، با درفش افراشته
بیایند و پادشاهی به کی رسد . »

(۹) کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند ،

۱ - نام مفسری است (در دوم نند - ۲ دیده شود .) ۲ - داد
روز بیست و دوم از ماه هشتم سال پارسى مطابق با هفتم اکتبر میباشد . ۳ - بوستى
حدس میزند ارتك رود باشد اما بموجب يكى از مورخين ارمنى قرن هفتم میلادى
ایرانیان جیحون را بهرود مینامیده اند . ۴ - احتمال میرود خلیج فارس دریای
بهران نیز نامیده میشده . بمناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده
شده است . ۵ - مشترى . ۶ - بالت در اصطلاح نجوم خانه شرف است
۷ - زهره ستاره نحس . ۸ - لشکر - جرار معرب آن چند میباشد . ۹ - سلاحدار
در فارسنامه ابن بلخی مینویسد : « اورا طهمورث زیناوند گفتندى و زیناوند لف
او بود يعنى تمام سلاح . » زینبد نیز مابین معنی آمده است و فروخان زینبندی
نام يكى از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید . (مارکوارت -
ایران شهر) .

دسته‌ای از جانب پذیرشوار گر گویند ، برخی از کوهستان هرات گویند ؛ و کسانی از تبرستان ^۱ گویند . (|)

(۱۰) « و از آنسوی کسانی که در جستجوی بچه خرد سالی

باشند پدیدار شود ؛ » (|) بدانید سپاه بیشمار با درفش افراشته از پذیرشوار گر ، سپاه گویند آراسته ایرانشهر باشد ؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان و کرمانیان خوانند . (|)

(۱۱) « سپس بیاری یکدیگر و زیر یک درفش ، به ده‌های

ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ ^۲ تخمه خشم ، لشکر سهمناک پیشانی فراخ ^۳ ، گرگ دو پا ^۴ ، دیوان چرمین کمر ^۵ بکشند .

(۱۲) « در کنار اروند سه کارزار کنند : یکی به . . .

یکی به سپینرزور ^۶ و یکی بدشت نهاوند . ^۷ »

(|) (۱۳) کسی گوید که بدریاچه سه تخمه ^۸ باشد ،

کسی گوید به مرو ^۹ تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد . (|)

۱ - کوهستان های ساحل جنوبی بحر خزر که امروزه البرز خوانده میشود ،

اما بنظر نمی آید همان البرز افسانه باشد که بعد به کوه قاف مشهور شده است .

۲ - در گزارش نامه اسدی جزو اولاد جمشید ترتیب دیل : حمشید ، نور ، شیداسپ (سیندبست) شرح میدهد تا به گشتاسپ میرسد . اما گمان می رود که این شیداسپ کس دیگری باشد . دارمستتر حدس میزند شیداسپ همان بیوراسپ منفور ایرانیان است . ۳ - در ششم - ۶ . ۴ - بنظر می آید اصطلاح : « گرگ دو پا » از یسن ۶۲ - ۶۳ (چاپ اشپیکل) گرفته شده است .

۵ - دیوان کومستی = چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرنشیان از پشم است . ۶ - در ششم - ۹ یعنی صحرای سفید . ۷ - آیا اشاره به جنگ اعراب شده است ؟ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی که در

فصل ششم - ۱۰ گفته است دوباره توضیح میدهد . جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱

میلادی اتفاق افتاده است . ۸ - دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچه مقدس

فرزدان است که حافظ سه نطفه از زرنشت می باشد ، ۹ - مرو که در ترکستان است .

(۱۴) « سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته ^۱ به پستی ده های ایران باشند ؛ » (| که درفش از پوست ببر دارند ، درفش بادی و ندوک ^۲ ایشان سپید باشد . |) (۱۵) « و سپاه بیشمارى تا به جایگاه دیوان بتازند ^۳ ، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی نه بینند و بگیرند » .

(۱۶) « ای سپیتمان زرتشت ! چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که بك شب سرد زمستانی که برسد ^۴ و بیک شب برگ بيفکند تناه شوند » .

(۱۷) « این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز پیرایند ^۵ (۱۸) » نه دوبارگی گنامینو ^۶ با دیوان و بد نژادان و خشم سخت نیزه ^۷ ، نه بشت و یاری ایشان دیو پرستان و خشم تخمان ریزد ، ای سپیتمان زرتشت ^۸

(۱۹) « و من اورمزد دادار ، نیروسنگ ایزد و سروش اشو ^۹

۱ - در هفتم بند ۷ - ۲ - بیرق - علامت که معرف آن ندوک است ۳ - گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشرد کرده بود در اینجا میخواهد نتیجه بگیرد ۴ - شاید در اینجا اشاره به رستان ملکوس شده است ، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و آمریدگان را تناه میکند . ۵ - وسیله ماوراء طبیعی که برای دفع شرارت دیوان نگار میروود در بند های آینده شرح میدهد ۶ - روح حبث = اهریمن ۷ - در چهارم - ۲۶ - ۸ - در فرشته ای که فرستاده مخصوص اورمزد مردمان میباشد . نیروسنگ در اوستا شکل نیرویوستما آمده است (یسنهای هودم ۶۸ - ۹۲ ویدیو داد نوزدهم ۱۱۱ - ۱۱۲ یست و دوم - ۲۲ و غیره دیده شود) سروش در اوستا شکل : سراوش آمده که نماینده شنوائی و اطاعت میباشد . وطیعه او اینست که مخصوصاً در شب جهان را پاسانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری نکند . (ویدیو داد هژدهم ۷۰ - ۵۱ - ۴۸ و غیره یسناسروش یشت هادوخت نیز دیده شود .) انتظار میرفت این پیام در آخر هزاره هوشیدر نه پشتون فرستاده شود . (در بهم - ۹ - ۱۰ دیده شود .)

را به کنگ‌دز^۱ که سیاوش درخشان بر پا کرد بفرستم ☆ تا به چهرومیان پسر گشتاسپ^۲ پیر استار راست فرۀ دین کیان بگوید که : « ای پشتون درخشان ! به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو ، و با آتش و آب آئین هادخت^۳ و دوازده هومیست^۴ را بجا بیاور ؛ » (انجام دادن با آب و آتش ، آنچه که به آب و آتش آشکار است .)

(۲۰) « و نیروسنگ ایزد و سروش اشو از چکاد دائیتیک^۵ نیکو به کنگ‌دز که سیاوش درخشان بر پا کرد روند ، بدو بانگ کنند که : « فراز رو ، ای پشتون درخشان ، چهرومیان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرۀ دین کیان ! فراز رو ، باین

۱ - در اصل همان ککبه اوستائی (باع بهشت) یا مسکن آریا ها (ایرنم و بگو) میباشد . Pays de Cocagne که موجب کنایه‌های پهلوی سیاوش آریا بنا نهاد ، و در شمال ترکستان در میان کوه ها واقع شده است . در بند هشن زرک که شرح میدهد که کنگ در متحرک و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آریا زمین استوار کرد . در آن هفت دیوار : زرین ، سیمین ، پولادین ، برنجین ، آهنین ، بلورین و یکی دیگر از سنگهای گرانبها وجود دارد . در میانش جاده هائی تعبیه شده که از میان قلعه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ طول دارد و دارای پاورده دروازه است که ازین دروازه بدروازه دیگر با اسب ۲۲ روز راه میباشد . پادشاه این قلعه پشتون بمرک است ، بودند هشن و مینوخرود و صد در دیده شود . فردوسی میگوید : هر کوندیدست کنگک - نداید که خواهد بگیتی درنگ . ۲ - لقب پشتون است ، در یشتها - ۴ نوشته که درد و مرک ماو کارگر نمیشد . ۳ - موجب دینکرد این کتاب بیستمین نك ادبیات مزدیسنان بوده است ۴ - در پنجم بند ۳ دیده شود ، ۵ - بموجب بند هشن چکاد دائیتیک (قلۀ داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد میباشد و بک سربل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است . (بند هشن در دوازدهم - ۷) چکاد سر کوه (کله = قلۀ ؟) میباشد . فردوسی میگوید : بیامد دوان دیده بان از چکاد - که آمد سپاهی ز ایران چو باد .

ده های ایران که من اورمزد آفریدم^۱، و پایگاه دین و خداوندی را باز پیرای . «

(۲۱) « ایشان مانند مینوئیان^۲ بر روند، دوازده هومیس^۳

را به زوهر^۴ انجام دهند . (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد اشو^۵ که هاوشت^۶ پشوتن هستند و جامه نیک مینوئی^۷ از سمور سیاه به بر دارند ، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک^۸ جلوروند و هادخت^۹ و بغان یسن^{۱۰} را به آتش و آب به آئین انجام دهند ، و من اورمزد با امشاسپندان را فراز ستایند . (۲۳) پس از آن سه یك دشمنی بشکند .

(۲۴) « فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد ،

که جامه سمور سیاه دارند ، به آذر فرهند که روشن کرب^{۱۱} خوانند ، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنغ پیروزگر^{۱۲}

۱ - باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام او را میرساند . ۲ - صورت روحانیان و غیر مرئی . ۳ - در پنجم بند ۳ . ۴ - در پنجم بند ۳ . ۵ - اصحاب - امت - پیرو . ۶ - روحانی - معنوی . ۷ - هومت و هوخت و هوورشت ، این کلمات در موقع شروع بکار مهمی گفته میشود . ۸ - در هفتم - ۱۹ . ۹ - نام نسکی بوده که از میان رفته است و فقط سه نیک از آن باقی است . ۱۰ - جسم نورانی . بموجب بند هشت آذر فرنغ ابتدا توسط جمشید بکوه خوره اومند خوارزم بر قرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم بکوه روشن در کابلستان برده شد شاید در اینجا اشاره به تغییر مکان آتش میشود . ۱۱ - در بند هشت بزرگک توصیف مفصلی راجع به جسم و روح آتش بهرام داده مینویسد که اورمزد سه آذر میدافرید : آذر فرنغ ، کشنپ و برزین مهر که مانند سه فره برای نگاهبانی جهان بشمار میروند . جم آذر فرنغ را به دادگاه بکوه خوره اومند در خوارزم شاید ؛ کمی گشتاسپ آنرا بکوه روشن در کابلستان مقر مکان داد . آذر کشنپ نا پادشاهی کیخسرو از جهان نگهداری نمود و آذر برزین مهر نا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود . ازین سه آذر ، آتش بهرام بن جسمانی و سه آذر حوره آن میباشند که در میانش قرار گرفته اند . مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می-
بقیه در صفحه ۶۳

باشد ، همه این گروه با هم آئین پرستش را بجای آورند ،
(شاخه های) برسم فراز کسترند ، و آئین خرداذ و امرداز یسن
را به نیرنگ^۱ و نیرنگستان^۲ دینی انجام دهند . (۲۵) و سه
يك دشمنی بشکند .

(۲۶) « فراز رود ، پشتون پسر گشتاسپ ، بدستیاری آذر
فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۳ ، به بتکده بزرگ
نشینگاه گنامینوی دروند^۴ ، خشم سخت نیزه^۵ و همه دیوان
و دروجان^۶ و بد تخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی
دوزخ رسند ؛ به همکوشی پشتون درخشان آن بتکده را برکنند .

(۲۷) « و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هو کیریاز^۷
بیائیم و به امشاسپندان فرمائیم که بهمه ایزدان مینوئی گویند
که : « بروید و به یاری پشتون درخشان رسید . »

(۲۸) « و مهر فراخ چراگاه^۸ و سروش تکلور و رشن
راست و بهرام^۹ تهمتن و اشتاز پیروزگر و فره دین مزدیسنان^{۱۰}

ببند و چون دنیا میآید روحی از عالم بالا به آن تعلق میگيرد که تا زنده
است تن او را اداره میکند و چون تن از هم پاشید و نه زمین پیوست روح بدنای
علوی صعود مینماید . اربن حوت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای
زمینی بهرام است و سروش به نگهبانی اینها گماشته شده است آذر فرنبغ تا
رمان نویسنده بند هشت هنوز بجای خود باقی بوده است

۱ - عزایم . ۲ - در چهارم بند ۳۲ . ۳ - همین در بند ۲۴ به
یاد داشت ۱۰ رجوع شود . ۴ - اهریمن نابکار . ۵ - در چهارم - ۲۶ .
۶ - شریب ها . ۷ - در بند هشت صفت مرتفع باین کوه داده میشود . گویا
یکی از قلل غربی البرز افسانه ای میباشد . لغت اوستائی آن : هو کیریاز و است
که در یسناوایان یشت و غیره نیز ذکر شده است . ۸ - فراخو - گویوت =
چراگاه فراخ گاو (لقب مهر است) . ۹ - اینکه فرشته بهرام بصورت روحانی
بکمک پشتون میرود با این قضیه که او نیز بشکل بهرام ورجاوند میرود متناقض
میباشد . ۱۰ - صورت قوای روحانی و فرشتگانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند .

که آراستار نیرنگ فرمانروائی جهان باشد بفرمان من دادار رسند .

(۲۹) « من دادار ، به پستی و یاری پشتون درخشان رسم .

(۳۰) « دیوان تاریک تخمه را بزنند .

(۳۱) « گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند

که : « ای مهر فراخ چراگاه ! ترا براستی سوگند بایست . »

(۳۲) « پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که : « درین

نه هزار سال ، که او (گنامینو) پیمان کرد^۱ ، تاکنون

دهاک^۲ بد دین و افراسیاب تورانی و اسکندر ارومی و این

چرمین کمران^۳ ، دیوان ژولیده موی ، هنگام هزار سال بیش

از پیمان خداوندی کردند .^۴ »

(۳۳) « آن گنامینوی^۵ دروند که چنین بشنود سترده بماند .

(۳۴) « مهر فراخ چراگاه ، خشم سخت نیزه را بزند که

به ستوهی بدود . (۳۵) آن گنامینوی دروند با زاد و رود بد-

تخمگان باز در تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند .

۱ - اشاره به پیمانی که بین اورمرد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن

فقط تا نه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد ربان برساند . (ص ۲ و ۳

مقدمه دیده شود) ۲ - ضحاک معرب آنست و او را دیوراسپ نیز مینامند .

دهاک و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بمرکز گردانید ولی اورمرد اربن قضیه

جلوگیری نمود . در مینو حرد پرسش هفتم (چاپ ارود تهورس انکلسریا) می-

نویسد : ۲۷ - چه پیداست که اورمرد حم و فریدون و کیوس را اوشگی

داد ، ۲۸ - و اهریمن ایدون گردانید چونانکه آشناست ، ۲۹ - به اهریمن ،

دیوراسپ و افراسیاب و اسکندر چنین نمود که اوشه باشند ، ۳۰ - و اورمزد

سرای سود بزرگ چنان گردانید همچنانکه آشکار است ، ۳ - نرکان .

۴ - اربن مطلب چنین بر میآید که نوشته پابان فرمانروائی ماحدین را در

حانمه هزار سال منتظر بوده است و پابان هزاره هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵ ۱۵۹۳

میلادی تطبیق میکند که هقارن سلطنت شاه عباس بزرگ میباشد . ۵ - روح

خبیث اهریمن .

(۳۶) « مهر فراخ چراگاه به پشوتن درخشان بانگ کند که : » آن بتکده نشیمن دیوان را بکن و ویران کن ، برو باین ده های ایران که من اورمزد آفریدم ^۱ ، و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای ، چه دروندان که ترا بینند شکست خورند . »

(۳۷) « و پشوتن درخشان و آذر فرنبد و آذرکشسپ و آذر برزین مهر پیروزگر ^۲ فرا رسند و آن دروج ^۳ بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند ، و آئین پرستش را فراز سازند و (شاخه) برسم ^۴ فراگسترنند و آئین دوازده هومیست ^۵ بجای آورند ، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند . (۳۸) این را از پیش گویم ^۶ . »

(۳۹) « فرا رسد پشوتن درخشان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم به : اروند و بهرود ^۷ ، چون دروندان او را بینند این تاریک تخمگان و ناززانیان شکست خورند . »

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمنندی بسیاری فرا رسد و ونیدیهم ^۸ را به پایگاه مؤبدان مؤبد بر گمارد ، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد ، و ده های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید . (۲) آذر و نیاز و کین

۱ - آبا از قول اورمزد میگوید ۱ ۲ - در هفتم - ۲۴ نام سه آذر مقدس که بکمک پشوتن قیام میکنند . ۳ - دیو - شرور - دروگو - فریبنده . ۴ - در چهارم بند - ۳۰ . ۵ - در پنجم - ۳ . ۶ - قبلا در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است . ۷ - دجله و جیحون (در ششم - ۵ در هفتم - ۷) . ۸ - شاید لقب پشوتن باشد و با نام مؤبدی است .

و خشم و هوا پرستی و رشک و دروندی از جهان کاسته شود. ☆ (۳)
 هنگام کرکان بسر رسد و هنگام میشان اندر آید. ☆ (۴)
 و آذر فرنبغ و آذر کشنسپ و آذر برزین مهر^۱ را باز به پایگاه
 خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند^۲. (۵)
 و گنامینو^۳ با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش بباشند^۴.

(۶) پشتون درخشان چنین گوید که: « کشته باد دیو ،
 و کشته پری ! کشته باد دیو دروج و بدی ! کشته باشند
 دیوان تاریک تخمه ! اورمزد بزرگترین خدای دانا ، با امشاسپندان
 که خداوندان نیک دانش باشند و فرۀ دین مزدیسنان بیفزاید !
 و دودمان رادان و راستان و نیک اندیشان بیفزاید ! نیک پیراستار
 باد پایگاه دین و خداوندی ! »^۵

(۷) فرا رسد پشتون درخشان ، فرا رسند باو یکصد و پنجاه
 مرد هاوشت^۶ که سمور سیاه در بر دارند و تختگاه دین و
 خداوندی خویش را بر گیرند .

(۸) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت : « این آنست که از پیش
 گویم : چون هزارۀ زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد . »^۷

۱ - در هفتم - ۲۴ . ۲ - در چهارم ص ۳۱ یاد داشت ۲ .
 ۳ - روح خبیث - اهریمن . ۴ - در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه
 مست و ناتوان بشوند . ۵ - این جمله ترجمۀ قسمتی از دعای : « هرمزد
 خدای ، در « بیرنگه کستی بستن » میباشد که زرتشتیان در موقع باز کردن
 و بستن کستی میخوانند : « ای هرمزد خدای ! (سه بار) روح و فرۀ اورمزد
 خدای با امشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید ! و زده و شکسته و نفرین زده
 بادگما مینوی دروند نادان ، بد دانش ، فریفتار ، با دیوان و دروجان و جادوان
 و پریان و ستمگران و کژاهکاران . . . » ۶ - صحابه - امت . یعنی
 یکصد و پنجاه تن پیرو باو ملحق شود . ۷ - نویسنده پس از شرح وسایلی
 بقیه در صفحه ۶۷

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال^۱ زائیده شود؛ به سی سالگی به همپرسه^۲ من اورمزد رسد و دین بپذیرد (۲) چون از همپرسه بیاید، بانگ کند به خورشید تیزاسپ^۳ که: «بایست!» ☆

(۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد. (۴) چون چنین شود، همه مردم جهان بر دین بهی مزدیسنان استوار شوند. (۵) مهر فراخ چراگاه^۴ به هوشیدر پسر زرتشت بانگ

که هوشیدر برای اصلاح دین نگر میبرد، کون موضوع تولد او اشاره میکند. (در هفتم - ۲ دیده شود.) گویا مقصودش اینست که برخی از اعمالش را شرح داده، موقع هزاره^۵ او را روشنتر کند. راجع به تولد معجز آسای هوشیدر چنانکه در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمیشود. سی سال پیش از پیدایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن مینوشد و از نطفه زرتشت که در آن آست آستن میشود و هوشیدر بدینا میآید بموجب بند هشت ۳۲ - ۸ - ۹ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیاس سه پسر زرتشت میباشند. چون زرتشت سه بار با زرش هوو نردکی کرد و هر بار نطفه از او بزمین فرو ریخت. بیروسنکه ایزد نیرو و فره این نطفه ها را گرفته به ایزد ناهید سپرد، با موقع آبرا به مادری تفویض میکند، ۹۹۹۹۹۹ فروهر اشو به پاسبانی این نطفه گماشته شده تا دیوان نتوانند بآن زبان برسانند. ۱ - در متن وست ۱۶۰۰ سال است. توصیح بالا نیز رفع اشکال را نمیکند. هرگاه هزاره زرتشت را در نظر بگیریم بموجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود بدینا میآید و نه در آغاز آن چنانکه ار (در هفتم - ۲) استنباط میشود و نه سی سال قبل چنانکه در دینکرد آمده است. (در ششم - ۱۳ دیده شود.) وست آغاز هزاره را ۵۹۳ - ۶۳۵ قرار میدهد. ازین رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ - ۱۴۳۵ میلادی داشته است. زمانیکه این کتاب نوشته شده هنوز باین تاریخ خیلی مانده بوده است. چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند بدینا بیاید (در هفتم - ۲ نهم - ۱) و انتظار مرفقه که در سی سالگی بسوی ایران بیاید (در هفتم - ۷) و کارزار بزرگه بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم - ۱۰ هفتم ۸ - ۹ هفتم - ۷) ولی بر حسب این سنوات اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است. ۲ - لقب عادی اسپ در اوستا. ۳ - در هفتم - ۲۸ مهر ایزد یا میترای اوستایی یکی از فرشتگان است.

کند که : « ای هوشیدر ، بپرستار دین راست ! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که : « برو ! » چه بکشور ارزه و وروبرشن ، و وروجرشن و نیمی از خونیرس^۱ درخشان^۲ تاریک است . » (۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که : « برو ! »

(۷) خورشید تیزاسپ ورجاوند^۳ برود و همه مردم بدین بهی مزدیسنان بگروند .

(۸) اورمزد گفت : « ای سپیتامان زرتشت ! این آنست که از پیش گویم^۴ که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد . (۹) و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد ، پشوتن پسر گشتاسپ^۵ به پیدائی آید ؛ فره پیروز گرکیان^۶ به او برسد . (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی بفرمانروائی نشسته باشند چون : ترك و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند ، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروز گری از آن ببرند ، و همه آنها که بدلخواه دادودین را بپذیرند ، یا بی دلخواه بپذیرند^۷ ، آن داد و دین را همی زنند^۸ ، تا آنکه هزاره سر برود .

۱ - نام چهار کشور از هفت کشور زبئی میباشد . خونیرس در میان دنیا واقع شده و ایران در آنجااست (بند هشن ۱۱ - ۲ - ۳) . ۲ - امی لقب خونیرس میباشد . ۳ - ارجمند ، در فارسنامه ابن بلخی ورجمند آمده : « او (کییکاوس) سخت خرم گشت از آنج پر هنر بود ورحمند » . ۴ - در سوم - ۲۰ - ۵ - در هفتم - ۱۹ - ۲۴ دیده شود . ۶ - نورالوہیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است . ۷ - از روی تفسیر بگروند . ۸ - نابود کنند .

(۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه ^۱ آید ، آفریدگان به هوشیدر ماه پیشرونده تر و نیرومند تر باشند ، و او کوهر دروج آز ^۲ را بکشد ، و پشتون پسر گشتاسپ همانگونه دستور و رادور ^۳ جهان باشد ^۴ . ☆

(۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان ، مردم در بزشکی ^۵ چنان زبر دست باشند : چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید ^۶ ، پس او نمیرد ، اگر چه به شمشیر و کارد زنند و کشند ^۷ . ☆

(۱۳) پس آشموغي ^۸ چون بهره و باداشی خواهد ، و برای بدی و آشموغي او را ندهند . (۱۴) و آشموغ از راه کین ، دسترس به آن کوه دماوند ☆ یابد ^۹ ، که بجانب بیوراسپ ^{۱۰}

۱ - اوخشیادثرنا و اوخشیاد ماسک هرور دین یشت ۱۲۸ نام یکی از پسران زرتشت است . دینکرد نیز همان تولد معسر آسای هوشیدر را نه هوشیدر ماه نست می- دهد (در هشتم - ۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار میشود ، ولی ایندفعه برای مدت ۲۰ روز میباشد . همه این حرایات در روایات پارسی نیز آمده است . ۲ - آری چیترا لغت اوستائی بمعنی دیو سیرت است . احتمال میرود که در اینجا اشاره به آری دهاک (صهاک) شده باشد . ۳ - پیشوای دینی Primat . ۴ - مانند هزاره های سابق بموجب دلایلی که در بند ۱ همین فصل ذکر شده است ، هزاره هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بند هشت (در ۳۴) تطبیق میکند از روی محاسبه وست عماله در حدود ۴۰۰ سال از آن گذشته است . ۵ - طبات . ۶ - رو بمرگ - در خور مردن . ۷ - شمه عقیده نویسندگانی است که ترقیات علمی بشر را در زمانهای آینده توصیف میکنند . ۸ - آشمغ و آشموی نیز آمده بمعنی ملحد و مرتد و ردیف میباشد . در لغت دهخدا آشموع نام دیوی از نامهای آهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دو کس و جنگ انداختن دو تن بدو متعلق است . طیان . گفته‌ای حملگی دروغ بود - او سخن چین چو آشموغ بود . ۹ - کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است . در بند هشت (در ۱۲ - ۱۳) آمده زمانیکه فریدون صهاک را دستگیر کرد ، قادر بکشتن او نگردید و او را در کوه دماوند در بند نهاد و زمانیکه بند خود را بگسلد سام قیام نموده او را خواهد کشت . اخبارالبلدان ابن فقیه همدانی دیده شود . ۱۰ - ده هزار اسپ ، لقب صهاک است . بقیه در صفحه ۷۰

باشد و هرزه درائی کند : « کنون نه هزار سال هست ^۱ که فریدون زنده نباشد ؛ چرا تو این بند را نگسلی و بر نخیزی ، چون این جهان پر از مردم است ، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت ^۲ بر آورده‌اند ؟ »

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه درائی کند ؛ از آنجا که آزی دهاک ^۳ از بیم آنکه مبادا فریدون به کالبد مینوئی ^۴

در شاهنامه اسم او مترادف با تبهی و ستمگری است . در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروائی کند و سپس بدست گرشاسپ کشته میشود . ۱ - راجع به پیمان نه هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده ، رجوع شود به صفحه ۲ - ۳ مقدمه ۲ - ورحمکرد ، حصاری که حم مر یا نمود . درین حصار مردمان و موجوداتی محفوظ میباشند تا هر وقت مردمان دنیا تمام شوند از آن ذخیره حاشین ایشان گردند . در مینو خرد (چاپ اردو انکلسریا پرسش ۶۲ ص ۱۶۴) مینوید : ۱۵ - ورحمکرد به ایران - وح در زیر زمین است ، ۱۶ - و هر گروه نخمه دامان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور و کوسپند از آنچه که بهتر و وزین تر است بدانجا مرده شده ، ۱۷ - و هر چهل سال از دن و مردی که آنها هستند فرزندی زاید ، ۱۸ - زندگی ایشان سیصد سال باشد ، ۱۹ - و درد و پتباره ایشان کم باشد . ۲۰ در متن فارسی مینوید سیصد سال که از دوره هوشیدر گذشت زمستان سختی میشود بطوریکه از ده هزار نفر یکنفر زنده میماند . (زمستان ملکوس) و همه جانوران و نباتات تمام میشوند . سپس فرمان یزدان چارباغان و آدمیان از ورحمکرد بیرون میآیند . مینو خرد (در ۲۶ ص ۸۸) ۲۷ - دوم این سود که او (جمشید) ورحمکرد ساخت ؛ ۲۸ - تا زمانی که ناران ملکوس میآید - چنانکه به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تمام شوند ، ۲۹ - پس از آن در ورحمکرد را بکشایند ، ۳۰ - و مردمان و کوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزد از آن در بیرون آیند ، ۳۱ - و گیهان را دوباره میارایند . ۳۲ - آزی دهاک (اوستائی) بمعنی اژدهائی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی ترین دروحان است که انکره مینو برای تباہ کردن عالم اشته آفریده است . (یشتهای نهم - ۸ پنجم - ۳۴ چهاردهم - ۴۰ پانزدهم - ۲۴ دیده شود .) در مثنیهای پهلوی بنام آزی دهاک (ضحاک) یا بیوراسپ خوانده میشود . فریدون او را در کوه دماوند در بند نهاد و بدست سام کشته خواهد شد . بی شک ملل سامی همین مار فریبیده را از افسانه های ایرانی گرفته‌اند . (در پنجم - ۷ در هفتم - ۳۲) . ۴ - جم مثالی - شبیه کالبد فریدون ؟ سایه و یا همزاد او .

فریدون پیش او بایستد ، نخست بند را نکسلد ، تا آنکه آشموغ آن بند چوپین را از بن بگسلد ✽ . (۱۶) پس زوردهاگ بیفزاید و بند را از بن بگسلد ، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فرو دهد ^۱ اندر جهان کریر زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند ✽ ؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یك را دوباره هپرو کند ؛ آب و آتش و رستنیها را زیان رساند و گناه کران کند .

(۱۷) پس آب و آتش و رستنیها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند . (۱۸) دادخواهی کنند که : « فریدون را باز زنده کن ، تا آزی دهاگ را بکشد ؛ چه اگر تو ای اورمزد ! تو این نکنی ، ما به گیتی نشائیم بود . (۱۹) آتش گوید که : « نیفزایم » و آب گوید که : « روان نشوم . »

(۲۰) « پس من اورمزد دادار به سروش و نیروسنگ یزد ^۲ گویم که : « تن کرساسپ پسر سام ^۳ را بجنبان تا برخیزد . » (۲۱) « و پس سروش و نیروسنگ یزد به کرساسپ شوند ، و سه بار بانگ کنند . (۲۲) و چهارم بار ، سام پیروزمندانه بر خیزد و با آزی دهاگ روبرو شود ، او سخن ازش نشنود ، او گرز پیروزگر را بسرش کوبد و زند و کشد ✽ .

(۲۳) « پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغگوئی و

۱ - اوپاردن - هویاردن - بلیدن - نوالیدن - ناجوبده فرو دادن - هپرو کردن . ۲ - سروش موطف است درستکاران را از روی پل چینود (سراط - منابع الاسلام ص ۲۱۵ - ۲۱۷) بگذراند و در آخر دنیا بکمک پشتون با دیوان و جادوگران بجنگد . در هفتم - ۱۹ دیده شود . ۳ - کرساسپ در اثر زخمی بقیه در صفحه ۷۲

دشمنی ازین جهان بشود^۱ ✽ . (۲۴) و سپس سوشیانس^۲ باز
آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین^۳ بیابد .

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش ! بکام یزدان
باد ! چنین باد ! نیز چنین تر باد !

که از بوهین ترك برداشت ، در حات موت کادب (بوشاسپ) در دشت پیشیاسئی
تا روز رستاخیز بخواب میباشد . در میموجرد (پیرش ۶۱) مینویسد : ۲۰ -
و تن سام بدشت پشت گشتاسیان بردیاك نكوه دماوند است . . . (۲۳) و یزدان
و امشاسپندان به نگهداری تن سام به و بود و نه صد و نه هزار و نه بیور
(۹۹۹۹۹) هروشی اشو گمارده اند ، ۲۴ - تا دیوان و دروچان آرا بیالایند .
در بند هشن (در ۲۹ - ۷ - ۹) مینویسد که به سام (پدر پررگ رستم
بیست ملکه سامة اوستائی است که بطور میآید یکی از نیاکان کرساسپ باشد)
زندگی حادان بخشیده شد اما در اثر بی مدالای نسبت بدین رزشت . ترکی
با تن او را رخمی کرد و او بخواب (بوشپ) رفت . ولی مورد توجه خاص
فرشتگان است که از او نگاهبانی میکنند برای اینکه چون صحاك نند خود را
نکساد او بر حاسته و صحاك را میکشد ۱ - هزاره سیزدهم یا ابتدای معاد
زمانیکه سوشیانس ظهور میکند راجع به تولد ممحر آسای سوشیانس و ایستادن
حورشید در مدت سی روز در دینکرد و روایات فارسی آمده است . (یادداشت ۲
در هشتم - ۸ دیده شود .) ۲ - پسر سوم زرشت . سوشیانس اوستائی
(ویدیوداد ۱۹ - ۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ و غیره) . ۳ - معاد جسمانی
(در سوم - ۳ -) .

درایش^۱ اهریمن با دیوان

(۱) بداست کد هر شب اهریمن به دیوان در آید که :
 « اندر جهان زوید ، و نخست بدریا شوید و دریا را بخشکانید ،
 و به هوم سپید^۲ ستوید ، و همد را بخشکانید ، چه چون

۱ - هره درائی - یاره سرائی ۲ - درخت کوکرد (کائو کرئی
 ایستائی) که مرگ را میراند در بند هشن چندن وصف شده که در دره
 کوهی در میان دیای فراح روئیده است هوم سپید سد پیری ، زنده کننده
 مردگان و دهنده زندگی حادان مردم میباشد . اهریمن صدی صورت وزغ
 محال آن درخت در آب ژرف آفرید برای اینکه به هوم زیان برساند و برای
 نگاهانی آن اورمرد ده حرماهی (کروماسپو اوستائی) آفریده است که همواره
 دور هوم حلقه رده اند و سر یکی از آنها بحالت وزغ میباشد و تا فراح دنیا
 در کشمکش خواهد بود (بند هشن در ۱۳ - ۱ - ۵) در مدنو خرد
 (پرسش ۶۱) مینویسد : ۲۸ - و هوم رست ویراستار (مرمت کننده
 استخوانها) بدریای ورکش اندر آن ژرفترین جا رسته است ، ۲۹ - و ۹۹۹۹۹
 فروشی اشو به نگاهانی آن گمارده شده اند ، ۳۰ - خرماهی در پیرامون
 آن همی گردد و بدی و دیگر حرفتر از آن باز همی دارد . در روایت
 شاپور بروخی مینویسد : « و دیگر آنکه درخت هوم اورمزد هروسپ آگاه از
 بهر آن آفریده است که وقت رستخیز آب حیات و برگ هوم را بهمه مردمان
 بدهد که از خوردن آن همه مردمان امرگ شوند - برای آن آب حیات و
 درخت هوم آفریده است . حرثیات امانه این درخت تطبیق میکند با درخت
 Yggdrasil امانه های اسکالدینار همچنین درخت حیات توراة و درخت طوبی در
 اسلام (کتاب ینابیع الاسلام ص ۱۹۷ و سر پنداش باب دوم - ۸ - ۱۰ دیده
 شود) توصیف درخت طوبی در رساله عقل سرح تألیف سهروردی (چاپ اصفهان
 ص ۶) با درخت هوم سپید کاملاً تطبیق میکند .

مردهان در گذرند بدان زنده کنند ، و بکوه شوید و همه کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست ، و به رستنیها شوید و همه رستنیها را بخشکانید ، و به کلبه و خانه مردمان روید ، و مردم و گاو و گوسپند^۱ همه را بکشید ، کمی را بکمی برید و بیشی را بیشی برید ، نه بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند ؛ نه هپتورنگ^۲ منگرید ، نه وند^۳ منگرید تا در کار کردن توانا باشید .

(۲) آن دیوان و دروجان نه دریا شوند ؛ سین مرغ^۴ نانگ کند و سست باشند ، به هوم سپید شوند ، و آنجا کرمایی^۵ سر از آب بر آرد و سست باشند ؛ نه کوه روند ، آنجا کرکس^۶ مرغ نانگ کند و سست باشند ، و بدشت روند و آنجا بهمین^۷ مرغ نانگ کند و سست باشند ، نه کلبه ها و

۱ - گوسپند بمعنی چهار پایان اهلی نیز آمده است ۲ - دب اکر - خرس مهتر (ویس ورامین) با ساتالدهش کهه ستاره سعد میباشد ۳ - سر واقع ؟ وست کهه'ن میکند ستاره Fomalhaust و با Vega باشد این ستاره در برج کزدم واقع شده و خوش یمن است و علامت پیروزی در جنگ میباشد . روایت دیگر موکل کوه الرز است و راه ها و حاده های آبرا از حمله دیوان و پریان و دروجان محافظت میکند (بند هشت در ۲ - ۷ پنجم - ۱) ۴ - مرغسائو اوستائی (بهرام یشت - ۴۱) مرغ اوسانهای کهه بر درخت هوم سپید نشینند . در مینو خرد (پرشش ۶۱) مینوید ۳۷ - آشیان سین مرو نه درخت حوید بیش هرویپ تحمه است ، ۳۸ - و هر رمان کهه بر خیزد هزار تانک از آندرخت بروید . ۳۹ - و چون نشینند هزار تانک بشکند و تخمه آنها را روان سازد ۴ - در رساله عقل شرح سهوردی ص ۶ مینوید : ۵ - گمت سیمرخ آشیانه بر سر طوبی دارد ، نامداد سیمرخ از آشیان خود بدر آید و بر زمین از گستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین ۵ - خر ماهی (بزرك ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریائی میباشد و مخصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیوان گماشته شده است . ۶ - کهر کلسای اوستائی ملقب به زرمان ماشن میباشد که خوراك او مردار است . ۷ - پرده مقدسی که موکل آفریدگان دشتی است .

خانه مردمان شوند ، از کرودمان ^۱ بانگ آید ، از البرز امشاسپندان آیند ، که به کنگ دز ^۲ رهسپارند ، بانگ پشوتن آید و سست بیابند ، بر آسمان نگرند ، و نند و هیتورنگ را بینند و نیروی ایشان برود .

(۳) پس (یزد) سروش ^۳ دست بهم زند و خروس ^۴

۱ - کروتمان از لت اوستائی : گر = خواندن و دم = مکان مشق میشود . یعنی خانه سرود ، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمرد میباشد H. Reichelt در Avesta Reader ص ۲۹۴ خانه عشق ترجمه کرده است . در امت فرس فلفط گر رمان آمده است و شمری از دقیقی میآورد . ۲ - رند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ دیده شود . در نند هشن مررک می نویسد . ۳ کنگ - در را گویند که دستمند و پایمند و مینا و روا و همیشه بهار مکر دیوان بود ولی کیخسرو آنها بر زمین استوار کرد ؛ آنها هفت پرسپ (دارستر) درین و سیمین و پولادین و سرجین و آهنین و آسکیمگین کاسکینین (لاجورد) است ؛ در میاش هفتصد فرسنگ راسته (حاده) و بدان پرده در (درواره) باشد که از این در تا بدر دیگر با اسب به ۲۲ رور و در بهار پانزده روز میشود رفتن . ص ۲۱۰ - ۱۲ در روایات پهلوی و دربهشتها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوه ها واقع شده و رودخانه « چهرومیان » از آنجا میگذرد و آرامگاه «ورشید چهر یکی از پسران زرتشت میباشد . مردمان کنگ شاد و حرم و دیدار هستند و به ایرانشهر بر میگردید مگر روزیکه پشوتن آنها را بحدک دشمنان ایرانشهر راهنمایی کند و دست بکار اصلاح برد A. Christensen, Les Kayanides, p 82 85 .

۳ - سرائوشای اوستائی . فرشتهای که شب دنیا را از گرد دیوان و دروگان حفظ میکند خروس و سگ با او همکاری مینمایند . صد در نند هشن ۸۳ - ۲ ص ۱۵۲ دیده شود ، رند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ . ۴ - خاور مقدسی است که صد دیوان و حادوان میباشد و در دفع آنها با سگ همکاری میکند (نند هشن ۱۹ - ۳۳) مینوخرود مینویسد در خانهای که خروس باشد دیو داخل نمیشود و از مانگ او میگریزد . صد در و نند هشن در ۳۲ می- نویسد . ۱ - ایکه چون خروس می هنگام مانگ کسد باید که نکشندش و بد فال ندارند ، ۲ - زیرا که از سب آن مانگ میکند که در آبخانه دروخی راه یافته است و مرغ یا خروس طاق آن نمیدارند که آن دروخ از آنجا راه باز دارد و مرغ نیازی دادن خروس میشود و مانگ میکند ، ۶ - باید که مرغ و خروس نگاه میدارند تا آن دروخ را نند و در آبخانه او را راه دهد . ۷ در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم سلیمان بودهاند . در تحفه بقیه در صفحه ۷۶

شنود ، چون خروس بانگ کند ، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام^۱ ،
و بهره‌ای آتشی که نیمه شب بخانه بر افروزند بزند ، بهره‌ای
مینوی درون^۲ بزند ، و دیگران را سروش هما بزند^۳ .

دنباله

« من ننده دین ، مرزپان فریدون بهرام^۴ نوشتم ، از
نوشته هبرید اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در نوم شهر
کرمان نوشته ، منهم در شهر کرمان نوشتم
« خوب فرحام ناد^۱ حنب باد^۲ حنیں تر ناد^۳ پیروز ناد
فره ویزه دین بهی مردیسنان^۴ نکام یزدان و امشاسپندان ناد^۵
« اشم و هووهشتم استی » (اوستا) .
« بهترین آبادی اشوئی است . »

اخوان الصما خروس مؤذن عالم است میگویند که در زیر عرش الله خروسی است
که ساعات را می‌شمارد و هنگام نماز تسبیح حوایی میکند و حرو-های رهیمی از
او تقلید میکنند رورسرع ترجمه رواشت نامه ص ۱۸ کریستنس خواص الایات
ص ۲۳ ۱ - رند و هومن یسن در چهارم ۷ - ۲ - روح مراسم درون
(ز و ی در چهارم - ۳۰) ۳ - فرشته گیاه هوم (بشتهای
۹ - ۱۱) شیرة این گیاه در مراسم مذهبی پارسیان استعمال میشود Haoma
همان سوهای سانسکریت است ۴ - همین شخص دادستان دیبک را تاریخ
۹۴۱ یردگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه وست
به منتهای شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود) این کتاب هم کما بیش در
حدود همین تاریخ رونویس شده است .

(بخش - ۲)

زندائی و هومن یسن

(۰) شنائشن^۱ ئی داذار^۲ اوهرمزئی وهئی اوزونیک ، اوزاینذارئی
ریه اومند^۳ خوره اومند ، و^۴ امهوسبندان ؛ آفرینشنیئی اویزک
وه دین ئی مازدیسنان ؛ تن دورستبد و دیر زیوشنبه و آواذهیری^۵
اوی رائه که نویسیهد !

در نخستین

(۱) چون از ستوز گریپذاک ، کو زرتوهشت از اوهرمز
اوشیه^۶ خواست (۲) پس اوهرمز خردئی هرویسی آکاسیه^۷

۱ - شائیدن = خوشنود کردن ۲ - این لغت در « اصل داتار »
نوشته شده و لیکن در این متن هر کجا « ت » شدید است و در فارسی جدید
بشکل د یا ز با ما مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار بجای آن « د »
گذاشته میشود که در فارسی سابقه دارد مانند پذیرفتن ، پدشخوارگر و غیره .
۳ - درخشنده Rayonnant? . ۴ - هر جا در متن « و » تنها آمده
در پهلوی صدای ō و یا ô میکند . ۵ - آماذ خیری . ۶ - نوش در
پهلوی بمعنی مرگ است و در فارسی شکل هوش نیز آمده است . فردوسی :
وراهوش در زاوستان بود - بدست تهم پور دستان بود (لغت فرس) اوشیه =
بیمرگی - ابوشرکی . ۷ - خرد آگاه و محیط بهمه چیز .

به ئو زرتوهشت نمود . (۳) وشون ^۱ ئه بون ^۲ پذیرد ، که چهار ازگ ^۳ پذیرد : یک زرین ، یک آسیمین ، یک پولوژین ، یک آسین اور - گومیخت ^۴ استاز . (۴) ادینش پهئه داشت کویه خواب دید .

(۵) که از خواب بیدار شد ، وش گویت زرتوهشت : کوخوژائیهی مینویان ^۵ گیتیان ^۶ ! نمائیذ کوام درخت ئه بون دید که چهارازگ پذیرد .

(۶) گویتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت : کو آن درخت ئه بون که تودید (آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد دان) . (۷) آن چهار ازگ آن چهار انبام هست ئی رسد . (۸) آن ئی زرین آنکه من تو (دین) همپورسیم ^۷ ، و ویشتاسپ شادین پذیرد ، و دیوان کالپوز ^۸ بشکند ، (و دیوان از آشکاریه) ئودور و نیهان روبشیه استند . (۹) آن ئی آسیمین خوژاییهی اردخشیروئی کی شائه . (۱۰) و آن ئی پولوژین خوژاییدئی انوشک روبان خوسروی کوازان . (۱۱) و آن ئی آسین ^۹ اور گومیخت استاز دوش پاژخشائیهی دیوان ئی

۱ - درخت . در سانسکریت نیز همین معنی است ، اوستائی : vanâ باز مانده این لغت در فارسی جدید ونک و در لغت مرکب نارون مانده است . البته در اینجا نار بمعنی انار نمیباشد مانند : مارگیل ، کنار ، انگار ، کوکنار ، نارنج ، نارنگی و غیره . در پهلوی انار بشکل : انارکون آمده است . (خسرو کوانان وردیک ص ۶۶) . ۲ - بن = تنه ۳ - شاخه ، در لغت فرس بفلط : آژغ و کژک چاپ شده است ۴ - ریم آهن - آهن نایالوده . ۵ - عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندار - مهر - سروش - فروردین - بهرام و غیره .) ۶ - عالم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و نشتر و غیره .) ۷ - مشورت - مباحثه - پرسش و پاسخ - کنفرانس . ۸ - قالب . ۹ - آهن ، بزبان کردی نیز هاسین میباشد .

و چارذك ورس ^۱ ئى ائشم تو خمك ، كه دهوم ئى ستوزم ^۲ ئى تو سربهوڭ ، سپيتامان زرتوهشت !

در دوم

(۱) په زندئى و هومن يسن ، خورداږيسن ، آشتاږيسن پيډاك ، كوئه بار گجستك ^۳ مزدك ئى با مداذان دين پتيارك ^۴ ئوپډاكيه مډ ، و شان پتيارك په دين ئى يزدان كړږن . (۲) آن انوشك روبان خوسروى (كواږان ، خوسروى) مائويندازان ، نوشاپوهرئى داذ اوهرمزدئى آږر پاږكان دستوبر ، و آږر فرنېغ ئى ادروك ^۵ ، و آږپاږ آږمتر ، و بخت آږيډئو پيش خواست . (۳) وش پږمان ازش ^۶ خواست ، كو اين يسنپها په نيهان مډاريډ ، به په پږوند ^۷ ئى شماږند مچاشيد ^۸ (۴) اويشان اندر خوسروب پږمان كړږ .

در سوم

(۱) په زندئى و هومن يسن پيډاك ، كو زرتوهشت از اوهرمزد دږيگر بار ائوشيه خواست . (۲) وش گوږت : هت كوزرتوهشت ، وم اندرئډئى دامان ئى تواسوكتر و كړږارتر ؛ داذار ! كه من ائوش بكنئه ، چون ون ئى جوږيډيښ ^۹ ، گو كپت شا ،

۱ - كښاده موى . ۲ - صد زمستان (زم = زمستان) . ۳ - ملهون . ۴ - وبال - دشمن - صد . (لمت فرس) بلا باشد و چيزيکه دشمن دارند . كائى كويد : مرگشت چرخ بر من بيچاره - و آهنگه جنگه دارد پتياره . در فرهنگ جهانگيري همت معنى براى اين لغت آمده است . ۵ - بى دروغ - راستگو ، لقب آږر فرنېغ بوده است . ۶ - از ايشان . ۷ - پيوند - پشت در پشت . ۸ - چاشيدن = آموختن - درس دادن . چاشيدن - درس گرفتن . چاشتن نيز بمعنى نشان دادن ، راهنمائى كردن و آموختن ميباشد . (لغات وندبډاد م ۶۵) . ۹ - جدا از درد ، يعنى راننده و التيام دهنده درد ها (درخت ابوشدارو) .

ویوشت فریان ، جیتروک میانئی ویشتاسپان ، - هت پیشوتنئی بامیک ^۱ هست ؛ ئی که ^۲ من ائوش بکنئه چون اویشان ، (اویشان) په دین ئی تووه ورویند ^۳ ، کواوی دین - بورذار ^۴ کئش اویزک وه دین ئی مازدیسنان از اوهرمزد بیدیربت ائوش بیوز ، و هان ^۵ اویشان مرزومان به دین ئی تووه ورویند .

(۳) گوپتش اوهرمزد : کو که تورائه ائوش بکنم ، سپیتامان زرتوهشت ^۱ ادین ^۶ تورئی برانروش ئی کرب ائوش بهوز ؛ و که ^۷ نور برانروش ئی کرب ائوش سهوز ، ریست آخیز ^۸ تنئی پسین ^۹ کردن نشاند .

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار ^{۱۰} سهست ^{۱۱} . (۵) اوهرمزد به خردئی هرویسب آکاسید دانست ، کوئ حد مینید سپیتامان زرتوهشت ئی اشوک فروهر ^{۱۲} . (۶) وش آن ئی زرتوهشت دست فراز گریت ؛ وش اوهرمزد مبنوئه اوزونبک دادارئی گیهانئی استومندان ^{۱۳} اشوک ؛ وش خردئی هروسب - آکاسبه به آو کرب ^{۱۴} اور ^{۱۵} دست ئی زرتوهشت کرد ؛ وش گویت ، وش اوهرمزد ، کوفرازخور .

۱ - بامی و بامیان = درخشان ۲ - حدی شود بهتر است (مرا مانند ایشان بمرکز مکنی) ۳ - گروید Virravistan. = گرویدن (تیرک) در یادگار حاماسب وروشن (ص . ۷) بمعنی وروشن آمده است (لغت فرس ص ۳۵۸) . ۴ - پیشوای دیس ۵ - نیر - همچنیں ۶ - پس . ۷ - چون . ۸ - ریست = مرده آخیزیدن = برخاستن (قیامت) . ۹ - معاد جسمانی ۱۰ - دوش + حوار = ناراحت (دشوار) . ۱۱ - سهستن = نمودن . ۱۲ - داب روحانی که قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی او را حفاظت میکند و پس از مرگ باقی میماند . ۱۳ - نه ترجمه یاد داشت ۷ رجوع شود . ۱۴ - قالب مثالی . ۱۵ - بر Über, Over .

(۷) و زرتوهشت وش فراز خورت ؛ ازش خردئی هروسپ -
 آکاسیه په زرتوهشت اندر گومیخت ^۱ . (۸) هیت روز شپان
 زرتوهشت اندر اوهرمزد خردیه بوذ . (۹) وش بدید ، زرتوهشت ،
 به هیت کیشور دمیک ، مرزومان گوسپندان ، - کوهریک موی
 جند په پوشت ، تاک تاک ^۲ سرئوکودارذ - . (۱۰) وش بدید ،
 و دارو درخت ، - که چی - ؛ حند ریشکئی اوروران ^۳ یه
 سپندار مزدمیک ، - کوچون روست استذ کوگومیخت استذ - .

(۱۱) وش هیتوم روز شپان خردئی هروسپ آکاس (ایه)
 ار زرتوهشت اواز ستاذ . (۱۲) زرتوهشت پئه داشت کوبه خوابئی
 خوشئی اوهرمزد داذ دید از خواب نه و ینارذم . ^۴ (۱۳) وش
 هر دو دست بورذ ، آنئی خویش کرپ ^۵ اواز مالذذ : کودیر
 زمان خویت استم ، و نه وینارذم از این خوابئی خوشی اوهرمزد داذ .
 (۱۴) گوپتش اوهرمزد ئو سببتمان زرتوهشت : کوت چی
 دینپه خوابئی خوشی اوهرمزد داذ ؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت : کو اوهرمزد مینوئهئی اوزونیک ^۱
 داذارئی گیهانئی استومندان ! دینم خوید ^۲ ئی وس خواستک ،
 که په تن دوسروب ^۳ و روبان کرس ^۴ تزار ، و په دوش اخو ^۵

۱ - کمبختن صد آمبختن که ترکیب دو ناحس میباشد ۲ - تک تک -
 دانه دانه - تا تا ۳ - aûrvarân در فرهنگ جهانگیری مینوید ۴ - ارور
 با اول مضموم ثانی رده وواو مفتوح وروی رده نباتات را گویند . زراشت بهرام :
 همان مینوی وارور نیرو آتش - ناستاده به پیش قوم سرخوش . بکردی aâr .
 ۴ - وینارستن = مرمت کردن (کارنامه اردشیر در ۱۲ - ۱) . ۵ - در
 اینجا معنی تن Corps است . ۶ - خوید = تم - شاداب - نرو تازه -
 آباد ۷ - بد نام - رسوا . صد لغت خسروب و هوسروانی که بیکنامی است
 اسم خسرو از این لغت آمده . ۸ - گرسنه . ۹ - دوش یا دزاخو = زندگی
 بد - دوزخ بزبان کردی dūzha .

بوذ ، وم نه بورزشنيك^۱ سهست . (۱۶) وم ديدز دريوش^۲ ئى
 نيست هير^۳ ئى اچارك ، وش روبان فرييه په وهشت^۴ ، وم
 بورزشنيك سهست . (۱۷) وم ديدز توبانيك^۵ ئى نيست فرزند ،
 وم نه بورزشنيك سهست . (۱۸) وم ديدز شكندك^۶ ئى وس فرزند ،
 وم بورزشنيك سهست . (۱۹) وم ديدز درخت ئه كه هيت ازگك پدش
 بوذ : يك زرین ، يك آسيمين ، يك روين ، و يك برنجين ،
 يك ارززين ،^۷ يك پولاوذين ، يك آسين اورگوميخت استاذ .
 (۲۰) گوپتش اوهرمزد : كوسبيتامان زرتوهشت ! اين آن
 ئى ئو پيش كويم . (۲۱) درخت ئه بون ئى توديدز آن كيتاه
 هست ئى من اوهرمزد داد . (۲۲) آن هيت ازگك ئى توديدز آن
 هيت انبام هست ئى رسد .

(۲۳) و آن ئى زرین خو ذاييه ئى ويشناسب شا كه من
 و تو دين همپورسيم ، ويشناسپ شادين بديريز ، و ديوان كالپوذ
 بشكند ، و ديوان از آشكاره ئو (دور و) نيهان روشنيه استند ،
 و اهرمن ديوان و شوزكان^۷ اوازئو تارتم^۸ دوشاخوزوبارند ،^۹

۱ - برآزیدن - خوب و زیبا نمودن - برارنده - خوشنما ۲ - درویش -
 در یوزگی از همین لغت آمده است = فقیر . ۳ - مال و مال (می چیز) .
 ۴ - از کلمه اوستائی : وهیشتم آهوم = بهترین رندگی آمده است . (یسنا
 ۱۶ - ۹ ویدبوداد ۳۶ - ۱۹) در پهلوی و هشت صورت صفت مسالفه بهترین
 بمعنی : بهترین زندگی مانده است (که دش اهو = دوزخ ضد آست) و در
 فارسی نیز بشکل هشت باقی میباشد . ۵ - توانگر . ۶ - قلمی . ۷ - گشودگان -
 تخم و ترکه - ترکمون زدگان . ۸ - تم = تاریکی و دمه ، مگردی نیز
 همین معنی را دارد . ۹ - دواریدن = پرتاب شدن - ریختن - حمله کردن -
 تنوره کشیدن - هر دود کردن . (لغت اهریمنی در مقابل رقتن .)

و پهریز^۱ ئی آو و آتش و اورور و سپندارمدمیک پیداک بهوز .
(۲۴) آن ئی آسیمین خود اییه ئی اردخشرئی کئه ، که
و هومن ئی سپندادان خوانیهد ، که دیو از مرزومان جویذاک
کوند ، بیپرائذ هماک گیهان ، دین روباک کوند .

(۲۵) آن ئی رویین خوداییه ئی اردخشرئی گیهان آراستار
و ویراستار ، و آن ئی شاهپوهرشا ، که گیهان ئی من اوهرمزد
داز آرائذ ، بوختکیه^۲ په سامان^۳ ئی گیهان روباک کوند ، و
وهیه پیداک بهوز ، و آذرپاز ئی پیروز بخت ئی دین راست ویراستار
په روی ئی پساختک^۴ این دین او اجویذ ریستکان^۵ (پذکارذ و)
اوازئو راستیه آورد .

(۲۶) آن ئی برنجین خوداییه ئی و (لخش ئی) اشکانان شا ،
که جویذ ریستکیها (ئی) بوذ از گیهان بیرذ ؛ و آن ئی دروند^۶
اکو (ان) ئی گرئی کرسیاکیه از جویذ دین به اوسیهذ ، از
گیهان انبین^۷ و اپیداک شهوز .

(۲۷) و آن ئی ارزیزین خوداییه ئی و هرام ئی کورشا ،
که مینوئه ئی رامشن^۸ ویناو - پیداک کوند ، و اهرمن اوا^۹
یانوکان او از ئو تا روتوم ئی دوش اخودوبارند .

۱ - پرهیز . ایسگونه (فل) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد
است مانند : کران - ژفر - مزگه - هکرز - تغل - بغل - بفر - چخر -
سخر که در فارسی جدید : کنار - ژرف - مغز - هرگز - تلخ - بلخ -
برف - چرخ و سرخ شده است . ۲ - بوختن = دستکار کردن - بجات
یافتن (کارنامه اردشیر در سوم - ۱۱) . ۳ - پایان - حد . ۴ - پیچ
کرده - مهیا شده . ۵ - جداراهان . ۶ - در فرهنگ جهانگیری بمعنی بد
مذهب و فاسق آمده . زراشت بهرام میگوید : درود ار مابه بهدین خردمند -
که دور است از ره و آیین دروند . ۷ - نابین - نامرئی . ۸ - طرب معنوی .
۹ - اواک - اوا - Avec .

(۲۸) آن ئی پولاوذین خوزاییه ئی خوسروب ئی کواذان شا ،
که گجستک مزدک نی بامدازان ئی دین بتییارک او اجویذ -
ریستکان استذ ، از این دین اواز دارد .

(۲۹) آن ئی آسین اور گومبخت استاذ (دوش پاذخشیایه
ئی دیوان ئی وچارتک ورس^۱ ئی آشم^۲ توخمک^۳ ،) سپیتامان
زرتوهشت ! هزارک سرئی تو ، کد ستوزم ئی دهوم ئی تو سر
بهوز ، سپیتامان زرتوهشت^۴

در چهارم

(۱) گوبتش زرتوهشت کو^۱ ادازارئی گیهان ئی استومندان
مینوئه اوزونیک ! دخشک^۲ ئی ستوزم ئی دهوم جی بهوز^۳
(۲) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! روشن کونم
دخشک ئی هزارک سرئی تو بهوز .

(۳) آن ئی نیتوم^۴ انام ، رسذ ئه صد آئینینک ، ئه هزار
آئینینک ، ویور آئینینک دیوان ئی وچارتک ورس ئی آشم توخمک .
(۴) ازکوستک^۵ ئی خوراسان^۶ ، آن نیتوم توخمک ئو ایرانشتر
دوبارند ؛ هول^۷ گرپت درفش هند ، سها^۸ زین برند ، وورس
وچارذ ئو پوشت دارند ؛ و خورذک نیتوم ندک و دروک کرذار^۹ ،
زویش و پیشکارویش هند .

۱ - در نخستین - ۱۱ و نیز گزارش کمان شکن در ۱۶ بند - ۱۳
۲ - لغت اوستائی معنی دیوخشم میباشد ، گویا در نوراۃ این کلمه تحریف و شکل
Ashmadai آمده که مترادف بلربوب (نماینده دیوان) است . ۳ - دخشه =
علامت (گزارش کمان شکن در ۱۳ - ۸۹) ۴ - پست ترین . ۵ - کتبه
= جانب - طرف - خطه . ۶ - مشرق . ۷ - افراشته - بالا گرفته .
۸ - سیاه . ۹ - دروکردار - دروکننده - درویده .

(۵) سپیتامان زرتوهشت ! آن ئی ائشم توخمک وشون ،^۱
 وش نون نه ییذاک . (۶) به یافوکیه هول - دوبارندئو این ایران
 دهان ئی من اوهرمزد داذ . (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند^۲
 و مان^۳ از مانیکان ، ده از دهیکانان ، آواذیه و وزورکیه و
 دهیوکانید و دین راستیه و بذمان و زینهار و رامشن و هرویسپ
 دهشن ئی من اوهرمزد داذ ، این دین اویزک ئی مازدیسنان ، و
 آتش ئی ورهرام به داذیها نشاست^۴ استذ ئو نبستیه رسذ ، و
 زنگان و اوارکان به ئو بذاکه رسند . (۸) و آن ئی وزورک
 روزستاک شترئه ، و آن ئی وزورگ شتردهئه ، و آن ئی وزورک
 ده دوزک ئد ، و آن ئی (وزورگ) دوزک است^۵ ئه سهوز .
 (۹) سبتامان زرتوهشت ا به اناکه^۶ - کامکبه و ساستاریه^۷ -
 دوش بازخشیابه^۸ - ، بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد
 داذ . (۱۰) اویشان دیوان و حارذ ورس فریفتار هند ، - کو آن
 ئی گویند نکوند ، - و وتردین هند ، - کو آن ئی نکویند
 کوند . (۱۱) و شان بشت^۹ ، بذمان و راستبه و آیینی

۱ - کشودن = رایش اهریمنی ، ترکمون اغلب لغات پهلوی بدو دسته
 میشود اورمردی و اهریمنی مابعد در گذشتن - مردن - خا به - گریسته
 گفتار - درایش . خجسته - گجسته دهان ، - رپر پا - زنگ و عبره
 در فارسی جدید نیز اینگونه اعداد وجود دارد مانند : نشین - شرگه . میل کردن -
 ماسرا کردن . بحواب ، مکپ و عبره ۲ - وایی = گناه (حراب کردن)
 ۳ - خا به ، اسدی چو آمد بر میهن و مان خویش - سردش بعد لانه مهمان
 خویش ۴ - نشاستن = نشانیدن بر پا کردن فردوسی هر کیایی یکی تخت
 ساخت - چه مایه در و گوهری بر شاخت (کارنامه اردشیر در ۵ - ۱۳) .
 ۵ - استخوان (گزارش در ۱۶ - ۱۲) ۶ - ربان ۷ - طلم - حور
 ۸ - پادشاهی بد - حکومت جابرانه . ۹ - بفتح اول ، قول شرف - اطمینان
 (کارنامه در نخستین - ۱۵) .

نیست ؛ و زینهار ندارند ؛ و په پشت ئی گیرند اور نه ایستند^۱ .
(۱۳) په فریفتاریه و آز و دوش پاڅشاییه بکنند این ایران دهان
ئی من اوهرمزد داد .

(۱۳) اندر آن انبام ، سپیتامان زرتوهشت ! هماك مرزوم
فریفتار بیهوند ، - كویك ئو دوز رائه وڅ خواهند - ؛ و مترئی
وزورك جویند - كونك بیهوذ . (۱۴) و آزرم و دوشارم^۲ و
روبان دوستیه^۳ از گیهان بشهوذ . (۱۵) مترئی پیند (از)
پوس ، و براڅ از براڅ شهوذ ؛ داماز از خوسرو^۴ جویند -
کیس^۵ (؟) بیهوذ ؛ و مازڅ از دوخت جویندك جویند - كامك
بیهوذ .

(۱۶) كه ستو - زم ئی دهوم ئی تو سر بهوذ ، سپیتامان
زرتوهشت ! خورشید راست تر و نهنك^۶ تر ؛ و سال و ماه و
روز کمتر . (۱۷) و سپندارمڅ دميك تنگتر و راس نیهنگتر .
(۱۸) و بر توخم به ندهڅ ؛ و برئی جورڅاكان^۷ په ده هشت
بکاهڅ ، دو به اوزایڅ ؛ آن ئی به اوزایڅ سپید^۸ نهوذ . (۱۹)
و اورور و دار و درخت بکاهڅ ؛ كه نه صڅ بستانڅ نوز بکاهڅ ،
ده به اوزایڅ ؛ آن ئی به اوزایڅ خوروم^۹ و جاشنيك^{۱۰} نهوذ .

۱ - بقول خود وفا میکنند . ۲ - مهر و علاقه (کارنامه در ۳ - ۳
گزارش كے . ش . در ۱۴ - ۴۲) ۳ - مودت ، دلستکی - علاقه روحانی
۴ - پدر زن ، در زبانهای رومی (مثلاً خراسان) معمول میباشد ، لغت فرس
خسر نوشته است . زبان کردی Xwasûra , Xazûra . ۵ - دیس =
چهره بمعنی شبیه و مانند نیز آمده است . ۶ - نهفته - پنهانی بمعنی اندك و
خلاصه نیز آمده است . (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن ۷ - حورداين =
حبوبات - نشننها . ۸ - رسیده . ۹ - خوش خوراك - گوارا . ۱۰ - چاشنی -
مزه .

(۲۰) و مردوم کوزکتر زاید ؛ و شان هونرو نیروک کم ؛ و فریفتار تر و ترداذ تر بهوند ؛ و سپاس و آزرُم ئی نان و نمک ندارند ؛ و شان دوشارم پورسکیه ^۱ (؟) ندارند .

(۲۱) اندر آن ئی و ذتوم انبام ، موروئه آزرُم ^۲ ویش دارذکو اوی ائیر ^۳ ئی دین بورذار ^۴ مردوم . (۲۲) و شان دهشن په کار کم ؛ و وشان کار و کریک از دست کم روز ^۵ ؛ هماک سرذکان ^۶ جویند - کیشان ئو اوشان اناکیه ^۷ خواستار بهوند .

(۲۳) و هماک گیهان نسائه ^۸ نکانیه و نسائه - وسترشن (ایه) سهوز (۲۴) و نسائه نکانیدن ، و نسائه شوستن ، و نسائه سوختن ، ئو آو و آتش بورذن ، و نسائه خورذن ^۹ په داذ گمرند ^{۱۰} و نیهریرند

(۲۵) به کارو کریک ^{۱۱} ئی وزورگ هنگارند و دروندیه راس ئی دوش - اخو و براینند ^{۱۲} ؛ و اوارونیه ^{۱۳} پنیه ^{۱۴} و ویباوانیکیه ^{۱۵} ئی ائشم و آزرائه ئو دوش - اخو دوبارند .

(۲۶) اندر آن شکفت ^{۱۶} انبام ، سپیتامان زرتوهشت ؛

۸ - احوالپرسی و مهر و محبت . ۹ - احترام . ۱۰ - آریائی نژاد - ار نژاد ایرج = ایران - بیک . روده براه راست بر ضد کج میباشد . ۱۱ - پیشوای دین . ۱۲ - فریضه خود را انجام میدهند . ۱۳ - انواع . ۱۴ - انائیبه = زبان - آزار . ۱۵ - مرده . ۱۶ - خوردن گوشت حرام . ۱۷ - مطابق قانون انگیرند . ۱ - نواب . ۲ - آماده کمند . ۳ - ردبیلک (ضد فراروی = مضیلت) ۴ - یینی - بخل و خست . ۵ - کمراهی . ۶ - شکبیت = سخت ، مشکل شکفت - تعجب **سوانه ۱۱۵ - سوند ۱۱۴** (کرارش که . ش در ۱۳ بند ۸۹) .

بازخشیایه ئی شُم ئی خرو - دروش^۱ و دیوئی و چارنورس ئی
اِشُم توخمک ، آن ئی نیتوم نندک به ایران دهان خوداییه فراز
روند .

(۴۷) و دینیکان که ایبی یانگان^۲ به کوست دارند ،
ادینشان پاذیاییه^۳ داشتن نتوبان . (۴۸) حی ، به آن ئی نبتوم
انام و نسائه و و هیخر^۴ اوین وس بهوز کومردئی گام ئو
گام نهذ ، په نسائه روز . (۴۹) ایوپ ، که به برشوم^۵
شوید ، بائه ازمنغ^۶ نهذ ، په نسائه رود . (۴۰) ایوپ ، که
به نسائه کذک^۷ ئی اوشان ، برسوم^۸ به به فراز - وسترید ،
درون^۹ فراز یزید ، پاذخشائه بهوز^{۱۰} (۴۱) ایوپ ، (که)
به آن ئی نبتوم انام ، یزشن^{۱۱} به دومرد بازخشائه بهود کردن ،
اندا این دین به بیستیه و نزاریه برسد ، ید ئد صد ، به ئه هزار ،
یه بیور ، یک ئه بهوز که به این دین و روید^{۱۲} ، آنیحه و
روید کار ازش نکوند ، آتش ئی و رهرام به ئو نبستند و نزاریه
رسد ، از هزار اواز ئو (ئی) یک پهریزند ، آنیحه ائسم^{۱۳}
و بود داذیها^{۱۴} پدش ندهند . (۴۲) ایوپ ، که مرزئه ئی یش^{۱۵}

۱ - به اوستائی Xrûra سخت . خونخوار . Cruel ار همین لغت میباشد
سخت درفش ، صفت حشم است ۲ - ائیویانگهنه اوستائی در متن aîbyângân
بمعنی کستی (کمر بند زرتشتیان) باشد = همین ۳ - به یادداشت ترجمه
رجوع شود ۴ - هیهر = آحال - پلیدی . ۵ - تطهیر . ۶ - چاله -
ماک . ۷ - جایگاه موقتی میت - راد مرگه ۸ - مرسوم . ۹ - یادداشت
ترجمه رجوع شود . ۱۰ - احوط باشد ۱۱ - پرستش ۱۲ - وروستن =
گرویدن . ۱۳ - هیرم ۱۴ - بموجب قانون مقرر شده است . ۱۵ - دعا
خواندن .

کرد است و نیرنگستان نداند ، په وه مینشنیکه به اوروزد ، پاڅخشائه بهوز .

(۴۳) خواستك و آزميكه هماك به ئو جویند كیشان جویندريستان رسد . (۴۴) و كړيكرئى نيوك از دوزك ئى آزاد - مرزان ، موغ - مرزان به ئو و شاذدوبارشنيه^۱ استند . (۴۵) خورذكان دوخت ئى آزادكان ، و زوركان ؛ موغ - مرزان په زنيه گیرند . (۴۶) آزادكان و وزوركان و موغ - مرزان به ئو شكند كيه بند كيه رسند ؛ و زویش و خورذك به ئو و زور كيه و پاڅخشايه رسند ؛ و اواركان خورذكان به ئو پیشكاسيه^۲ و راينیذاریه رسند . (۴۷) و گوبشن ئى دین بورذاران ، موهرک (؟) و ویچرذ^۳ ئى دانوبر^۴ ئى راست ، گوبشن ئى راستان و آنيچه اشوكان انگیزینشن^۵ بهوز ؛ گوبشن ئى خورذكان ، اسپزكان^۶ اواروفان^۷ و اوسوسگران^۸ و آن ئى دروك دازستانان^۹ راست و وار دارند . (۴۸) و سوکند په دروك پښ خورند ، وزور^{۱۰} گوکاسيه پښ دهند ، و زور و اناست^{۱۱} اورمن اوهرمزد گویند . (۴۹) اوشان كه به اثر پښيه و هاوشيه^{۱۲} نام برند ،

۱ - دواړېد - رفتن اهریمنی ، حمله کردن ، دوېدن ۲ - پیشگاه - صاحب تخت و مسند . ۳ - و یچوردن = کراردن ، رأى و فتوى دادن ، بیان کردن ، داوری کردن . کلمه وزیر تحریفی ار . ویچیر و بمعنی فتوى و حکم دهنده است . ۴ - داوړ . ۵ - انگیزاییدن = باعث شدن - تحریک کردن . ۶ - ناروژندگان - بدگویان . ۷ - بدکاران (صد فارادوان که بیکوکاران باشد) ۸ - افسوسگر = دلقک - مسخره . ۹ - فتوى دهندگان بناحق . ۱۰ - به جبر . ۱۱ - ناسزا ، ناحق . ۱۲ - هاوشت = اهل شرع . صحابه . طلبه - پیروان دین .

يك ئو دود رائه وځواهند و آهوك^۱ كويند و آهوك اور
نكيرند ؛ و شان اهرمن و ديوان پتيارك^۲ اور ویش بورځ استډ .
(۴۰) واز وناس^۳ ئی مرځومان كوند ، از پنج وناس سه وناس
اثر پډان هاوشتان كوند ، و وهان دوشمن بهوند ، - كويك ئو
دو ذرائه وځواهند پډش كويند ؛ - و يزشن ئی پډيرند نكوند ،
بيم از دوش اخو ندارند .

(۴۱) واندر آن دھوم ستوك - زم ئه ئی هزارك تی تو
سر بهوذ ، سپيتامان زرتوهشت ! همك مرځوم آز پريست^۴ اناستك
دين بيهوند . (۴۲) و ابرئه ئی كامكار و واځئی ارزائه^۵ په هنگام
و زمان ئی خویش واران كړنډ نشاڼد . (۴۳) همك آسمان
ابرويځم^۶ شپينيد . (۴۴) آن ئی گرم واځ^۷ و آن ئی سرډ
واځ رسد ، برو توخم ئی جورځا آن^۸ بيرډ . (۴۵) و ارانيچه
په هنگام ئی خویش نوراز ، خرفستر^۹ ویش وازكو آو . (۴۶)
و آوئی روزان و خانیکان^{۱۰} بکاځد و اوزایشن به نبهوذ . (۴۷)
و ستور و گاو و گوسپند كوزكتر زائند ، و ودهونر ترزائند ،
و بار كم ستانند ، و موی كمتر ، و پوست تنو كتر ،^{۱۱} و شیر
نه اوزايد ؛ و چربشت كم دارډ . (۴۸) و گاو ورزاك^{۱۲} نيروك

۱ - آهو = عیب نقص خط اوښكور . يك آهوست خانرا چوبارش
پیش - چو پیش آورېدی صد آهوش پیش ۲ - دشمنی . صديت - و بال .
۳ - گناه . ۴ - حريص - طماع ۵ - ارده = تندرو - (كارنامه
۱ . پ در ۴ - ۱۰) . ۶ - كڙم = وحشتاك (گراش كك . ش در
۱۴ - ۱۴ متن) ۷ - ماد Vent . ۸ - حوردايان = حيويات (گراش
در ۱۶ - ۳۵ متن) ۹ - چابوران زبانكار - حشرات موزی (ص ۲۱ ترجمه
يادداشت ۴ ديده شود) مينو خرد پرستی ۶۱ - ۳۶ . ۱۰ - حويدار . ۱۱ - تنك
نر - نازكتر . ۱۲ - وڙا - گاو كشاورزی (بزبان مازندرانی نیز بهمين معنى است) .

کم ، و اسپ ئی ارونډ ^۱ هونر کم ، په تاك ^۲ کم برډ .
 (۴۹) و مرډم ، په آن شکيفت انډام ، سپيتامان زرتوهشت !
 که کوستيک په میان دارند ، اناکيه خواستاريه ئی دوش پازخشائيه
 و وس آن ئی دروک داذستان یش اورمذاستد ، یش آن زيندکيه
 اندر نه آوايد ، مرکيه په اياپت ^۳ خواهند . (۵۰) و کوشنان ^۴
 واپورنایان ^۵ پيم (؟) مينشن بهوند ؛ و شان جوپشنيک ^۶ و
 ازبک و رامشن ^۷ ازديان اورنآيد .

(۵۱) و جشن و نهازك ^۸ ئی بیشينکان ، و اوسوفريد ئی
 يزدان ، و یش و يزشن و کاسانار و فروزيگان جاك جاك کونند ؛
 و آنيحه کونند پډش اوه - کومانيها ^۹ نه ورويند . (۵۲) و پاډ -
 دهشن داذبها ندهند ؛ و دهشن و اشوك داذ ^{۱۰} ندهند ، آنيچ
 دهند اواز اوخشائند .

(۵۳) و آنيچ و هدين مرډوم ، که اين دين ئی وهئى
 مازديسنان ستانداستد ، به آن ئی اوشان راس و ريستک برهمک ^{۱۱}
 روبشن فراز روند ؛ و شان به آن ئی خویش دين نه و رويند .
 (۵۴) و آزاد و وزورگ و دهکان ئی نبوک ، ازده و جاك ئی خویش ،
 به اوزدهبکيه ^{۱۲} ، ازبون جاك ^{۱۳} و دوزك ئی خویش ، بشهوند ،

۱ - بېررو ۲ - تځاوری ۳ - اياپتن = مراد طلبیدن - حاجت
 خواستن در لغت آفای دهخدا آيبت صط شده . دقيقی : ناسزارا مکن آيبت که
 آت شود - سراوار کن آيبت که ارحمت دارد . ۴ - حوايان ۵ - ايربايان =
 خردسالان (کارنامه در ۱۴ - ۳) . ۶ - دل و دماغ . ۷ - طرب -
 نشاط ۸ - رسم - وضع ۹ - با بيگمائی - با اطمینان - از روی
 يقين ۱۰ - بخشش بمرد پرهيزکار = صدقه ۱۱ - ورهمه - ورهمه = جامه ،
 لباس مبدل . ۱۲ - جلای وطن - در بدری . ۱۳ - جای اصلی .

و از خورذکان و وتران چپش په نیاز خواهند ، ئودربوشیه ^۱
اوارکیه رسند . (۵۵) این مرزوم ، په ده نه ، په کوست ئی
اواختر ^۲ ، به اوسهند .

(۵۶) په اوشان دوش خوزاییه ، هر چپش ئو نیستیه و
اوارکیه و سپوکیه و هنستکیه ^۳ رسد . (۵۷) سپندارمذ زمیک
دهان اواز و شاید ، هر گوهر ایوکشوست ^۴ ئو پیذاکیه رسد ،
چون زر و آسیم و روی و ارزیزوسرپ . (۵۸) و خوزاییه و
پاذخشاهیه ئو انبران ^۵ بندکان رسد ، چون هین ^۶ ئی تورک و
اتوروتوبیذ ، چون اودرک و کوبیار ^۷ و چینیک و کاوولیک و سوبتیک
و ارومائیک و کرمیک ^۸ رخت سپیذهین به ئو ایران دهان ئی
من پاذخشاهیه بهوند ؛ فرمان و کامک ئی اوشان په گیهان
روباک بهوز .

(۵۹) پاذخشاهیه از اوشان دوبال ^۹ کوستیکان و نازیکان
و اروماییکان به ئو اوشان رسد . (۶۰) اوشان ایذون دوش پاذخشاهیها
بیهوند ، کو که مرزیه اشوک ئی نیوک زنند مکس ئه ، په چشم
ئی اوشان هر دیوک بهوز . (۶۱) و دیپاس ^{۱۰} (؟) و خوینذیه ^{۱۱}
و آواذیه و ده و دوزک و خواستک و دستکرتز ^{۱۲} و کتس ^{۱۳} و روز

۱ - دروشی = فقر ۲ - باختر = شمال ۳ - آلودگی .
۴ - ایوحشت = کوهرکان - فلرات ۵ - غیر ابرایی ۶ - لشکر .
این لغت حیون نام قبیله هونها بیر خوانده میشود در لغت فارس صمن لغت یون
از مصری شاهد میآورد : هیون چو حنگک بر آورد و یون فکند بر او - بگوش جنگه
نماید همی خیال دوال ۷ - کدوه شیپان ۸ - قرمر - Carmin .
۹ - چرمین . یادداشت ۱۲ ترجمه دیده شود ۱۰ - نگاهانی ؟ ۱۱ - حوبد
= تارکی - طراوت (در سوم - ۱۵) ۱۲ - دسترج - اثر .
۱۳ - کاپیز .

و خانیک^۱ ئی ایران و هدینان ئو اوشان انیران رسد ؛ و سپاه و مرزودرفش ئو اوشان رسد ؛ و (په) ائشم - کامکیه خوز اییه په گیهان روند . (۶۲) و آز - چشم ئی اوشان از خواستک پور نبهوز ؛ و خواستک گیهان گرد کوند ؛ و ازیرئی زمیک نیهان کوند . (۶۳) و دروندیه رائه کون - مرز^۲ و دشتان - مرز^۳ ئی وش کوند ، و ورون^۴ ئی اوارون^۵ وس ورزند .

(۶۴) واندر آن ئی شکیت انبام ، شپ روشتر ؛ و سال و ماه و روز سه یك ـ بکاهد ؛ و سپندار مذ دمیک اور آید ؛ و سیج^۶ و مرکیه و نیاز او مندیه به گیهان سخت تر بهوز . (۶۵) کوپتش او هرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : این آن ئی پیش کویم .

(۶۶) اوی دروند گناک - مینوئه ؛ که به آواژد اوسهینیدن ستهمبکتر دوش - پاڊخشائه تر بهوز .

(۶۷) ایدونش کوپت اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : کو بخوان ، و نرم بکون^۷ ، په زندو پازند ، و وزارشن بچاش^۸ ئوائر پدان و هاوشتان کوئه ، و په گیهان فراز کویند - اوشان که از ستوزم نه آکاسهند ادینشان کویند ، هیمید^۹ ئی تن ئی پسین^{۱۰} رائه ، بوختاریه^{۱۱} ئی روبان ئی خویش رائه ،

۱ - فئات Xānik aw Vkan = Ganal کنند . ۲ - بچه بازی

۳ - مرزیدن = نزدیکی - مقاربت . دشتان = زن حایض . ۴ - شهوت
۵ - رذیلت در فارسی جدید با لغات : وارون - وارن - واژگونه - واژون - آواره -
آوارین - و رنج مقابسه شود . ۶ - رنج و محنت و مشقت باشد ۷ - برهان قاطع .
۷ - ار بر کردن . ۸ - معنی بیاموز . چاشیدن = درس دادن . چشیدن = درس گرفتن . ۹ - امید . ۱۰ - معاد . ۱۱ - رستگاری .

ارک^۱ و اناکیه و پتیارکیه^۲ ئی اوشان جوید - دینان دیویسنان
اور گیرند^۳ ببرند.

(۶۸) وت اینیچ گویم ، سپیتامان زرتوهشت ! کوکه ،
په آن انبام ، تن خواهد ، روبان بوختن نتوبان ؛ چی ، تن
فرپیه ، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهد ، تن
کرس نزار ، په گیتاه شکندگ و دریوش ، وش روبان فرپیه په
و هشت .

در پنجم

(۱) پور سید زرتوهشت از او هرمزد ! کو اوهرمزد ! مینوئه ئی
اوزونیک ! داذا ر گیهان ئی استومندان اشوک ! - هت اوهرمزد ،
اشوک ، په خوانشن ، واوره به ستایشن ؛ هست که داذا ر اشوک
کوید ؛ داذا ر ! په آن ئی شکیت انبام ، اشوک بهوند و دینیک^۴
بهوند ، که کوستیک په میان دارند ، و دین په برسوم یزند ؟
و شان دین ئی خویتوکدس^۵ په دوزک روذ ؟

(۲) گوپتش او هرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت : کومرزان
(ئی) پاشوم^۶ آن بهوز ، که ، اندر آن ئی شکیت^۷
انبام ، کوستیک په میان دارذ ، و دین په برسوم یزند ، نه
(اینون چون) په خوزاییه ئی ویشتاسپ شا . (۳) که ،
اندر آن ئی شکیت انبام ، « ایشا آذ یزمیده » « اشم وهو^۸ »
بگهید ، و نرم کرز^۹ استذ ، اینون چون ، اندر خوزاییه

۱ - رنج . ۲ - دشمنی ۳ - برگرفتن = تحمل کردن . ۴ - دیندار .
۵ - خویشتی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود . ۶ - بهترین . ۷ - سخت
(در چهارم - ۲۶) ۸ - یادداشت ترجمه دیده شود . ۹ - از بر کند -
ماد کند .

ئی ویشتاسپ شاد دوازده هومیست ئی په زوهر (یشت استند).
(۴) و کش یشت کرد استند ، و گاسان سروذ استند ، اوین
چون کش ، په خوناییه ئی ویشتاسپ شا ، یشت واج ^۱ سروذ
کاسان بوزدهئه .

(۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ ، که په وه دین ئی مازدیسنان
استند ؛ وش دین ئی خویو توکدس په دوزک روز .

(۶) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! اندر این
نه هزار سال ئی من اوهرمزد داد ، مردوم ، اندر آن ئی شکپت
اندام شکفت بهوند . (۷) چی ، اندر دوشخوناییه ^۲ ئی ازی دهاک
و فراسیاوئی تور ، مردوم ، ئی اندر آن ئی شکفت اندام ، ویه
زیوشنتر و ویش زیو شنتر بوزهند ، وشان پتیارک از اهرمن و
دیوان کمتر بوذ . (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخوناییه ،
اندر ایرانستر ^۳ ، پنج ده ئی اویران نبوذ ، آن ئی که هزارک
ئی تو سر بهوذ ؛ سپیتامان زرتوهشت ! (۹) چی ، هماک ایران
دهان ، په اسپ سومب ئی اوشان ، بکنیهد ؛ اوشان درفش اندر
ئوپدشخوار گر رسذ ، گاس ودین ^۴ ستهم پانخشائیه از آنوک
بیرند ؛ وشان زنشن ^۵ از آنجاک رسذ .

۱ - بار - باژ - واز - باح ، زمزمه و دعای زرتشتیان . این لغت از
ریشه وچ - واج اوستائی بمعنی سخن گفتن آمده و ما واژه از یک ریشه است .
پدواز (پتواچک - پدواژه = سؤال و جواب Pahvâcîk) کتاب خسرو وردک
چاپ اونوالا ص ۹۲ دیده شود . (اپدواج = بی جواب) لغت فرس ص ۱۸۵
پدواز را بلفظ معنی کرده است . (۲ - دژ خدائی - حکومت جابراه .
۳ - مملکت ایران . ۴ - جایگاه دین . ۵ - حمله - ضربت .

- (۱۰) سپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش گویم .
- (۱۱) که از هستان ^۱ ایدون په یزشن اور ^۲ (وه ؛ - کویزشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رائه یزشن ویش کوند ؛ - اوهرمزد آکاس از اشهیه (آواکیه) ؛ چیکامچائه ^۳ ، - کو (چیکامیچه) کار و کر پک مزد و پاژ دهشن ، اوهرمزد آکاس از اشهیه دهد ؛ - و - هنجمنیکان ^۴ نران و ناریکان یزم ؛ امهوسپندان ، که نریچ ناریکیچ ، اوشان وه هند .

در ششم

- (۱) پورسیذ زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک ! داذازئی گیهان استومندان اشوک ! از کواواز ویرایند ^۵ این دین ئی وه ئی مزدیستان ؟ و په چی اوزار بزنند این دیوئی و چارذ ورس ئی ائشم تو خمک ؟ (۲) داذاز ! من ئوش ده ^۶ ، و ابناذکان ئی من ئوش ده ، - کومه ئه زیوند اندر آن ئی شکفت انبام ؛ - اشوک زیوشنیه ده ، - کودرو- ندیه و راس ئی دوش اخونه ویرایند . -

- (۳) گوپتش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! پس از نیشانک ئی سها ، پاژخشاییه ، از اوشان ائشم توخمکان ، (ئو) سلمان دهان دروج ئی شیداسپ ئی کرسیاکیک (رسذ) ؛ - هت ما هوینداز گوپت کو ارومائیک بهوند ؛ و روشن گوپت

۱ - هستیها - موجودات . ۲ - بربر . ۳ - هرکسی نیز . ۴ - انجمنان - بزبان کردی : هنجمن . ۵ - مرمت کنند . ۶ - بمیران - مرگه بده .

کوسوخر^۱ کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند ؛ هت که دخشک ئی اوشان بهوذ . -

(۴) که بآیند ، سپیتامان زرتوهشت ! خورشید ویزم^۲ نشان نمائذ ، و ماه از گونك ورنذ ؛ په گیهان ویزم و نوم تاریکیه بهوذ ؛ په آسمان نیشانك ئی گونك گونك پیداك بهوذ ؛ و بوم گزندگ^۳ ئی وس ، بهوذ و وادستهمکتر آید ؛ و په گیهان نیاز و ننگیه و دوشخواریه^۴ ویش ئو دیدار آید ؛ و تیر^۵ و اوهرمزد^۶ و تران رائه پاخشاهیه رایند .

(۵) نه صد کانك و نه هزار کانك و بیور کانك بهوند دروج ئی شیداسب ئی کلسیاکیك درفش ئی سو خردارند ؛ و شان روبشن وس ، تازند ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ ، اندا ارونذ^۷ بار^۸ ؛ هت بوز که فرات روز گوپت ، - اندائو دو وان ئی آسورستان مانشنیه ؛ - هت دو وان سخت همار ، وش اسوریک مانشنیه نه کو مرزوم ئی اسوریک پدش مانند ، و آن ئی اوشان نشیمك ، هت بوز که کریستك^۹ ئی دیوان گوپت . -

(۶) ایزنون به او زنند^{۱۰} آن ئی او شان ائشم توخمکان

۱ - زمان کردی : sūr, sūhra در فارسانمه ابن البلخی صمن طبقه اول از ملوک فرس : افریدون مینویسد : « سپیدکاو و سیاه کار و شهر کار یعنی سرخ کاو . . . » ۲ - در چهارم - ۴۳ . ۳ - زمین لرزه ۴ - دشواری . ۵ - عطارذ . ۶ - مشتری . ۷ - دحله . در پهلوی لغت دجله نیز آمده است . ۸ - ساحل . لغت فرس ، در لغت استرنگه این شعر از عسجدی نقل شده ؛ هند چون دریای خون شد ، چین چو دریا باروی - زین قتل روید بچین بر شبه مردم استرنگه . کتاب التفهیم ص ۱۹۸ « . . . و آلیچ بدریا مار است . » زنگبار شاید مقصود از ساحل سرزمین زنگه است . در حدود العالم بارگاه و بارکده در وصف بنادر آمده است . ۹ - گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش کمان شکن در ۱۴ - ۸۵) . ۱۰ - اوزدن = کشتن .

صد کانك و هزار كانك و بيور كانك ، و او از وړزند درفش
 نشان امر سپاه ئی او شان دیوان ئی و چار زور سان ؛ برسند
 ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داذ (و) هین ئی فرا
 خوانېك^۱ دشمن تورك و كلنیر ، - هت هول درفش هند ،
 چی درفش هول گیرند ، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان
 (ئی من اوهرمزد داذ) چون بوش^۲ ئی اسپ بایستند ، -
 تورك ئی دو بال - کوستيك ارومائيك شید اسپ ئی کلسياكيك
 په همر سشنیه فراز رسند .

(۷) و په همکو خوششنیه ، په سه جاك ، ارذيك^۳ ئی
 و زورك ، سه بار بوز بهوز ، سپیتامان زرتوهشت^۴

(۸) يك ، په خوزاییه ئی كئه اوس^۵ كه په آن ئی
 دیوان آواکیه^۶ ، اوا امهو سپندان .

(۹) و دذیگر ، كه تو ، سپیتامان زرتوهشت ! دین پذیرپ ،
 و همپور سکیه ئی تو ، ویشناس شا و ار جاسپ ئی ائشم و شوز
 په کاریزار ئی دین په همکو خوششنیه په سپینر زور^۷ ؛ - هت
 بوز كه اندر پارس گوپت . -

۱ - پیشانی فراخ . ۲ - bûsh یال اسپ . در لغت فرس شن بفتح اول
 معنی موی کردن اسپ آمده . (ص ۲۱۸) در تاریخ سیستان (ص ۳۶) :
 « . . . آدر گشپ پیدا گشت و روشنائی برگوش اسپ او بود . . . مطابق
 روایات پارسیان مره به بوش یعنی یال اسپ بوده است و بطور مسلم گوش اشتباه
 مستحسن میباشد . ۳ - اردی = چنگک - پیکار (گزارش متن در ۱۶ - ۱۷) .
 ۴ - کی کاسی شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دو باره تکرار
 کرده اند و اصل لغت چنانکه در دینکرد و دادستان دینیک و مینوخرد و غیره
 آمده کی اوس میباشد . A . Christensen , Les Kayanides , p 51
 ۵ - ککم - یاری . ۶ - یادداشت ترجمه دیده شود .

(۱۰) و سڌيڪر ، كه هزارڪ ئي تو سر بهوڙ ، سپيتامان زرتو - هشت ! كه آن هر سه توهه جاك رسد : و تورك و تازيك و اروميك ؛ - هت ، بوڙ كه دشت ئي نيهاونڊك گويت ؛ - هماك ايران دهان ئي من اوهرمزد داد ، از گاس ئي خويش ، به ئو پڌشخوار - گر رسد ؛ - هت بوڙ كه آذرگوشنسيپ به ور ^۱ ئي چيچست ^۲ ئي زير ^۳ ئي گرمو آو ئي جويڏ ديو (گويت) ؛ هت آنو كيچ دين پيڏاك ؛ هت بوڙ كه ماهيك گويت ، آتروك گويت كو كر چنگك ، - ايدون په تاز شن بهوڙ په اين ايران دهان ئي من اوهرمزد داد ، از ائشم توخمكان ، سپيتامان زرتوهشت ! كو اين مرزوم ئو پڌشخوار گر و پارس ، و سوراك ^۴ مانشنيك و كوڀ مانشنيك و دريا مانشنيك ، ادينش نيھنگ ^۵ بماند . (۱۱) چي ، كه شوي خويش بتوبان بوختن ^۶ ، ادينش زن و فرزند و خواستك اياز نبهوڙ .

(۱۲) پس زرتوهشت گويت : كو داداز ! من ئوش ده ^۷ انبازكان ^۸ ئي من ئوش ده ، كومه (ئه) زيوند اندر آن ئي شكفت انبام .

(۱۳) (گوپتش اوهرمزد : كو بيم مدار ، سپيتامان) زرتوهشت ! چي ، آن روز كه ستوزم (ئي دهوم ئي) هزارڪ ئي تو سر بهوڙ ئي زرتوهشتان ، كه هيچش دروند از اين هزارڪ اندر آن هزارڪ نشهوڙ .

۱ - درياچه . ۲ - اسم درياچه اروميه . ۳ - ژرف (يادداشت ۱
 ۴ - در سوم متن ۲۳ پھريز) . ۵ - سوراخ . ۶ - مخفي (در چهارم متن بند
 ۱۶ میده شود .) ۷ - اجات دادن . ۸ - همين دربند - ۲ ۹ - نوادگان .

در هفتم

(۱) پور سید زرتوهشت از اوهرمزد : کو اوهرمزد مینو -
 ټه اوزونیک ! دازارئی گیهان استومندان اشوک ! دازار !
 که اوشان ایدون وس مرک^۱ هند ، یه جی اوزاد بشاند او
 سهینیدن ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد : کو سپیتامان زرتوهشت ! که
 دیوئی و چار نورس ئی ائشم توخمک ئو پیدا کیه آید ، په
 کوست ئی خوراسان ، نزدیست^۲ ، نشان ئی سها پیداک بهوز ؛ زاید
 اوشیدرئی زرتوهشتان په ورئی فرزندان ؛ - هت (بوز) که په
 زرائه^۳ ئی کیانسیه گوپت ؛ هت بوز که په کاولستان گوپت .

(۳) (په) سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمز درسذ :
 سپیتامان زرتوهشت ! (هت بوز که) په کوست ئی چینستان گوپت ؛
 هت بوز که اندر هندوکان گوپت .

(۴) زاید کیئه ، - هت پیدئی اوی کی از کیان توخمک ، -
 په ایاریه ئو اوشیدر (ئو) هندوکان شهوز . (۵) پئه صد سالکیه ،
 کامک ئو زنان بهوز ؛ وش ازش زاید کیئه ئی دینیک^۴ و هرام
 ئی ورزاوند^۵ نام خواند ، - هت بوز که شاپور گوپت . -

(۶) کو آن شپ که آن کی زاید ، نشان ئو گیهان رسذ ،
 ستارک از آسمان وارذ ؛ - که اوی کی زاید ، ستارک نشان نمائذ ،
 هت داز اوهرمزد گوپت : کوآوان ماه ووازدوز ؛ - پیدئی اوی

۱ - مره - شماره . ۲ - نخست . ۳ - زره - زرابیه = دریا .
 در لغت فرس بفلط ژو آمده است . ۴ - کتاب دینی . ۵ - با سلطوت - با قوت .

کی فرجام بهوذ ؛ په کنیکان^۱ ئی شا پرورند ؛ خوذائه زن ئه بهوذ.
(۷) اوی کی ، که سی سالک بهوذ ، - هت بوز که انبام

گویت ، - په امر درفش سپاه ، سپاه ئی هندوک و چینیک هول
کریت درفش اومند ، - چی درفش هول گیرند ، - اوراستک
درفش اومند ، اوراست زینومند^۲ ؛ په تازشن هول تارندا نداوه
روز ، بوز که بومه ده گویت ، - اندا اندرگ^۳ بارئی بهار^۴ ئی
بهران ، سپیتامان زرتوهشت^۵

(۸) که ستارک ئی اوهرمزد^۶ هول^۷ ئوبالست^۸ رسد، اناهیذ^۹
رائه فروز او کند ، خوزاییه ئو کی رسد ، وس امر^{۱۰} گوندزیناوند^{۱۱}
آراستک درفش اومند .

(۹) هت بوز که از سگستان و پارس و خوراسان (گویت)؛
هت بوز که از ور^{۱۲} ئی پذیرخورگر گویت ؛ هت بوز که ازهریان
کوپستان گویت ؛ هت بوز که از تورستان گویت .

(۱۰) و از آن کوستک ، ایرناییک^{۱۳} ئه خواستار ، به ئوپیدا
کیه آید ؛ هت درفش ئی آراستک و وس مرک سیاه ئی بدشخوارگر
از ایرانشتر زینیکان^{۱۴} و گوند و سپاه ؛ بوز که گویت ، کو
کوردیچ و کرمانیکیچ خوانند رائه بیداک .

(۱۱) کوپه هم ایاریه هم درفش ، ئو این ایران دهان ،

۱ - کنیران = دوشیرگیان کورمکان = مررکان زبان کردی Kani بمعنی
کنیزک است . ۲ - بمعنی سلاح نیز آمده است . ۳ - درون . ۴ - دریا -
زبان سانسکریت نیز بهمین معنی است بحر عربی همین لغت میباشد . ۵ - مشتری .
۶ - اوج . ۷ - ترویج - ده اصطلاح نجومی . خانه شرف (کارنامه در
سوم - ۵) ۸ - زهره . ۹ - بشمار . ۱۰ - یادداشت ترجمه دیده شود
۱۱ - در اینجا بمعنی جانب و سوی میباشد . ۱۲ - بچه نورد (در چهارم متن -
۵۰) . ۱۳ - سلاحداران .

وس مرك به اوزنند اوشان ائشم توخمكان ئى شيداسپيك ، هين ^۱
ئى فراخوانيك ^۲ و سهم ئى كورك ئى دو زنك ^۳ و ديونى
دوبال كوستيك .

(۱۲) په اروندبار ، سه كاريزار كوند : (يك به ...) ،
يك په سپيدرزور ^۴ ، ويك په دشت ئى نيهاوندك . -

(۱۳) هت بوز كه كويت كوپه ورئى سه تخمك ؛ بوز
كه كويت كو اندر مروئى شيدان ^۵ ، هت بوز كه اندر پارس
كويت . -

(۱۴) ئوپوشت ئى ايران دهان امر سپاه ئى خوراسانيك
اوراستك درفش هند ؛ كو درفش ئى بور يوست دارند ؛ وشان
واذدرفش وبندوك ^۶ سپيد . (۱۵) و امر هول سپاه ويسوبارند ^۷
اندائو كريستك ^۸ ئى ديوان ؛ اينون به اوزنند كوهزارزن پس
مرژئه وينند وبگريند .

(۱۶) كه زمان سر بهوز ، سبيتامان زرتوهشت ! اوشان
دوشمنان اينون به اوسهند جون درخت ئه بن ، كه به ئه شب ،
ئى زمستان ئى سرز اور رسذ ، په ئه شب ولگ به او كند .

(۱۷) اواز ويرايند اين ايران دهان ئى من اوهرمزدان .

(۱۸) په دوبارشن ^۹ دوبارذ ^{۱۰} گناك - مينوئه اوا ديوان و وتر -

۱ - سپاه . ۲ - در ششم بند ۶ . ۳ - رنك لعت اهرىمنى بمعنى لنگه
و پاچه ميباشد . بهرام پژدو ميگويد : زكسى دوال وز روم و رنك - ر دو
سيه پونى و گرگ دو رنك . ۴ در ششم - ۹ . ۵ - درخشان شدد = بور -
تاش . ۶ - بىرق معرب آن : شندوق . ۷ - نظر سچيزى داشتن . شتاند -
بتازند (كارنامه در چهارم - ۱۷) ۸ - در ششم - ۵ . ۹ - دوبارگى .
۱۰ - در سوم - متن - ۲۳

توخمکان و ائشم ئی خرو - دروش ، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسنان ^۱ ائشم توخمکان رسد ، سپیتامان زرتوهشت !

(۱۹) و من داذاړ اوهرمزد فریستم نیریو سنگ یزد و سروش

اشوك ، به کنگ - دزئی سیاوخش ئی بامیک ^۲ کرد ، به چیترومیان

ئی وشتاسپان ، کیان خوره ئی دین راست ویراستار : کو ای

پیشیوتن ئی بامیک ! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد

داد ، و (په) آتش و آوان فرازیز هانوخ و دوازده هومیست ؛

هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیداک . -

(۲۰) و روز نیروك سنگ یزد و سروش اشوك ، از وه چكاذ ^۳

ئی دائیتیک ؛ ئو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیک کرد ؛ و ش

وانگ کوند : کوفرار رو ، پیشیوتن ئی بامیک چیترومیان ئی

وشتاسپان ، کبان خوره ^۴ ئی دین راست ویراستار ^۱ فراز روئو

این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، اواز ویرائه گاس ئی

دین و خوزاییه .

(۲۱) اوشان مینوئبها ^۵ اور روند ، و شان یزند دوازده هومیست

ئی په زوهر ^۶ . (۲۲) و فراز روز پیشیوتن ئی بامیک اوئه صد

بنجاه مرد ئی اشوك ، که هاوشت ئی پیشیوتن هند ، که سها

سمور جامک په مینوئه وه دارند ؛ هول روند به هومت ، هوخت ،

هوورشت ؛ و (په) آتش و آوان فرازیزند هانوخ و بغان

۱ - دیو پرستان مقابل مردیسنان . ۲ - امی = درحشان (در سوم

متن - ۲) . ۳ - قلّه کوه یادداشت ترجمه دیده شود . ۴ - هره -

روح القدس . نور الوهیت و تقدس که از زمان کیومرث با پادشاهان کیان بوده است .

• - بصورت روحانیان - غیر مرئی . ۶ - به یادداشت ترجمه رجوع شود .

یسن ؛ فرازستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان . (۲۳) پس از آن بشکنذ پتیارک سه يك نه .

(۲۴) فراز روز پیشیوتن ئی بامیک ، اوائه صد و پنجاه مرز ، که سها سمور دارند ، ئو آذرئی خوره اومند ^۱ ، ئی روشن کرپ خوانند ، په داذ - گاس نشاست ، ئی گان ئی آذر فرنبغ ئی پیروزگر ، وش په همزوتیه ^۲ یزن فراز سازند ، برسوم فراز - وسترند ، ویزند خورداد ، امورداد یسن ، په نبرنگ و نیرنگستان ئی دینیک . (۲۵) وشکنذ پتیارک سه يك نه .

(۲۶) فراز روز بیشیوتن ئی وشتاسپان ، په هم ایاریه ئی آذر فرنبغ و آذر گوشوسب و آذر بورزین متر ، ئو اوزدیزتزار ^۳ ئی وزورگ نشیمک ئی دروند گناک مینوئه و ائشم ئی خرو - دروش و هماک دیوان و دروجان و ذتو خمکان و یازوکان ، ئو آن ئی زوپائه توم ^۴ دوش اخو رسند ؛ بکنند آن اوزدیزتزار په همکو خشنیه ^۵ ئی پیشیوتن ئی بامیک .

(۲۷) ومن داذار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئو گرئی هوکیریاذ آیم ، و فرمائیم ئو امهوسپندان ، کو گویند ئو هماک یزدان ئی مینویان : کو روید و رسید ئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی بامیک . (۲۸) و مترئی فراخو گویائوت ^۶ و سروش تکیک ^۷ و رشن ئی راست و ورهram ئی اماوند ^۸ و آشتاذئی پیروزگر و خورهئی

۱ - داشکوه و حلال . ۲ - نمار حماعت ۳ - آورده = بتکده -
 معد مت پرستان . ۴ - ژرف ترین . ۵ - با کوشش و کارزار نوام .
 ۶ - یادداشت ترجمه دیده شود . ۷ - تکاور - دلیر - تاحت آور . ۸ - هماوند
 بیر آمده است بمعنی دلار سخت زور - بی باک - قوی - زورمند میباشد .
 سانسکریت و فرس قدیم نیز همین معنی است و همت عربی ازین لغت گرفته شده .
 لقب بهرام است بکتاب علمای اسلام و Justi , Horn مراجعه شود .

دین ئی مزدیستان نیرنگ^۱ ئی راینیذاریه ئی کیهان آراستار ،
په فرمان ئی (من داذا ررسند .)

(۲۹) من داذا رتو پوشت رسم ، ئو ایاریه ئی پیشیوتن ئی
بامیک .

(۳۰) بزندن دیوان ئی توم توخمکان .

(۳۱) وانگ کوند گناک مینوئه ئی دروند ئو مترئی
فراخوگویاوت : کوپه راستیه هول ایست ، تو مترئی فراخو
گویاوت !

(۳۲) پس مترئی فراخو گویاوت وانگ کوند : کواین
نوه هزار سال پشت^۲ ئی یش کرزاندانکو دهاک^۳ ئی دوش^۴ دین
و فراسیاوئی تور و الکسندر^۵ ئی ارومائیک و اوشان دوبال کستیگان
دیوان ئی و چارز ورس ، هزار سالان انبام ، ویش از پنمان
خوزاییه کرد .

(۳۳) سترز^۶ بهوز آن دروند گناک مینوئه که ایدون اشنوز .

(۳۴) میتربی فراخو گویاوت بزندانشم ئی خرو - دروش

ئی په ستویه دوبارز . (۳۵) آن دروند گناک مینوئه او اوشودکان
ووز توخمکان ، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخو دوبارز .

(۳۶) ووانگ کوند میتربی فراخو گویاوت ئو پیشیوتن

ئی بامیک : کو بکن و بز ن آن اوزدیستزائی دیوان نشیمک ؛

۱ - عزایم incantation ۲ - در چهارم متن - ۱۱ ۳ - یادز = بد
مانند ، دشنام ، دشمن ، دشوار دزخیم . ۴ - در اعل متنها ی پهلوی الاسکندر
مانند زمانهای اروپائی Alexandre نوشته میشود گویا بعد ها بصورت سکندر در
آمده است . ۵ - سترده - متحیر .

روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، اواز ویرائه گاس ئی دین و خوزاییه ، جی دروندان که تو وینند بشکنند .^۱

(۳۷) و اور رسذ پیشوتن ئی بامیک و آذرئی فرنغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میترئی بیروزگر ؛ بزند آن دروج ئی و س اوج^۲ بکنذ آن اوزدستزار کونشیمک ئی دیوان ؛ ویزشن فراز سازند ، برسوم فرازوسترنند ویزند دوازده هومیست ، ستایند من اوهرمزد اوا امهوسپندان (۳۸) این آن ئی پیش گویم .

(۳۹) فراز رسذ پیشوتن ئی بامیک ، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد ، ئو اروند و وه روز ؛ که دروندان اوی وینند بشکنند اوشان توم تخمکان نه ارزانیکن^۳ .

در هشتم

(۱) آن ئی وهرام ئی ورزاوند^۴ رائه بیذاک ، کویه بور خورهیه^۵ فراز رسذ ووید ذهیم فراز بندذ^۶ په گاس ئی مغویذان مغو پذیره ، و گاس ئی وجرذ^۷ ئی راست ئی دین گومارذه ، اواز ویرایذ این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد . (۲) آزونیاذ و کین و ائشم و ورون وارشک و دروندیه از گیهان به نرپسذ^۸ . (۳) کورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آید . (۴) و آذرئی فرنغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میتر اواز ئو گاس

۱ - شکست بخورد . ۲ - روزمند - بسیار نواوا . ۳ - نا ارانیان .
 ۴ - فرهمند - ارجمند - ۵ او (کییکاوس) سخت حرم گشت از آرنج پر هنر بود و ورجمند ، فارسنامه ابن اللطیف . کارنامه اردشیر در دهم - ۷ در اینجا لقب بهرام است . ۵ - با قره بسیار ۶ - دستگیر کند - اسیر کند -
 ۷ - در چهارم بند ۳۷ ۸ - کاستن . اصطلاح نجومی برای کوچکتر شدن ماه .

ئی خویش نشانند ، و ائسم و بود داذیها ^۱ بدهد . (۵) و سترز اوه هوش ^۲ بهوز گناک مینوئه اوا دیوان و توم توخمکن .

(۶) ایدون گویند پیشیوتن ئی بامیک : کوزن باز دیو ، و زذ بریک ! زذ باز دیو دروجیه و وتریه ! زذ بوند توم توخمکن دیوان ! واوزایان اوهرمزدئی خوزائه ئی مهست ^۳ داناك ، اوا امهوسپندان هوخوزا آن ئی هوذاک ^۴ و خوره ای دین ئی مزدیستان ! و اوزایان دوزک ئی رازان و راستان ئی هوورشت ورزیداران ^۵ ! خوب ویراستار بازگاس ئی دین و خوزایید ^۱

(۷) فراز رسد ^۶ پیشیوتن ئی بامیک ، فراز رسد اوئه صد پنجاه مردئی هاوشت ^۷ که سها سمور دارند ؛ و گیرند تخت گاس ئی دین و خوزاییه ئی خویش .

(۸) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت : این آن ئی پیش گویم ^۱ که هزارک ئی زرتوهشتان سر بهوز ، اوشیدران بون بهوز .

در نهم

(۱) اوشیدر رائه پیداک ، کوپه ئه هزار و هشتصد سال بزیاند ؛ به سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسد و دین پذیرد . (۲) که از همپورسکیه بآینوانگ کوند ئو خورشید ئی اروند اسپ ^۸ : کوبایست .

(۳) بایستد خورشید ئی اروند اسپ ، ده روزشپان . (۴)

۱ - در چهارم بند ۳۱ - ۲ - بی هوش ۳ - مهمترین - مهین
 ۴ - با دانش نیک . ۵ - نیکو کاران . ۶ - قیام کند - ظهور کند .
 ۷ - در چهارم - ۳۹ - ۸ - ارود - اسپ = دارند؛ اسپ تند رو . لف
 خورشید است . Vendidad, D. H. Jamasp . vol II, Bombay. p. 30 .

که این بهوز ، هماك مرزوم ئی كیهان په وه دین ئی مازدیسنان بایستند .

(۵) مترئی فراخو گویائوت وانگ کوند ئو اوشیدر ئی زرتوهشتان : کو اوشیدرئی دین راست ویراستار ! وانگ کون ئو خورشیدئی ارونند اسب : کو برو ، چی تاریك هست په کیشورئی ارزه و وروبرشن و وروجرشن و نیم ئه خونیرس^۱ ئی بامیک .

(۶) ووانگ کوند اوشیدرئی زرتوهشتان ئو خورشید ئی ارونند اسب : کو برو .

(۷) بروز خورشید ئی ارونند اسب ئی ورزاوند^۲ ؛ و هماك مرزوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند .

(۸) گوپش اوهرمزد : کوسپیتامان زرتوهشت ! این آن ئی پیش گویم ، کو این دام^۳ اواز ئو هستیه ئی خویش آورد .

(۹) و که نزدیک ئی هزارك سر بهوز ، بیشیوتن ئی وشتاسپان ئو پیذاکیه آید ؛ خوره ئی کیان^۴ ئی پیروزگر به او ی رسد .

(۱۰) آن دوشمن که در وجیه^۵ اورنشست ، چون تورك وتازیك و ارومائیک ، ووتران ئی خوذائی ایرانك په چیریه و ستهمبکیه و خوذائه دوشمنیه روند ، و آتش زنند ؛ و دین تزار کوند ، و اماوندیه^۶ و پیروزگریه ازش برند ؛ و آن (ئی) داذودین هرکه کامکیها پذیرد اینیا^۷ اکامکیها اورپذیرد ، آن داذ^۸ و

۱ - نام چهار کشور از هفت کشور زمین . خوبرس در مرکز هفت کشور واقع شده است . (نند هشن در پنجم - ۹) . ۲ - ورجاوند (در هشتم متن - ۱) . ۳ - آفریدگان جهان . ۴ - در هفتم - ۲۰ . ۵ - فریب - دروغ . ۶ - در هفتم متن - ۲۸ . ۷ - بطریق دیگر (گزارش که . ن . در سیزدهم متن ۵۹) . ۸ - آئین - قانون .

ذین هماك زند ، انداكه هزارك سر بهوذ .

(۱۱) و پس كه هزارك ئی اوشینر ماه آید ، په اوشینر ماه دام روباكتر په نیروكتر بهوذ ، و دروج ئی آز چهرك^۱ بزند ، و پیشیوتن ئی وشتاسپان همگونك دستوبر و راځ^۲ ئی گیهان بهوذ .

(۱۲) واندر آن هزارك ئی اوشینر ماهان ، مرزوم په بزشكیه اینون کیروك^۳ (؟) بهوند ، داروك و درمان اینون په كار آوردند و برند ، كه به ئو مرگیه دازستانیه^۴ ، ادینش نمیرند ، كه په شمشیر و كارځ زند و اوزند .

(۱۳) پس آشموك^۵ ئه از بهر داسر^۶ ئی آئینینكیه خواهد ، و تریه و آشموكیه رائه ندهند . (۱۴) و آشموك ، از آن كین ، ویاوځ^۷ اورئو آن كوږ ئی دمباوند^۸ ، كو بیورسپ^۹ - رون^{۱۰} ، درایځ^{۱۱} : كو كنو نوه هزار سال هست فریزون نه زیندك (زیونی) ، چم^{۱۲} رائه كه تو این بند به نه ویسنجید^{۱۳} و اور نه آخیزید ؟ كه این گیهان پور از مرزوم هست ، و شان از ور^{۱۴} ئی جمكړځ اور آوزدهند .

(۱۵) پس آن آشموك اینون همچون این درایځ ؛ از ان

۱ - دبو سیرت . ۲ - پیشوای دینی . ۳ - زبردست - ماهر -
 كارگر ؟ (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱ با لغت کیرو مقایسه شود .)
 ۴ - مقدر است كه بمیرد . ۵ - مرتد . یادداشت ترجمه دیده شود . ۶ - سیم -
 انعام . ۷ - دست باند - مرسد (گزارش در سیزدهم متن - ۷) ۸ - دږ
 آورد - دیاله دار - ذږ معرب دږ است و ذوږب = دودږب . ۹ - ده هزار
 اسپ . لقب ضحك است . ۱۰ - جهت - جانب - تمایل (گزارش من ۹۳ بند
 ۲۵۲) . ۱۱ - هرزه درائی . ۱۲ - سبب - علت . ۱۳ - ویسنجیدن =
 شكستن - گستن . ۱۴ - در اینجا ور بمعنی حصار میباشد .

چون ازی دهاک از بیم ئی آن فریذون ویسیک^۱ (۹) ؛ ئی په کرب^۲ ئی فریذون پیش هول استد ، آن فرنوم^۳ نه ویسنجد ، انداکه آشموک آن بند چوپ از بون بویسنجد . (۱۶) پس دهاک زوهر اوزاید ، بند از بن بویسنجد ، (په) دو بارشن^۴ استد ، وپه جاک^۵ آن آشموک اواز اوپارذ^۶ ؛ اندر گیهان دوبارشن وناس کرذن و امرonas ئی گران کوند ؛ از مرنوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یک ئه اواز اوپارذ ؛ و آو و آتش و اورور^۷ زند ، و وناس ئی گران کوند .

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزد ئی خوزائه په گرزشن^۸ استد . (۱۸) گرزشن این کوند ؛ کو فریذون زیندک اواز کون ، اندا ازی دهاک بزند ؛ چی ، اگر تو اوهرمزد ! تو این نکونائه ، ایما به گیتاه نشائیم بوذن . (۱۹) آتش گوید کو نه و خشم^۹ ، و آو گوید ، کو نه تچوم^{۱۰} .

(۲۰) و پس من اوهرمزد ئی داذا ر ئو سروش ونیر یو کسنگ

۱ - ویس = خیابان ویسپوهرگان = اعیان رادگان شاید بمعنی دیس باشد . ۲ - قالب مثالی - جسم مینوی (در سوم متن - ۶ - ۳ - ابتدا - اولین . فرد عربی ار این لغت گرفته شده . ۴ - دواریدن - حمله کردن ، دودیدن اهریمنی (در سوم متن - ۲۳) . ۵ - در حای = فوراً . ۶ - اوپاردن - هوپاردن = هپروکردن - بلعیدن . خوردن اهریمنی باشد مقابل : کواردیدن . در لغت فرس : او بار بمعنی فرو بردن بگلو آمده . رودکی : بدست ار بشمشیر بگذاردم - از آن به که ماهی بیوپردم . نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن بهمین معنی است . گزارش در شانزدهم متن - ۱۷) . ۷ - در سوم - ۱۰ - ۸ - تطلم - شکایت . در لغت فرس گرزش آمده . خسروایی : بده داد من زان لبانت وکره - سوی خواجه خواهم شد از تو بگورش . ۹ - وختش = افزایش - برکت . بزبان سانسکریت نیز بهمین معنی است . ۱۰ - روان نشوم .

یزد گویم : کوتن ئی سامان کرساسپ بجمباینید ، اندا اور آخیزد .

(۲۱) و پس سروش ونیریو کسنگ یزد ئو کرساسپ شهوند ، و سه بار وانگ کوند . (۲۲) و چیهاروم بار ، اوا پیروزگریه ، سام اور آخیزد ، و پذیرک^۱ ئی آزی دهاک شهون ؛ وش سخون ازش نه اشوند ، وش گد^۲ ئی پیروزگر ئوسرید کوپد وزند و اوزند .

(۲۳) پس و دروشک^۳ و پتیارک از این گیهان بشهون ، اندا هزارک بون کونم . (۲۴) و پس سوکشیوس دام اویزک اواز کوند ، وریست آخیزوتن . ئی پسین بیهون .

انجام

فرچیت په شنوم^۴ و شاذیه ورامشن . په یزدان کام باز !
ایذون باد ! ایذونتریچه باز !

۱ - پذیره = بر خوردن - روبرو شدن ، مصاف دادن - دچار شدن .
بهرام پژدو میگوید : بخوات الدرون دید کز ماختر - یکی لشکرکشن بسیار مر -
مر اورا پذیره براه آمدهد - نزدیک او کینه خواه آمدهد . در لغت فرس بمعنی
استقبال کردن صبط شده است . فردوسی : پذیره شدد و چپیره شدد - سپاه
و سپهد پذیره شدد . (کارنامه در چهارم - ۱۹) ۲ - گد = کرز
۳ - دروغ . ۴ - خشنودی .

درایشن ۱ ئی اهرمن ئو دیوان

(۱) پیداك كو اهرمن هرشپ ئو دیوان دراید : كو اندر
 گیهان شوید ؛ و فرزوم ^۲ ئو زرایه ^۳ شوید ، و زرایه بخوشینید ^۴ ؛
 و ئوهوم ئی سپید شوید ، هماك بخوشینید ، چیش ریست ^۵ ئی
 مرزومان پذیر ویرایند ؛ و ئو کوپ شوید ، کوپ هماك بجبنینید ،
 چی کوپ وینارشنیه ^۶ ئی گیهان هست ؛ و ئو اورور شوید ، و
 اورور هماك بخوشینید ؛ و ئو کذکیها مان ئی مرزومان شوید ،
 و مرزوم و گاو و گوسپند هماك بزیند ، کمیه ئو کمیه برید ،
 ویشیه ئو ویشیه برید ، دوش آکاسان ^۷ نیوکیه اور برید ،
 اندا داناكان گومان ^۸ بهوند ؛ ئو هپتورنگ منکیرید ، ئو وندند
 منکیرید ، کوتان کار کردن توبان باز .

(۲) اوشان دیوان و دروجان ئو زرایه شهوند ؛ سین مرو ^۹

- ۱ - درائیدن لغت اهریمنی مقابل گفتگو کردن - هرزه درائی - یاوه‌گوئی
- ۲ - فردم مقابل افدم بمعنی : ابتدا ، نخست (گزارش در سیزدهم متن - ۶)
- ۳ - دریا (زندووهومن متن در هفتم - ۲) ۴ - خشك كنید (با گزارش در چهاردهم متن - ۱۵ مقایسه شود) . ۵ - مرده - لاشه . ۶ - آرایش .
- ۷ - دش + آکاسان = بد آگاهان - بی خبران (کجسته ابالیش پرسش ۷-۲)
- ۸ - کمان = شك . ۹ - مرغ .

وانگ کوند ، و سوست بیهوند ؛ ئو هوم ئی سپیند شهوند ، و آنوک کرماهیک^۱ سراز آو اور دارن ، و سوست بیهوند ؛ و ئو کوپ شهوند ، آنوک کرکاس مرو وانگ کوند ، و سوست بیهوند ، و ئو دشت شهوند ، آنوک و هومن مورو وانگ کوند ، و سوست بیهوند ؛ ئو کذ کیهامان ئی مرزومان شهوند ، از کروزمان وانگ ، از هربرز^۲ امهوسپندان ، آید ، ازکنگ دیزرتار^۳ پیشیوتن وانگ آید ، و سوست بیهوند ؛ اور آسمان نکیرند ، وند و هپتورنگ وینند ، و شان نیروک بشهون .

(۴) پس سروش دست ئو خروس^۴ موروژند ؛ که خروس مورو وانگ کوند ، بهر ئه آتش ئی وره رام ؛ و بهر ئه آتش ئی خاک ، که په نیمشپ به اوروزند ، بزند^۵ ، بهر ئه مینوئه درون رند ، اوره سروش هماک بزند .

دنباله

من دین بندک ، مرزپان فریزون و هارام نپشتم ، از پچین^۶ ئی ایرپت اردشیر و هارامشا روستهم و هارامشان نپشته ، اندربوم شتر کرمان ؛ من هم اندر شتر کرمان نپشتم .
خوب فرجام^۷ باز ! ایدون باز ! ایدوتر یچه باز !

۱ - کرماسی = خرماهی ، ماهی بزرگ ۲ - کوه افسانه ای البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است . ۳ - رهپار - مسافر .
۴ - بشکل خروه نیز آمده است (بکارنامه اردشیر در دهم متن - ۷ مراجعه شود .) در لغت فرس نیز خروه ضبط شده است عنصری : شب از حمله روز گردد ستوه - شود پر زاغش چو پر خروه ۵ - زدن = کتک زدن ، ضربت وارد آوردن . اوزدن = کشتن ۶ - رونویس کرده - کپی ۷ - عاقبت بخیر .

پیروز باز خوره ئی اویزک وه دین ئی مزدیستان ! په یزدان و
امهوسپندان کامک باز !

« اشم و هو و هشتم استی »

اشهه آوازیه پاشوم ' هست .

(بخش = ۳)

یادگار جاماسپ

« یادگار جاماسپ » یا جاماسب نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد ، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسشهایی راجع بمسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیائی و غیره از جاماسپ میکند و او پاسخ میدهد . فسمت آخر آن مربوط به موعود زرنشتی است و نویسنده در آن پیش - آمدهائی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرنشت را از زبان جاماسپ نقل میکند در اینجا دوباب آخر کتاب که شباهت تامی با پیشگوئیهای « زند و هومن یسن » دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل میکنند از روی نسخه چاپ مسینا (۱) نقل میشود . از آنجا که قطعه نامبرده نحت لفظ بفارسی جدید گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را برراجع اصل کتاب توصیه مینمائیم .

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که : این دین اویره چند سال روا (رایج - برقرار) باشد ، و پس از آن چه هنگام وزمانه رسد .

(۱) G. MessinaS .I, Ayât-kâr i Zâmâspîk, Roma, 1639 . pp .

(۲) جاماسپ بیتخش^۱ گفتش که : این دین هزار سال روا باشد . پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند ؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند ، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرازگیرند . (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند بسود خودشان باشد ؛ از ایشان روش فراوان (کردار نیکو) آزرده شود . (۴) به بیدادی به این ایرانشهر و دهبان (فرمانروایان) بارگران رسد ؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند . (۵) و همه باین (نامرئی) و نا پیدا شود ، و بس گنج و خواسته شایگان بیز بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد . و مرگ بی زمامه (ناگهانی - نابهنگام) بسیار باشد . (۶) و همه ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و ایران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا نباشد : آن ایرانی باز نا ایرانی باشد .

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند ، و درویشان خود فرخنده نباشند . و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند ، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کاین دختر باشد . (۸) و دختری که زاینده به بها بفروشد ؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدائی را از ایشان جدا کند (بگیرد) ، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستانند ، و برای بدست آوردن خواسته زور و دروغ گوید ، و زن شوی خویش را بمرگ ارزان بدهد (محکوم بمرگ کند) . (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) نا پیدا (گمنام) به پیدائی رسند و زور و گسواهی نا راست و دروغ فراخ شود . (۱۰) شب با

(۱) در جاماسپ نامه فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده . در اصل پتی اخشاء میباشد و هسینا بمعنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و بلفظ Majordome ترجمه می کند .

یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر بجان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند .

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند ، و آنرا که فرزند است بچشم خوار دارند . و بسیاری مردم به اوزدهکی (در بدری) و ییگانگی و سختی رسند . (۱۲) و اندروای (آتسفر - در هوا) آشفتهگی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نباتات) کم بیاشد و زمین از بر بشود . (۱۳) و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بیاشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بیموقع) بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد ، و ابر بر آسمان گردد .

(۱۴) و دبر را از بوشن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایسد (خود داری کند) . (۱۵) و هر کس که اورا اندک بهی (رفاه) است ، زندگیش بیمزه تر و بتر باشد ؛ و کلبه با کرده (نا تمام - خراب) خانه باشد . (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزادگان روند هر چند آزادگی به نشان مهمان باشد (ولیکن آزادگی در وجودشان یافت شود .) (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلفکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند . مهر و دوشارم (دلبسگی) ایشان به دهی (درشتی - پسی) باشد . (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند ، و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و بر مندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند - (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کار زار کنند و از یکدیگر چیز بسنایند - (۲۰) و سترگ و رزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین رادیو دارند . و کسی نیز چنانکه باید بکام خویش نرسد .

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند . گر چه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت تر باشند . (۲۲) و فسوس (دلفکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد ؛ و هر کس با اهریمن ییگانه است بخویشی او رسد . و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه

که اندر آن هنگام کنند ؛ (۲۳) تیز و زود دست بیاسخ برسند چون آبی که بدریا بتازد .

(۲۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند ؛ و هیرو خواسه (مال و منال) بدست انبران (نسا ایرانیان) و درویدان (کفار) رسد ، و همه بی دین بباشند . (۲۵) و خواسته بسیار گرد کنند و بر آنرا نخورند ، و همه بدست سرداران بی سود (فرومایه) رسد . (۲۶) و هر کس کاری کند کردار اورا دیگری نپسندد . و سخی و ابائی (کاهن - زیان) ایشان از آن برسند ، که زندگی بمزه شود و بمرگ پناه برند .

(۲۷) پس اندر رمین خراسان مرد خورد (خرد) واپیدائی (گمنامی) با بسیار مردم ، اسپ و سربیزه تیز بر خیزد و شهر به جبرگی پادشاهی (فرماورائی) خوش در آورد . (۲۸) خود میان پادشاهی نابین (نامرئی) و ناپیدا باشد . (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به سا ایرابان رسد ؛ و بساری کیش و داد و گروش بآسد ، و اوزدن (کشن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کئی خوار باشد .

(۳۰) برا این نیز گویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهروبی شهرسان گیرد ، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد . (۳۱) پس آن خداوند پیروزمند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی شینند . (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا سمگری و بیدادی بمردم ایرانشهر کنند ، و بساهیر (مال) همگان بدست ایشان رسد . و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند .

(۳۳) و اندر آن هنگام بد ، مهر و آزر (حرمت) نباشد ، ایشانرا مهر از کهنتر و کهنر از مهر پیدا نباشد ، و آنانرا همبشگی (دستیاری) نباشد .

(۳۴) ترا نیز این گویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا چون زاید بمیرد و ایناند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرنشتان نه بیند . (۳۵) و نه بیند آن

کارزار بزرگی که باید بشود ، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نیمانند .

(۳۶) ایشان مازیان با ارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور را بهوشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند) - (۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که : « من این بدو انائیه (زیان) را نابم ، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم . آب و آتش را مردم بیازارند از بس موس (آزار و شکنجه) و بیداری ایشان بدان کنند . »

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پدکفند (بر خورد کنند) اندر آن پد گفتن (تصادم) دروجی که و تینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برسد . (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت ، و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (حبوبات) میکاهد ، و اگر آن دروج بودی هر کس جریبی بکشی ۴۰۰ جریب بگیرفتی ، (۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزید ، و پس هر که جریبی بکارد ۴۰۰ اندر ابار کند . و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشت - فلزات) به بیدائی آورد .

(۴۱) پس از کوست (جانب) بیمور مردی بر خیزد که خداوندی (پادشاهی) - واهد و سپاه گوسد (جند - دلیر) آراسه دارد و شهرها به چیرگی گیرد ، و بسا خونریزی کند ، با کار بکام خویش بپاشد . (۴۲) و پس افدم (آخر) از دست دشمنان به زالمسان گریزد ، و بآن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسنه باز گردد و از آن فراز مردم ایران شهر به با امیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند ، و پناه جان خویش بگردند .

(۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پندشوارگر مردی مهر ایزد را به بیند و مهر ایزد بسی راز نهان بآن مرد گوید . (۴۴) پیغام به پندشوارگر شاه فرستد که : « این خداوندی کروکور چرا داری ؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند . »

(۴۵) بآن مرد گوید که : « من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوید (چند - جرار) و گنج و سپه سردار نیست ، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود ؟ »
 (۴۶) آن پیغامبر (فرساده) گوید که : « ییاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم . »
 او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید . (۴۷) چون گنج بدست آورد ، سپاه گوید زابل آراید و بدشمنان شود . (۴۸)
 و چون دشمنان را آگاهی رسد ، نرک و تازی و ارومی بهم آیند که . « پدشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آنمرد بسانیم ! »

(۴۹) و پس آنمرد چون آن آگاهی شنود ، با بس سپاه گوید زابل ، بمیان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه بو گشتاسپ باخویان سپید (هونهای سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی ، با پدشخوارگر شاه کوشش (سنیزه) و کار زار فراز کند . (۵۰) و به بیروی یزدان ایرانشهر ، فرّه کیان و فرّه دین مزدیسنان و فرّه پدشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کاردار اویر (بسیار) شگمی کنند و از ایشان بهر آیند ، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت .

(۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشون ، پسر شما را بفرمان دادر اورمزد از کسک دزکیان ببنگیزند . (۵۲) و برود پسر شما پشون ، با ۱۵۰ هاوشت (امت) ، که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست (فره ؟ . .) من به درفش ، تا به پارس آنجائیکه آتش و آبان نشسته اند ، (بر - قرارند) . آنجا یشت کنند . (۵۳) چون یشت سر برود ، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویسان را چنان به او سپهند (تباه کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشد .

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سر آید) و هنگام میش اندر آید . و هوشیدر زرتشتان به نموداری دین پدید آید ، و انامیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سر آید ، و رامش و شادی و خرمی بباشد .

در هودهم

(۱) گشاسپ شاه پرسید که : « پس از آنکه دستوران مینوئی (روحانی) به ایرانشهر آیند ، و آن چند اوزده (بتکده) را زنند ، (ویران کنند) و جهان را از ابادیای (آلودگی) به پاکی و بی آلاشی گردانیده باشند ، چه هنگام و زمانه رسد ؟ اندر هزاره يك یا چند خداوند دهد (پادشاه - فروانرا) باشند ؟ جهان را چگونه راینند (اداره کنند) ؟ داد دادسان اندر جهان چگونه ؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر - ماه و سوشیانس چه آئین باشد ؟

(۲) جاماسب بیتخش گمش که : « اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند ، اندر آن هنگام پتباره (آفت - و بال) کم باشد ، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسپهد ، (نباه شود) ، کار دادسان به از داد ، بلکه از هات مر (زبردستی) کند ، سال و ماه و رور کمر باسد .

(۳) چون هزاره هوشیدر بدینگونه پاصد سال سر برود ، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرنشتان بدید آید و دین را روا (رابج) کند ، و آذ و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند .

(۴) پس دیو ملکوس آید ، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند . پس ورجمکرد (حصار جم) را به اوسپهند (ویران کنند - بگشایند) و مردم ، ستور و جانور از آن ور (چنه) بیرون آیند و جهان را باز بیارایند .

(۵) پس (دیو) خشم برود و بیور اسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد .

(۶) پس اورمزد ، سروش و نیروسنگ را بفرستد که : « سام نرمان را بینگیزید ! » ایشان روند و سام را بینگیزند ، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند . سام برخیزد و بسوی ازی دهاک شود .

(۷) از دهاک که سام نریمان را ببیند ، به سام نریمان گوید که : « سام نریمان ! هر يك دوسنیم ، بیاور (یقین کن) تا من

خداوند و بسپه - سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم ! »
 (۸) سخن به نیوشد (نشود) و او گرژی بر سر آن دروند زند .
 آن دروند به سام گوید که : « مرا مزن ! سو خداوند و من
 سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم ؟ » و سام سخن
 آن دروند را نشنود و گرژی دیگر بر سر آن دروند زند و او
 بمیرد .

(۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید . سوشیانس به همپرسه
 (مشورت) اورمزد رود ، دین پذیرد و بجهان روا کند . (۱۰)
 پس نیروسنگ و سروش بروند کیخسرو شیواشان ، نوس نوذران
 و گمو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ،
 اهریمن را از دامن (آفریدگان) باز داوند ، مردمان گیتی هم -
 منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد
 هیچش کار نباشد . پس دیو آر به اهریمن در آید (هرزه درائی
 کند) که . « تو به دامن (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری
 نتوانی کرد ! » (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورپ آید « مراخورش
 باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت ! »
 نشنود . (۱۳) اهریمن رو اهریمن به آز (دیو آز) درآید که :
 « برو ، تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و
 دام من بخور ! » دیو آز برود و همه دام و دهش اهریمن را
 بخورد (تم == بیرگی ؟ .) سپس گوید که : « سیر شدم ! »
 پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند .

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند : نزدیست
 (ابتدا) زندگان انوشه ، پس مردگان آورد . چون یزش به
 هاون گاه کند همه مردمان برخیزند ؛ چون یزش به رپتون گاه
 کند مردمان زنده شوند ، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان
 همه درست و بی دروش (رنج) باشند . (۱۵) چون یزش به
 اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پسانزده
 ساله باشند ؛ چون یزش به اوشهن گاه کند شهرپور همه کوه ها

(۱) « بدانکه شانده روز پنج گاه است چنانکه از ششدهانکه روز سه دانکه
 گاه هاون باشد و یک دانکه و نیم گاه رپیتون و یکدانکه و نیم گاه اوزرن باشد

به جهان بناود ، ایوشوست (فلزات) بهمه جهان باز ایسند و همه مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویژه و روشن و پاك شوند ، چونانکه خورشید بروشنی .

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند ؛ پس دام اویژه (خالص) باشد ، مردمان جاودانه ، انوشه و بیمرگ و بی زرمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند . آنانرا چنان باشد که بکام خواهند .
و رجعت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش .

دنباله نخستین

(۱) گشتاسب شاه پرسید که : « سیج (بلا) گران چند بار ، ساز چند بار و برف سیاه چند بار ، تکرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد ؟ »

(۲) جاماسپ میتخس گفتش که : سیج گران سه بار باشد : یکی بهرمانروائی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد .

(۳) نیاز چهار بار باشد : یکی بهرمانروائی به افراسیاب تورانی ، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگران و یکی بسر رفتن هزاره زرتشتان باشد .

(۴) گزند گران سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی بخداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان .

(۵) برف سیاه و تکرگ سرخ سه بار باشد : یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد .

(۶) کارزار بزرگ سه بار باشد : یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد ، و یکی به آن شما باخیون سپید که دین را جادو کرد ، که او را ارجاسپ خوانند

و از شب سه دانگ او برونم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهن باشد ، روایات فارسی هر مزد یار فرامرز بمبئی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز مند هشن در ۲۵ بند ۱۰ - ۹ متون پهلوی ترجمه و ست. E. W. West. دیده شود .

و یکی در سر هزاره زرتشان باشد که بهم آیند سرك و تاري و ارومی چون با آن دهد ستزند .

دنباله دوم

- (۱) گشناسپ شاه از جاماسپ پرسید که : به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) نشان چه نماید ؟
- (۲) جاماسپ بیتخش گفتش که : گاه هوشیدر که پدید آید ، این چند نشان بجهان پدیدار گردد .
- (۳) یکی اینکه شب روشنتر باشد .
- (۴) دوم اینکه همورنگ (بات النعس) گاه بهلد (مهر خود را تغییر دهد) و بسوی خراسان گردد .
- (۵) سوم اینکه در آمد مردمان یکی از دیگری بیستر باشد .
- (۶) چهارم ایسکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند ، رودتر و پیستر (بمقصود) رسند .
- (۷) پنجم اینکه مردمان خوار فرمانروا بر و چاکسر باشند .
- (۸) ششم اینکه بران را یکی بیش باشد .
- (۹) هفتم اینکه دروج آر سهمناکتر باشد .
- (۱۰) هشتم اینکه سد افسون که اندر آن زمانه کنند دوست - تر (؟) دارد .
- (۱۱) نهم اینکه خرفستران ماسد : پلنگ و گرگ چهار زنگ (چاربا) رازیان بیش باشد .
- (۱۲) دهم اینکه بد آگاهان بر دین دسوران وسوس (مسخره) بیش کنند .
- (۱۳) یازدهم اینکه آرادین دسوران روا باسد ، بایشان زور و ناراستی گران گویند .
- (۱۴) دوازدهم اینکه هامین (نابستان) و زمسمان گزیدن (تشخیص دادن) شاید .
- (۱۵) سیزدهم اینکه دوسارم (دلبستگی) بسبار به کهر ، دهی (درشتی) باشد .
- (۱۶) چهاردهم اینکه کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زایند بنر و نیر و ماننز (زیرک تر - زرنک تر) باشند و نبز بزودی بمرگ رسند .

(۱۷) پانزدهم اینکه آزمون (محرمین) به بی آرمی و دروجی و داوری دروغ (فتوی دروغ) و زور گواهی پیش کنند .
مرگ و زمان بزرگ شتاب همان (سارگان) بهمه کشور رسد .
(۱۸) پس دستور جهان بیاید و پیغامبر زند فرازمرزد (دو باره تصفه کند) .

(۱۹) شانزدهم اینکه دوور (دریاچه) هست به سگستان (سیسان) بگشاید و زره (دروازه) شهرسنان را آب ببرد و همه سگستان بر آب باشد .

زراتشت نامه

« زراتشت نامه » تألیف زرتشت بهرام بن یژدو ، در سنه ۶۴۷ زردگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است . نویسنده پس از شرح احوال زرتشت ، در آخر کتاب با گهان پیسگوئیهای زرتشت را چنانکه در « بهمن یشت » آمده است ضمیمه میکند . این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب « دبستان المذاهب » به نبرگردانیده شده و ضمناً مؤلف ابایی از بهرام یژدو نقل میکند . در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزبرگ دانشمند روسی ، زراتشت نامه را به همراهی فطعه دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمه فرانسه و بادداشتهای گرانبهای در شهر پترزبورگ چاپ رسانیده است . در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد .

۷۵ ای مرگی خواستن زراتشت

۱۲۷۶	نکو بنسو این فضا ارجمند	ر گهار آن مؤبد هوشمند
	بیاورده از زند و وستا بدر	ر گهار دادار پیرو رگر
	نبشمن من این را بلفظ دری	که با باشد آسان چو تو بنگری
	چنین گفت زرتشت پاکبزه رای	بهنگام پرسش به پیش خدای
۱۲۸۰	بدانکه که با بهمن امشاسفند	روان شد سوی آسمان بلند
	که بر من در مرگ را بسته کن	دل بد سگالان من خسته کن

(1) F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre, St. Petersburg 1904.

ر راه کزی هیچ نارند یاد
 که ای دین پذیرفته و پر هنر
 بخواهی ز من مرگ بار دگر
 بنالید در پش دادار خویش
 یکی چیز مانسده انگیب
 بگو آنچه بینی بما در بدر
 بدیدش جهانرا و هرچه درو
 بدید او همه بودنی بی حجاب
 ز اندیشه هرکسی زشت و نفز
 بدید آن نکو سیرت نیکنام
 زموی وز رنگ وز چون وز چند
 بدید آن جوانمرد مرخنده بخت
 بهرمان یزدان نه افزون نه کاست
 همان دوزخ تنک و تاریک و زشت
 که در خواب بیند دوگیتی چنین
 بهرمان دادار هردو سرای
 نگر تا چه دیدی بمن بر شمار
 بداند آسمان و زمین
 روانها بدوزخ میان وبال
 بر اهرمن گفت بایست عذر
 شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم بجایی که بد مهترین
 ولیکن ز فرزند درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزند همواره دل شادکام
 دل و جانم از مهر او شادگشت
 که هر جایگاهی ازو سایه رفت
 سه دیگر برنج و ز در یتیم
 و پنجم ز اذیر بودش بروی
 چو هفتم از او بود آهن گمخت
 که : ای مرد با هوش و عقل و هنر

که تا مردم دین بماند شاد
 بدو گفت دادار پیروزگر
 در مرگت بر تو بینم اگر
 فرو ماند زرتشت در کار خویش
 ۱۲۸۵ بدادش خدای جهان آفرین
 به زرتشت گفتا که : یک فطره خور
 چو شد خورده آن ، مرد دینی ازو
 چنان چون کسی خفته بیند بخواب
 ۱۲۹۰ بدید از بن مردمان خون و مغز
 ر گفتار و کردار هریک تمام
 بدانست چند است برگوسفند
 همان برگ و بیج و گیاه و درخت
 که چندست و چونست و هریک کجاست
 بدیدش دگر باره روی بهشت
 ۱۲۹۵ گمانی چنان آمد از مرد دین
 چو باز آمدش هوش در تن بجای
 بدو گفت یزدان که : ای خوب کار
 چنین گفت پس مرد پاکیزه دین
 ۱۳۰۰ که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر
 بدیدم بسی خلق بی سیم و زر
 به خشنودی آنچه دیدش ز رب
 روان ورا در بهشت برین
 ۱۳۰۵ بسی را بدیدم توانگر بمال
 چو دیدم که منزلگهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم رواش میان بهشت
 بدیدم درختی برو شاخ هفت
 ۱۳۱۰ یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز روئین همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر

نهاده جهانست پیشت وراخ
 ز نيك و بد گردش آسمان
 بود آنكه زى ما رسیدی همی
 رسایی يكايك بدان آنچه
 پذیرد ز تو پاك و پاکیزه دین
 کنندش بزیر زمین ناپدید
 نهانی کنندش همه کار بد
 چو بید غریوان شود اهرمن
 هم از آب و هم آس و باد و خاك
 بود پادشاهی اشكاییان
 ازین پاك دیناس نفیرین بود
 بگیمی پراکده و بار و مار
 بود وقت آن شاه نارنگ و بوی
 بود پور ساسان ر من بادگیر
 رها بد بهانرا هم از درد سر
 کند تازه این رسم و آیین به
 ازیرا که برهانش بر دین گواست
 گدازید بر سینه اش مس و روی
 از آن پس که فوت بیاید ز من
 بود پادشاهی که بهرام نام
 وزو خلق عالم برامش بود
 رگیتی بود کار او با نظام
 بود اهرمن زین قبل سوگوار
 بنالد بهر وقت چون زیر و بم
 که دیدی برو بر پندیده دار
 که گردد جهانی ز عدلش جوان
 بیاید ولیکن نیاید ظفر
 ز نیرنگ داشته هر چاره
 گریزاش گیرد زمانه به چنگ
 که بد کن به پیچد خود از کار خویش

درختی که دیدی تو با هفت شاخ
 بود هفت ره شورش اندر جهان
 پس آن شاخ زرین که دیدی همی
 ز من دین پذیری و پیغام من
 بود شاخ سیم آنکه شاه زمین
 شکسته شود جرم دیو پلید
 تن خود چو بینند بی کالبد
 ای کالبد لشکر خویش
 به پرهیز دارند در دین پاك
 ز شاخ بر بجن که دیدی عیان
 کسی کو بدانکه به بهدین بود
 شوند آن گوان تا به بس روزگار
 ز شاخی که روین بخواسد اوی
 کجا نام آن شاه هست اردشیر
 جهانرا بساراید او سر بسر
 دگر باره آراید این دین به
 پذیرد همه کس از او دین راست
 بیند همه خلق آن راز اوی
 ابی آنکه آیدش رنجی بتن
 به پنجم که دیدی تو از زیر فام
 که معروف بهرام نامش بود
 زمینو بود رامس و شاد کام
 چو مردم بگیتی بود شادخوار
 بدوزخ بماد از آن درد و غم
 ششم شاخ پولاد ای هوشیار
 که آن هست هنگام نوشیروان
 بهنگام او مزدك بد گهر
 بود دین به را چو پتیاره
 چو بر مردم دین کند کار ننگ
 بدانرا رها کن بگردار خویش

۵۸ دور آهن گمخت

بهفتم از آن شاخ آهن گمیخت ز گیتی بدانکه بیاید گریخت

- ۱۳۴۵ هزاره سر آید ز ایران زمین
بود پادشاهی آن دیو کین
سیه جامه دارند درویش و تنگ
هر آنکس که زاید بهنگام او
نیایی در آن مردمان يك هنر
- ۱۳۵۰ نه نان و نمک را بود حرمی
مر آنرا که باشد دلش دین پزوه
نه بینی در آن قوم رای و مراد
نه با دین پرستان بود زور و تاب
که با اصل پاکست با دین پاک
- ۱۳۵۵ کسی کو بد آیین بود بیگمان
همه کار او نیک و بازار تبز
گرفته همه روی گیتی نسا
در آمیخته جمله با یکدگر
بساکام هر جا که پی بر نهند
- ۱۳۶۰ جز آز و نیاز و بجز خشم و کین
بجز راه دوزخ نورزند هیچ
کسی را که باشد بدین در هوا
ندارند آزر و مقدار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود
- ۱۳۶۵ یزشهای بد مرد باشد روا
بود پر خلل کار آتشکده
نیابند هیزم نیابند بوی
نه تیمار داری نه انده خوری
بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
- ۱۳۷۰ ردانی که در بوم ایران بوند
بود جفت آن قوم بی اصل و بن
همان پور آزادگان و ردان
بخدمت شب و روز بسته کمر
چو باشند بی دین و بی زینهار
- ۱۳۷۵ ز ایران زمین و ز نام آوران
به بیداد کوشند یکبارگی
- دگرگون بود کار و شکل همین
که دین بهی را زند بر زمین
جهان کرده از خویش بی نام و تنگ
بود بتری در سر انجام او
مگر کینه و فتنه و شور و شر
- نه پیران شانرا بود حشمتی
ز دین دشمنان جانش آید ستوه
نیاشد بگفتارشان اعتماد
نه با نیک مردان بود قدر و آب
همه نام او بفکنندش بخاک
- دروغ و محالش بود بر زبان
جهایی درافکنده در رستخیز
بداربدش از خوردنهای جدا
وزین کار کس را نباشد خبر
چو باشد نسا زو چگونه جهند
- نه بینی تو با خلق روی زمین
نه بینی کسی کو بود دین بسیج
بود سال و مه کار او بی نوا
بود پر خلل روز و شب کار او
همان مرد دیندار کهنتر شود
- چو شد کار و کردارشان بی نوا
صد آتش بیک جای باز آمده
ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
نه پیدا مرآن بی سرانرا سری
بر آرند آن قوم ناپاک دین
- فرمان ایشان گروگان بوند
بسی دخت آزاده و پاک تن
بمانده غریوان بدست بدان
به پیش چنان قوم بیدادگر
ز پیمان شکستن ندارند عار
- فند پادشاهی بید گوهرا
نراندند جز بر جفا بارگی

همه زرق دارند گفتار اوی
 که جز سوی کژی نباشدش راه
 بود هر زمان کار او خوبتر
 که تا زان دروغش فزاید فروغ
 نه راه دیانت به آیین دین
 شود کار عالم بشکل دگر
 که باران نبارد بهنگام آن
 بریزد بسی برگ و بار درخت
 درآید بهر کار در تاسها
 پدید آیدش رودها را کمی
 بود جملگی کارها را گزند
 بود قوت مردمان سست و بد
 نماند هنر در بن گاو کار
 بود با نهیب و گریزد نهان
 تن او کند مرگ را آرزوی
 دگرگونه گردد همه رسم و داد
 نه جشن و نه رامش نه فروردگان
 نیاید ازو یشتنی مرد هیچ
 بشیمان شد ارگفت خود بازگشت
 که بر رسم جد دین روند آزمان
 که آواره گردید از خان و مان
 بود ننگدل مردم و دست تنگ
 برون افکند گنجهای نهان
 ز صد يك نه بینی که دارد خرد
 برآید سپاهی بایران زمین
 ابا بندگان اوقند ناج و نخت
 مر آنرا بزیر زمین گسترند
 همی نایدش شرم کردار خویش
 شود چیره بر مردمان مرگ و آژ
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 بگو تا بگویند با بخردان
 بورزند کرفه در ایام خویش

۱۳۸۰ چو باشد کسی بی بدو راستگوی
 کسی را بود نزدشان قدر و جاه
 بدانکه هر آنکس که باشد بتر
 گواهی دهندش همه بر دروغ
 ندارند شرم از گناه چنین
 بدانکه که آید هزاره بسر
 برآید بسی ابر بر آسمان
 ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
 ۱۳۸۵ ز چشمه بکاهد همه آبها
 چو باران کم آید همی برزمی
 بسی کم شود گاو با گوسفند
 شود خورد بر مرد را کالبد
 بکاهد تگ اسب و زور سوار
 ۱۳۹۰ کسی را که کستی بود بر میان
 ز بس رنج و سختی که آید بروی
 یزشهای یزدان ندارند یاد
 به نوروز داند و نه مهرگان
 کسی کو کند خود یزشتی پیچ
 ۱۳۹۵ ز بهر روان هر که فرمود یشت
 بسی مرد بهدین پاکیزه جان
 بسی نامداران و آزادگان
 درویشی و رنج و از نام و ننگ
 سفندارمند برکشاید دهان
 ۱۴۰۰ نه مردم در آن روزگاران بد
 ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
 چو برگردد از مهتران تخت و بخت
 بسی نعمت و مال گرد آورند
 که کار باشند از کار خویش
 ۱۴۰۵ ز سختی و سنگی و رنج و نیاز
 پس آنکه چنین گفت پروردگار
 که این حال با مؤبدان و ردان
 بدانند هر کس سرانجام خویش

بمینو بود رامش بیسکران
روانت ییابد از آن رنج گنج
ز ناز تن آید روان درگداز
همان پیش آید کزاید بری
ر بد کارکی گفت کس نام نیک
ز یزدان دارنده بی نیاز
چه آید ز بد مرد دین را بسر
و یا بند کستی بود بر میان
روان در عذاب و تن اندرستوه
چگونه بخوانند وستا و زند

۵۹ آگاه کردن زراشت را در آخر هزاره

بزرشت پاکیزه و پاک دین
در آن روزگار بد و بی نظام
بایستد بجای دوازده هماغست
چنان چون همدین بوقت دگر
همی جای وندید وهادخت دان
غم و رنجشان بی کناره بود
همانسا بدانکه بود آهین
بهنگام ضحاک و اوراسیاب
هم از نعمت و مال درویشتر
ز بهدین نمایند کسی بسا هنر
بسم ستورانش ویران کنند
وز آن جایگه دین وشاهی برند
هم آواره گردند از خان ومان
ز نیک و بد و از نشیب و فراز
چو بادبست نیک و بد آن جهان

۶۰ پرسیدن زراشت دگر بار از یزدان

ز هر مزد دادر پیروزگر
بود دین به را کسی خواستار
کند هیچکس یاری دین به
چگونه شود دین ناپاک پست
چگونه شود کار ایشان بساز

بگیتی چو بیند رنج گران
چو فرسوده داری نت را برنج
چو آسوده داری تنت را بناز
حقیقت چنان دان ترا آن سری
ر نیکی بیابی سرانجام نیک
دگر باره زرتشت پرسید از
کزان روزگار بد پر خطر
کسی را که وستا بود بر زبان
چگونه گذارند با آن گروه
درون را به برسم چگونه یزند

۱۴۱۰

۱۴۱۵

۱۴۲۰

۱۴۲۵

۱۴۳۰

۱۴۳۵

پرسید زرتشت بار دگر
که از بعد این محنت روزگار
شود تازه این رسم و آئین به
سیه جامه را کی نماید شکست
در آن عمر کوتاه و رنج دراز

که بی کار گرفته ز دنیا شود
 ازین حال کن بندگانرا خبر
 دل از انده و رنج بریان شدست
 که ای مرد دیندار انده مدار
 نماند بکس بر دو گونه ستم
 بعینو چنان دان که مفهوم گشت
 که کس دین به را بود خواستار
 دگرگون شود ساز و آیین و راه
 از آن ترك بی رحمت تنگ چشم
 بدانندیش و بد فعل و ناپاك و شوم
 يكايك بگردار دیو لعین
 پدید آید از چند گونه نشان
 شود چون شب داج تاریك و تار
 همان آب روشن شود نیره فام
 که ویرانی آرد بهر شهر و مرز
 فزونی بود رنج و درد و گداز
 و ناهید را باز ریر افگند
 درافتند درهم چو باد سموم
 برانگیخته شر و شور و شعب
 ز کشته بهر مرز بر کوه کوه
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
 ز ترك و ز تازی و رومی سپاه
 برند اندر آن روزگار بر
 مر آرا بدشوارگر آورند
 به چیچست گرماب مردان دین
 نماند کسی در پندشوارگر
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 از آن پس که نالید پش خدای
 بیفتند باری بگرم و گداز
 ندارند دیوان خود را سیاه
 کجا مرگ با زندگانی یکیست
 چگونه برآید بدانرا هلاك

سرانجام ایشان چگونه بود
 ایسا آفریننده دادگر
 ۱۴۰۰ که جانم ز تیمارگریان شدست
 بدو گفتم دادار پروردگار
 که کس جاودانه نماند بغم
 بگیتی هر آنکس که محروم گشت
 ۱۴۴۵ دگر آنچه پرسیدی از روزگار
 چو آید بگیتی نشان سیاه
 برآید همه کامه دیو خشم
 بدانکه باید سداهی ز روم
 ابا جامه سرخ و با سرخ زین
 چو هسگام ایشان بود درجهان
 ۱۴۵۰ زمین خراسان ز نم و بخار
 شود عالم از باد تاریك فام
 بسی اوفتند در زمین بوم و برز
 شود چیره بر خلق آرز و نیاز
 ۱۴۵۵ بدان وقت هر مزد نیرو کند
 برآیند با یکدگر ترك و روم
 همیدون بیایند قوم عرب
 تلی کشمه گردد ز هردو گروه
 ز بس گونه گونه درفشان درفش
 ۱۴۶۰ شود مرز ایران سراسر تپاه
 همه آذران زی پندشوارگر
 بدشواری از جایکه برگردند
 بیسارند آذرگشسپ گزین
 نشینند در غار و کوه و کمر
 ۱۴۶۵ نیارد پدر یاد فرزندان خویش
 چنین گفتم زرتشت پاکیزه رای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 نورزند بیهوده باری گناه
 ز کوتاهی عمرشان باك نیست
 ۱۴۷۰ دگر باره گفتم ای خداوند پاك

به بینند از اول نشان ضرر
 کجا بشکند تیز بازارشان
 بزرگشت پیغمبر روزگار
 چو آید بوقت و بهنگام گاه
 بدین وقت اندر که گفتم ترا
 پذیردش دین و ره راستان
 ز تخم کیان اندر آن وقت کین
 نهاده بر آن پور بهرام نام
 ز شاهان گیتی باصل و نسب
 بیابد ز گیتی بسی نام و کام
 ستاره مرو بارد از آسمان
 بهنگام آبان مه و روز باد
 ابا لشکر گشن بسیار مر
 بیاید مراد دل از دشمنان
 کند روی کشور زهرسو نگاه
 شه نامور سوی ایران زمین
 شود شاد از دیدنش مستمند
 و ناهید را زیر خویش آورد
 یکی مرد دین در پذیرخواستار
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 وز آنجا بیاری ایران شود
 بسی خسته و کشته در کارزار
 ز دیو سیه پوش و گرگ دو رنگ
 بسی کشته کردند مردان نام
 بجای طرب رنج و ماتم شود
 ابا خصم ایران شود کینه ساز
 برآردش دشمن ز قمر سمک
 برآرد از آن بدوعلان دمار
 کجا زن بیاید ز خانه هزار
 ز بی مردی ایشان شده مرد جوی
 تعجب بمانند در وی نگاه
 بدان تا بجویند درمان درد

چو آید برایشان زمانه بسر
 چگونه بود آخر کارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار
 برآید نشان از خراسان سیاه
 که گردد هشیدر ز مادر جدا
 چو سی ساله باشد مرآن کاردان
 یکی شاه باشد بهند و بجین
 مر او را یکی پور شایسته کام
 همانند باشد مر او را لقب
 گروهیش شاپور خوانند نام
 نشان آنکه چون آید اندر جهان
 زمانه دهد باب او را بباد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 بهر سو بعالم شود تازیان
 کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 بسی لشکرآرد ز هند و زچین
 دروشان بسیار چینی برند
 وزان پس چو هر مزد بالا کند
 بدایگاه بینی که بندد کمر
 ز پارس و خراسان و از سیستان
 سه گوبه درفش درفشان بود
 شود لشکر دیو نا پایدار
 ز کسی دوال و ز روم و فرنگ
 بایران نباشد سه جنگ تمام
 همه پارس و شیراز پرغم شود
 بیاید پس آنکه شه سرفراز
 چو دانسه باشد ز کار فلک
 به نیروی دادار پیروزگار
 چنان گردد احوال آن روزگار
 بگردند هرسو بیازار و کوی
 هر آنکه که بینند مردی براه
 ز بی مردی آیند نزدیک مرد

۱۴۷۵

۱۴۸۰

۱۴۸۵

۱۴۹۰

۱۴۹۵

۱۵۰۰

۱۵۰۵

زمانشان چو آید حقیقت بسر
که آید بیک شب بدو باد سرد
فرستم سوی کنگدز آگهی
کمر بند از بهر شاهی و دین

۱۵۱۰

پشوتن بیاید به نیروی من
ابا وی سه پنجاه مرد هم
شود اهرمن جنگ را چاره گر
از اهریمنان لشکر بیکران

۱۵۱۵

چو آوازه دواخت و وسنا و زند
دوارند دیوان ز ایران زمین
بباید پس آن شاه فرخنده نام
بگیرد سر تخت و تاج شهان

۱۵۲۰

شیند ابا مؤبد مؤبدان
همه آذران زود باز آورند
نشانند چون شاه بر گاه خویش
ز عالم ببرند تخم بدان
پشوتن کند آفرین بی شمار
شود سوی شاهی و ایوان خویش

بود چون درختی پر از برگ و بر
شود برگ و بارش چو از باد گردد
بزد پشوتن سروش بهی
پس آنکه بیاید بایران زمین
جهانرا بشوید ر بدگوی من
پس آنکه کند یشت مزدان تمام
ابا نره دیوان پر خاشاکر
بیایند نزد پشوتن دمان
از آن مؤبدان و ردان بشنوند
سراسیمه گردند مانده حزین
که بهرام خواند ورا خاص و عام
جهان را رهاند از آن گمراهان
به پیش اندرش بخردان و ردان
برو بر بسی وقف ساز آورند
شود گرگ درنده مانند میش
نشینند با کام دل بخردان
بر آن ملک و هم رعیت شهریار
چو یابد همه کام و فرمان خویش
.....

((بخش = §))

حواشی و ملحقات

۱ - در نهمین صفحه ۱۹ بند ۱۱ - مجلسی از کتاب جامع الاخبار از قول عبدالله انصاری میآورد : > . . آنحضرت فرمود که : بشنوید بدوستیکه من الان خبر میدهم بشما چیزهایی را که بعد از آن شد نیست ، پس برسانید اینها را کسانی که از شما ها در اینجا حاضرند بکسانیکه از اینجا غایبند . بعد از آن آنحضرت گریست بطوریکه بسبب گریه او همه حضار گریستند ، و قبیله از گریه فارغ گردید و ساکت شد فرمود که : بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا بصد و چهل سال بعد از این برگی است که در آن خار نباشد بعد از آن تا دویست سال خار و برک هر دو میباشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت میباشد و گاه مشقت . بعد از آن خار میباشد بدون برک ، یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت . <

ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحار الانوار

مجلسی چاپ تهران ۱۳۵۶ ص ۲۲۷

۲ - در دوم ص ۲۱ بند ۳ - > امیر المؤمنین ع خبر داد که حبیبش رسول خدا ص با وی عهد و پیمان نموده که خبر بدهد چیزهایی را که بعد از آنروز واقع شد نیست مگر بآنمه که از عترت اویند . <

ترجمه فارسی جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۳

۳ - در سوم ص ۲۳ بند ۷ > ۹ - آنگاه خداوند دست خود را دواز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند بمن گفت اینك كلام خود را در دهان تو نهادم . <

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۴ - در سوم ص ۲۳ بند ۱۴ > ۱۱ - پس كلام خداوند بر من نازل شده گفت ای ارمیا چه میبینی گهم شاخه از درخت بادام میبینم . <

کتاب ارمیاء نبی باب اول

۵ - در سوم ص ۲۴ بند ۱۸ > (۱) این نیز در دین پهداست که زراتشت اسفنتمان یکباره نزدیک اورمزد گفت ای دادار وه افزونی مرا چنان کن که نمیرم نا این دین پیوسنه در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی سحت عظیم بزرگ باشد . (۲) ایزد تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنها را تور بر اتروش خوانند و او را هوش بدست تو است و برا بدست اوی و اگر تو تا رستاخیز زنده باسی او نیز زنده باشد ، پس فیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنم مردم بی او مید باشند و بکار و کرفه تخشش نکنند و دین ضعیف شود . (۳) پس خرد هروسپ آگاه یکساعت بزرا نشت داد . (۴) زراتشت به بهشت و دوزخ بگردید و هر چه خواست تا رستاخیز همه بدید . (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاد دیده (۶) روان کسانی دید در دوخ که ایشان را درین جهان فرزند نبود و روان ایشان در دوزخ سوگوار و درمانده و دژم دید . (۷) پس ایزد تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر مییابد که اهوشی که بهمه من تا رستاخیز پیوند بماند . (۸) مرا استنچین بهتر مییابد و اهوشی نمییابد و نمیخواهم . <

صد در بند هشت - ۳۶ صفحه ۱۰۷ - ۱۰۶

۶ - در سوم ص ۲۴ بند ۲۰ > ۲۵ - اینك شما را پیش خبر دارم . <

انجیل متی باب بیست و چهارم

۷ - در سوم ص ۲۴ بند ۲۳ > ۷ - و در آسمان جنك

شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند. . . . ۹ - و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که با ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند. <

مکاشفه یوحنا رسول باب دوازدهم

« ۴۱ - پس اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان اومیا شده است. . . (۴۶) و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی. >

انجیل متی باب بیست و پنجم

۸ - در چهارم ص ۲۷ بند ۴ ✠ ۱ : > . و بیدق های سیاه از سمت خراسان رو میآورد و یمانی خروج مینماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر های شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند و ستاره دم - دار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کمان خم میشود حتی نزدیک مییابد که دو طرف آن بهمدیگر برسند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن بهمه طرف منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یاهوت روز در هوا باقی مییابد. . . و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت بر افراشته بهم میافند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کده بخراسان داخل میشوند. . و در بغداد مرک ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع میشود و ملخ طاهر میگردد. . >

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۲۲

۹ - در چهارم ص ۲۷ بند ۴ ✠ ۲ : > ۲۲ - خداوند چنین میگوید : ایک قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند بر خاست ۲۳ - و کمان و نیزه خواهند گرفت ، ایشان مردان ستمکیش میباشند که ترحم ندارند. و باواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد تو ای دختر صهبون صف آرائی خواهند کرد..

(۲۸) همه ایشان سخت متمرد شده‌اند و برای نمایی کردن گردش می‌کنند . برنج و آهن میباشند . . (۳۰) نقره ترك شده نامیده میشوند زیرا خداوند ایشان را ترك کرده است . »

کتاب ارمیاء نبی باب ششم

۱۰ - در چهارم ص ۲۸ بند ۱۴ > . . در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت به‌همدیگر کردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی ام-وال بعضی دیگر را غارت مینمایند بزرگ و کوچک رحم نمیکنند و کوچکان بزرگان را بجا نمیآورند پس در آنحال بر میانیگزاند خدا کسی را که قلعه‌های ضلالت و دل‌های قفل شده را میگشاید . . »

ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی ص ۲۹

برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده : « . . در وقتیکه اخبار نایاب شدند و اشرار وسعت بهم رسانیدند و هدیرات الهی را تکذب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند . . . و سخنان خلاق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها در وفی می شود که ساره دمدار که ع-رب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آنحال باران منعطف میشود و انهار را میخشکاند و روزگار ها مختلف گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران میباشد . . »

ترجمه بحار الانوار ص ۵۴

۱۱ - در چهارم ص ۲۸ بند ۱۵ « ۱۰ - و در آنزمان بسیاری لعزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱ - و سائر انبیاء کذب ظاهر شده بسیاری را همراه کنند ۱۲ - و بجهة افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد . »

انجیل متی باب ۲۴

روایت ازطالقانی : « . . . وقتیکه خلاق نماز را می‌میرانند یعنی آنرا بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحست برای عبادت بجا نیآوردند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدین فروختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای

نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد . . و جور و ستم را فخر دانستند و امرا فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانی که کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت بایشان خیانت نمودند . . . و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید . . و خواهشهای خلاق با همدیگر مختلف شدند و عهد ها و میثاقها شکسته گردیدند و بلائی که وعده شده بود نزدیک گردید و زبان از راه حرص و طمع دنیا باشوهر های خودشان در تجارت شریک گردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلاق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و اراذل قوم برایشان رئیس شدند . . و دروغگو را صدیق نمودند و خائن امین شمرده گردید . . و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیده شود شهادت کند و شاهد دیگر ملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ . و مسائل دینی برای غرض فاسد یاد گرفته شد . . و پوست گوسفند را بردل های گرگان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دلهایشان گمیده تراست از مردارها و تلخ تراست از صبر . . . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۱۲-۲۱۳

۱۲ - در چهارم ۱۸ ص ۲۸ روایت ابن عقده : « صادق فرمود که پیش از قیام قائم ۴ ناچار است از قحطی که خلاق در آن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها . . »

جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۲۶

۱۳ - در چهارم بند ۲۹ ص ۲۸ وصایای رستم به برادر خود (شاهنامه)

بایران خو گردد عرب جیره دست	شود بی بها مرد یزدان پرست
بر نچد کسی دیگری برخورد	بداد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
بد اندیش گردد پدر بر یسر	پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید بکار
بگیتی نماند کسی را و فسا	روان و زبان ها شود پر جفا

از ایران و از ترك و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان نه دهقان نه ترك و نه تازی بود سخنها بکـردار بازی بود همه گنجها زیر دامن نهند بمیرند و کوشش بدشمن دهند

۱۴ - در چهارم بند ۲۰ روایت از محمد بن یحیی : « ... و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند - و خلاق را دیدی که بشهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد میکنند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده میباشد و احکام دین را دیدی که با رزی و خواهش نفس اسنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید . . . دیدیکه حکام اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگیرند . . . و مردم را دیدی که محارم خود را وطی میکنند . . . و دیدیکه سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردید . . . و مرد شریف و محترمی را دیدیکه او را ذلیل میکند کسیکه آنمرد شریف از تسلط او میترسد . و دیدیکه بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدیکه شنیدن قرائت قرآن بر خلاق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل برایشان سهل و آسان . . . و دیدیکه راستگوترین خلاق در نزد ایشان دروغگو و افتراکننده است و دیدیکه سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود . . . و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که بآن مالک شده هیچ زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفنهایش فروخته میشود . . . و مرد را دیدی که به نماز گاه خود میرود ، بر میگردد و حال آنکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصبی است و دیدی که دلهای خلاق را قساوت گرفته و چشمهایشان خشکیده . . . و مردار را دیدی که آشکار شد و خلاق بآن رغبت بهم رسانیده . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۲۴۵ - ۲۴۶

۱۵ - در چهارم بند ۳۱ ص ۳۱ روایت محمد بن یحیی : « .. و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین - مانند طلب دنیا و جاه یاد بگیرد . و دیدی که عقوق پدر و مادر

آشکار گردیده و دیدیکه بایشان اِهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلائق شده‌اند . و دیدی که خلائق در ترك نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترك كردن دینداری که با اینهاست همه برابر شده‌اند و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شده‌اند یا اینکه صاحب نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد . . . »

بحارالانوار ص ۲۳۶

۱۶ - در چهارم بند ۳۶ - ۳۷ ص ۳۱ > . . . > در وقتیکه علم برداشته شود و چهل ظاهر گردد . . . فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعراء بسیار شدند . . . و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی زمین فرو رفتن واقع میشود . >

بحارالانوار ص ۲۵

روایت از شیخ صدون : > فقهای ایشان بدترین فقهای زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان برمیگردد . >

بحارالانوار ص ۲۱۱

روایت مؤلف : > عرض کردم یا بن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد ؟ فرمود : در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت به تزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خلائق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل انگارند و ازبدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود . . . >

بحارالانوار ص ۲۱۲

۱۷ - در چهارم بند ۴۶ ص ۳۲ > حضرت امام جعفر صادق به محمد بن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد

عرض کرد : چیست آن علامات ؟ فرمود که : پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان میکنم بترس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان و جوع بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع و نقص جانها یعنی مردن بوبا و طاعون و امثال آن و نقص از ثمرات یعنی کمی ربیع و زراعتها بی برکتی میوه ها و بشارت ده صابران را به تعجیل و خروج قائم . »

مظاهرالانوار چاپ تبریز ۱۳۸۰ ص ۴۲۵

۱۸ - در بند ۴۹ صفحه ۳۳ > ۰۰ و با علی سیف قاطعی است که خداوند برای اوروم و چین و ترك و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را فتح میفرماید . . قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید و ترلز و فتنه و بلائی که بمردم میرسد . . و تشتت و تفرقه در دین ایشان و تغییر در حالشان تا بآن حد که تما کننده در هر صبح و شام تسای مرك کند از بس مراسم درددگی و شرارت خلق بزرگ بیند . »

(از حدیثی که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت کرده .) کتاب

الفرائد ص ۴۹۰

۱۹ - در چهارم بند ۵۷ ص ۳۴ > حیر بن روح روایت کرده که گفتم بابی سید حذری که هر سالی که بر ما میگذرد بدر از سال سابق است و هر که بر ما امیر میشود از امیر سابق بدتر است . ابوسعید گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و بعلاوه آن میگفت که بهمین خرابی خواهد بود و تزايد خواهد یافت تا زمین مملو شود از ظلم بنحویکه نتوانند مسلمان نام خدا را یاد کنند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد برانگیخت که از اهل بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کند و زمین پاره های جگر خود را بیرون بیندازد یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنجهای مخفی آشکار گردد . »

مظاهرالانوار ص ۴۹۷

> ۰۰ در عقد الدرر مرویست از عبد الله بن عباس : و اما مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده

از جور ۰۰ و میآندازد زمین پاره های جگر خود را . راوی پرسید که پاره های جگر او چیست ؟ گفتند مانند ستون از طلا و نقره . »

نجم ثاقب چاپ شیراز ۱۳۴۶ ص ۵۷

(نیز رجوع شود بترجمه بحارالانوار ص ۲۵)

۲۰ - در چهارم بند ۶۳ ص ۳۵ > رسول خدا ص فرمود :

که حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد یعنی زنا کار و جوانان شما فاسق یعنی لواط کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمایید . »

بحارالانوار مجلسی ص ۲۰۷ - ۲۰۸

۲۱ - در چهارم بند ۶۴ ص ۳۵ > ۷ - زیرا قومی بـ

قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وبا ها و زلزله ها در جایها پدید آید ۸ - اما همه اینها آغار دردهای زه است . >

انجیل متی باب ۲۴

۲۲ - در چهارم بند ۶۷ ص ۳۵ > جابر بن عبدالله انصاری

روایت نموده . . حضرت فرمود : بشنوید آنچه را من میگویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما حاضر و شاهد است بآنکسی که غایب است تبلیغ نماید . >

کتاب الفرائد ص ۳۶۵

(حواشی در نخستین یادداشت ۱ بند ۱۱ ص ۱۱۰ نیز

دیده شود .)

> . . من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا (ص) و

سوگند میدهم از شما ها بکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا شنیدید برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بغایبان برسانند . »

جلد ۱۳ بحارالانوار ص ۲۲۹

۲۳ - در چهارم بند ۶۸ ص ۳۶ > ۱۹ - شخصی دولتمند

بود که ارغوان و کنان میپوشید و هر روزه در عیاشی باجلال بسر میبرد ۲۰ - و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او بر درگاه او میگذاشتند ۲۱ - و آرزو میداشت که از پارهائی که از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند بلکه سگهان نیز آمده

زبان بر زخمهای او میمالیدند ۲۳ - بسیاری آن فقیر به‌مرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند ۲۳ - پس چشمان خود را درعالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلغاز را در آغوش دید ۲۴ - آنگاه باواز بلند گفت: ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلغاز را بفرست تا سر انگشت خود را بآب تر ساخته زبان مرا خشک سازد زیرا درین نار معذبم ۲۵ - ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلغاز چیز های بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب . >

انجیل لوقا باب شانزدهم

۲۴ - در پنجم بند ۹ ص ۳۸ > ۲۸ - که تیره‌های ایشان تیز و تمامی کماهای ایشان زده شده است - سهمای اسبان ایشان مثل سگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد . . . ۳۰ - و در آنروز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهد کرد . و اگر کسی بزمین بگردد اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاك آن بظلمت مبدل شده است . >

کتاب اشعیا نبی باب پنجم

۲۵ - در ششم بند ۴ ص ۳۹ > ۲۹ - و فور بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فروریزند و قوتهای افلاك متزلزل گردد . >

انجیل متی باب ۲۴

> ۱۰ - زیرا که ستارگان آسمان و برجهایش روشائی خود را نخواهند داد . و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشائی خود را نخواهد تابانید . >

کتاب اشعیا نبی باب ۱۳

> ۱۰ - آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نورخویش را باز میدارند . >

کتاب یوئیل نبی باب ۲

> ۲۰ - خورشید بظلمت و ماه بخون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند . >

کتاب اعمال رسولان باب ۲

« ۲۰ - باقر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که در بیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم (ع) بزمین تا اینوقت واقع شده پس در اینوقت حساب منجمان باطل میشود . »

بحار الانوار مجلسی ص ۲۱۷

« امیر المؤمنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمیکند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده اند . »

بحار الانوار ص ۲۲۵

« . . و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس زلزله شود که اگر شهر فرو رود و از جمله آیات آفاتی ظهور ستاره دنباله دار است از مشرق که چون ماه روشن شود . . و از آنجمله گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن بعکس قاعده نجوم و طلوع آفتاب از مغرب بعد حیس سه شبانه روز زیر کره زمین و اجتماع آن باماه و این اعجب علامات قریب قیام قائم است . . »

حواشی حلیۃ المتقین مجلسی چاپ خراسان ۱۳۱۶ صفحه ۴۵-۴۹

۲۶ - در ششم بند ۵ ص ۴۰ « . . ناکاه سفیانی از سمت وادی یا بس در اثنای اشتغال نائمه این فتنه برایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری بسمت مشرق و لشکری بسوی مدینه میفرستد تا اینکه لشکراول در ارض بابل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود میآیند . . »

بحار الانوار ص ۲۱۰

۲۷ - در ششم بند ۹ ص ۴۱ « . . و لشکری بفرستند بمکه در طلب شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون لقاع ایض رسیدند یعنی زمین سفید که همان پیدا باشد که در احادیث سابق مکرر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد . . . »

مظاهر الانوار ص ۴۲۸

۲۸ - در ششم بند ۱۰ ص ۴۱ « در تفسیر عیاشی از جابر بن عمر جمعی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که به جابر

فرمود برجای خود قرار گیر و دست و پای خود را حرکت مده تا علامتهائی که بجهت تو دگر کنم به بینی دردمشق شام ندا کنند و خسف افاق افتد یعنی فرورفتن زمین چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا بجزیره منزل کردند و رومیان آمدند دررملة منزل کردند درزمینهای عرب اختلاف و نزاع شود و درشام سه علم برپا شود: اصهب و ابقع و سفیانی غالب شود برخرسوار یعنی دجال و حاضر شود مردی دردمشق و بکشد او را . . . و علمی ازخراسان بیاید در کنار دجله بغداد ورود آید و درمقابل او و کشته شود و لشکری بفرسند به مدینه و کشته شود . »

مظاهر الانوار ص ۴۴۶ - ۴۴۷

روایت از شیخ طوسی: « . . و خودتان را نگهدارید ازاینکه در روی زمین لشکرکشی بکنید و قبیکه طاعنه ترک واهم روم باهم درافتادند و در روی زمین جنگ بسیار کردند . . »

بحار الانوار ص ۴۱۹

۲۹- درششم بند - ۱۰ ☆ ۲ ص ۴۲ > ۱۶ - آنگاه هرکه در یهودیه باشد بکوهستان بگریزد ۱۷- و هرکه برپام باشد بجهت برداشتن چیزی ازخانه بزیرنیاید ۱۸- و هرکه درمزرعه است بجهت برداشتن رخت خود برنگردد . . ۲۱- زیرا که درآزمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که ازابتداء عالم تاکنون نشده و نخواهد شد . »

> ۲۱- تا بمغاره های صخره ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند . بسبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامیکه او برنخیزد تا زمین را متزلزل سازد . »

کتاب اشعیا نبی باب دوم

> . . درحالیکه بفته و آشوب دچار شده اند درشهر خودشان که در کنار آبهاست خواه دریائی باشد و خواه بیابانی بقبل میرسانند - «

بحار الانوار ص ۴۴۷

۳۰- درهفتم بند ۲ ص ۴۳ > - کیست که کسی را ازمشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی میخواند . امتها را بوی تسلیم میکند و او را برپادشاهان مسلط میگرداند و ایشانرا مثل غبار بشمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد بکمان وی تسلیم

خواهد نمود ، ۳ - ایشان را تعاقب نموده ، براهیکه با پایهای خود نرفته بود ، سلامتی خواهد گذشت . >

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

بر آشوبد ایران و توران بهم	ز کینه شود زندگانی دژم
پراز جنگ گردد سراسر زمین	زمانه شود بر ز شمشیر کین
بسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش	کز ایران بسوران به بینی درفش

شاهنامه

> ۲۵ - کسی را از شمال براکیختم و او خواهد آمد و کسیرا از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گریکه گل را پایمال میکند . >

کتاب اشعیاء نبی باب ۴۱

> ثوبان روایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شود و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود که همه ایشانرا بکشند بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است . . >

مظاهر الانوار ص ۴۰۱

> و مقدمات خروج مهدی ۴ به احادیث متفرقه بی بریب بسیار است . . و از آنجمله خروج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از مشرق و قتل بسیار در میان دوطائفه عجم و عبور علم سیاه خراسانی از فرات بکوفه . . >

حاشیه حلیۃ المتقین مجلسی ص ۴۹

راجع به علمهای سیاه ابن خلدون جلد ۲ صفحه ۱۵۸ دیده شود . او از حدیثی از قول محمد نقل میکند که روزی گفت : > پس از من اهل بیت من تحمل رنجهای بسیاری خواهند کرد ایشانرا پراکنده خواهند ساخت و تمقیب خواهند نمود تا هنگامیکه مردمانی از جانب مشرق با علمهای سیاه بیایند و فرمانروائی را بمردی از خاندان من بسپارند . >

دارمستتر حدس میزند مردمان طرف مشرق (خراسان) لشکر ابومسلم بوده که از خراسان آمده است و علم سیاه علم خلفای عباسی میباشد . خلیفه مأمون حکم کرد لباس سیاه که علامت بنی عباس بوده مبدل بلباس سبز بشود .

> . . در زمانیکه علمهای سیاه را دیدید که از خراسان میآید

نزد آنها بیایید . . . تا وقتی که از سمت مشرق جماعتی بیایند با علمهای سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند بایشان داده نمیشود با ایشان قتال میکنند و نصرت مییابند . >

بحار الانوار ص ۳۰

۳۱- در هفتم بند - ۴ ص ۴۳ روایت از ابن عقده . > ... از ابی جعفر (ع) شنیدم میفرمود وقتی که ظاهر شد بیعت نمودن خلایق بطفلی هر آینه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود برمیخیزد و لوای داعیه برافرازد . >

بحار الانوار ص ۳۳۱

۳۲- در هفتم بند - ۶ ص ۴۴ > ۱۰ - و چون فرشته سیم نواخت ناگاه ستاره عظیم چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه های آب افتاد . >

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۸

> ۱- و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد . زنبکه آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ۲- و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر میآورد . >

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۲

در منتهای پهلوی ص ۱۶۰ قطعه ای وجود دارد که اینطور شروع میشود : > کی خواهد بود زمانی که پیکی از هندوستان برسد ؟ آنگاه شاه بهرام از تخمه کیان پدیدار شود . . . > اما از آنجا که درین متن لغت عربی بصیر و جزیه و مزکت = مسجد آمده نشان میدهد که بعد از اسلام نوشته شده است . در کسابی که متعلق به آنکتیل دوبرن بوده ۱ مینویسد : > در کجا بهرام کی پدیدار خواهد شد ؟ - از جانی که خورشید برمیخیزد و در کشوری که میان هندوچین است ؛ میگویند از آنجا خواهد آمد . نشان تولد او درین کشور پدیدار خواهد شد ، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت . . . میگویند به سی سالگی درین کشور پدید خواهد آمد . . . در سال ۹۰۳ پارسی پس از مرگ شاه یزدگرد خواهد بود . یزدن به آنچه که نهان است آگاه میباشد . > در متون پازند گرد آورده ارود ادا لجی

کرساسپچی اینتا بمبئی ۱۹۰۹ صفحه ۱۶۱-۱۶۳ دعائی بعنوان بهرام
ورجاوند وجود دارد : « دعای بهرام ورزاوند پادشاه دین مازدیسنان »

۳۳- در هفتم بند - ۱۰ ص ۴۵ « ۱- و چون عیسی در ایام
هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند
از مشرق به اورشلیم آمده گفتند ۲- کجاست آن مولود که پادشاه
یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش
او آمده ایم . »

انجیل متی باب ۲

۳۴- در هفتم بند - ۱۵ ص ۴۶ « ۱- و در آنروز هفت زن
بیک مرد متمسک شده خواهند گفت نان خود را خواهیم خورد و رخت
خود را خواهیم پوشید فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را
بردارد . »

کتاب اشعیا، نبی باب ۴

۳۵- در هفتم بند ۱۶ ص ۴۶ « ۱۴- در وقت شام اینک خوف
است و قبل از صبح نابود میشود . نصیب تاراج کنندگان ما و حصه
غارت نمایندگان ما همین است . »

کتاب اشعیا، نبی باب ۱۷

۳۶- در هفتم بند ۱۹ ص ۴۷ « ۲- و در ایام آخر واقع
خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قلعه کوهها ثابت خواهد شد
و فوق تلها بر اوراشته خواهد گردید و جمیع امتهای بسوی آن
روان خواهند شد ، ۳- و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت :
بیائید تا بکوه خداوند و بخانه خدای یعقوب بر آئیم تا طریقهای
خویشرا بما تعلیم دهد و براههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت
از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد ۴- و او
امتهای را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد
کرد . . . »

کتاب اشعیا، نبی باب ۲

۳۷- در هفتم بند - ۲۲ ص ۴۸ « ۱- و دیدم که اینک بره ۲

(۲) بره علامت حوره ایزدی است . در کارنامه اردشیر پاپکان مانند روح القدس

به اردشیر میرسد . (در چهارم بندهای ۱۵ - ۱۷) .

بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم میدارند .

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۴

« شیخ کشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود، در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به بکبر بلند کرده اند . »

حق الیقین چاپ طهران ۱۳۵۹ جلد دوم ص ۲۸۷

« باقر ع میفرماید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آیه در آن حال سیصد و سیزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پائیز پی همدیگر میایند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع میشوند . . آنوقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهد نامه و بیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آنحضرت می بینند آنوقت در میان رکن و مقام باو بیعت میکنند . »

بحار الانوار ص ۲۲۴ - ۲۲۳

« . . . تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که قدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی بیاین میایند تا اینکه به مسجد الحرام داخل میشوند . . »

بحار الانوار ص ۲۵۳

« . . اول کسیکه از مخلوقات با آنحضرت بیعت میکند جبرئیل ع میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند . »

بحار الانوار ص ۲۶۶

« حضرت باقر ع فرماید گویا نظر میکنم بآن حضرت که بنجف و کوفه بالا میرود با سیصد و ده نفر که دلهای ایشان مانند باره آهن است . »

حاشیه حلیه المتقین مجلسی ص ۵۴

۳۸ - در هفتم بند ۲۶ ص ۴۹ « ۷ - و در آسمان جنگ شد . میکائیل و فرشتگان با اژدها جنگ کردند و اژدها و

فرشکانش جنگ کردند . . ۹ - و ازدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را میفریبد او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند . »

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۱۲

۳۹ - در هفتم بند - ۲۸ ص ۴۹ « بیست و هفتم باسط در هدایه و منافع قدیمه از القاب آنجباب شمرده و آن بمعنی فراخ کننده و گستریده است و فیض آنحضرت چنانچه خود فرمودند مانند آفتاب همه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عدلش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند با هم چرا کنند . »

کتاب نجم ثاقب ص ۲۲

۴۰ - در هفتم بند ۳۲ ص ۵۰ « سید علی بن طاوس از صحیفه ادریس نبی نقل کرده در کتاب سعدالسمود در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روزوقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم زمین را آنروز از کفر و شرک و معاصی و استغاب کم از برای آنوقت بندگانی را برای خود که آزمودم دلپایشان را برای ایمان . . . »

کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

(و نیز رجوع شود به یادداشت ۱ صفحه ۸۸ گزارش گمان شکن ، چاپ نهران)

۴۱ - در هشتم بند ۲ ص ۵۱ « ۶ - و گرگ بابره سکونت خواهد داشت و پلسک با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم . و طفل کوچک آنها را خواهد راند ۷ - و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد ۸ - و طفل شیر خواره برسوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باردارشده شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت ۹ - و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پرخواهد

بود مثل آنها تیکه دریا را میپوشانند ۱۰ - و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه یسی بجهت علم قومها بر پا خواهد شد و امتها آنها خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. >

کتاب اشعیاء نبی باب ۱۱

۴۲ - در هشتم بند ۳ ص ۵۱ > ۲۵ - کرک و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاوگاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند میگوید که در تمام کدوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود. >

کتاب اشعیاء نبی باب ۶۵

> . . بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلاق میباشند و هیچیک از آنها بدیگری آزار نمیرسانند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن بر میدارم وستم هرگزنده را زایل میگردانم و برکتهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همه میوه های زمین و انواع چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون میآیند و رفت و مهربانی را ب میان اهل زمین میاندازم پس بسا یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی ببعضی دیگر تعوق نمیکند. >

بهار الانوار ص ۴۸۲

۴۳ - در نهم بند ۲ ص ۵۳ > ۱۲ - آنکاه یوشع در روزیکه خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد بخداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت: ای آفتاب برجیعون بایست و تو ای ماه بروادی ایلون ۱۳ - پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب بتمامی روز بفرو رفتن تعجیل نکرد؟ >

صحیفه یوشع باب ۱۰

> پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آنها میکشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله . . . و میخواند آفتاب و ماه را پس اجابت میکنند او را

و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود باو پس عمل میکند به وحی بامر خدایتعالی . >

کتاب نجم ثاقت ص ۶۶

> .. عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمودند که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلائق او را با حسب و نسب میشناسند . . >

بحار الانوار ص ۴۴۴

۴۴ - در نهم بند ۱۱ ص ۵۴ - در متن فارسی بهمن یشت مینویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره اش آغاز می گردد چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید میشود بطوریکه ده نفر از شیر يك گاو سیر میشوند : > و هزاره اوشیدر چون بسر شود پس زمانه اوشیدر ماه بامی درآید و اوشیدر ماه بهم پرسه اورمزد شود و دین همه پذیرد و درجهان روان نکند . بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان باز ایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه يك بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدر ماه بامی دروج پتیاره آشموغ با ماری اژدها سیمکین درجهان رسد و چنان سطر باشد که بسیاری مردم و چهارپای و پرند تباہ کند و اوشیدر ماه بخره ورج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم باز دارد و جهان پاک کند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و کژدم و مکس و پشه و هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و درج آشموغ فریفتاری از جهان بشود و چون زمانه اوشیدر ماه بسر شود پس زمانه ساسانش پرخره باشد و رجاوند به سی سالگی بهم پرسه اورمزد شود و دین زرتشت در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین بتمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین پذیرند و ساسان دین اوشیدر ماه در جهان فروخته تر کند و همه زور و نیرو و دیوان در جان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاک و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمان

را بر انگیزاند و اهرمن دروند را با دام او نیست کند فیروز باد
خره گوه او یژه دین مازد یستان . »

در دنباله ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح میدهد که
بمحض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر میشوند و چون
از همپرسه خود با اورمزد بر میگردد خورشید ۲۰ شبانه روز میایستد
در نتیجه دو ثلث مردم دنیا به دین زرتشت میگردند . ازین بعد
خوردن گوشت متروک میشود فقط شیر و کره میخورند و هزار
نفر از شیر گاوی سیر میشوند . هوشیدر ماه مار سهمگین را که
دنبال آشموغ است بوسیله خوره خود و کلمات اوستائی میکشد و
هرگونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی
آنکه زیان برسانند میان مردم زندگی میکنند بدی و آشموگی و
فریغماری ناپدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده
مردم از دروغ میپرهیزند . پانصد سال که از زمان هوشیدر گذشت
سوشیانس پدید میآید و همه دروچهائی که آتش را میزدند تباہ
میکند . خورشید سی شبانه روز میایستد و همه مردمان بدین زرتشت
میگردند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود . دهاک از بند آزاد گردد
و یکروز و نیم فرمانروائی جارانه نماید . سوشیانس سام نریمان
را بیدار کند که دین را بپذیرد و بیمارگ بشود . سام به دهاک
پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او میگوید که هر دو ما باید که
با آسمان برابری بکنیم . سام او را میکشد و همه بدیها از جهان
ناپدید شود . مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد
چنانکه در بندهش شرح آن آمده است .

در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد
که با متن بهمن یشت اختلافاتی نشان میدهد از جمله اینکه هوشیدر
نژاد گرگان ، دزدان ، راهزنان و جنایتکاران را بر میاندازد .
چون سیصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زمستان ملکوس^۱ فرامیرسد
و همه جانوران و نباتات را تباہ میکند از ده هزار نفر یکنفر
میماند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دوباره می

(۱) ملل ژرمن در افسانه های خود اشاره به چندین زمستانی کرده اند که
در آخر دنیا اتفاق خواهد افتاد . زمستان فیمبول Fimbul راجع بزستان ملکوس
دارمستر . Etudes Ir جلد دوم صفحه ۲۰۵ - ۲۰۳ و جلد دوم لغات و نیدداد
تألیف دستور هوشنگ جاماسپ ص ۱۵۴ دیده شود .

آرایند . بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات می‌رسد در آنجا کشتار قدری زیاد است که آب رودخانه سرخ میشود ۱ بازماندگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می‌نشینند سپس و رجاوند کی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تسخیر میکند و بعد پشوتن را از کنگ دز میخوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید .

۴۵- درنهم بند - ۱۲ ص ۵۴ > . . و دست مبارک خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود با دل محکمتر از قطعه آهن . . و جمیع امراض و کینه‌ها و سسنی‌ها بیرکت آن حضرت از ایشان برطرف شود.»

حواشی حلیه‌المتقین مجلسی ص ۵۶

> درخراچ راوندی مرویست از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از صاحب غاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و در غیبت نعمانی مرویست از سید سجاد که فرمود هرگاه برخیزد قائم علیه‌السلام ببرد خدا عزوجل ازهر مؤمنی افترا و برگرداند باو قوت او را و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه‌السلام و سایر انبیاء علیهم‌السلام است گاهی بجهة اعجاز و اتمام حجت کور یا لال یا پس یا مرضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد معدوده بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفورالسرور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیه آداب لقما و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات‌الله علیه است . <

کتاب نجم ثاقب ص ۶۱

۴۶- درنهم بند ۱۴ ☆ ۱ ص ۵۵ گویا مقصود از کوه دود کوه ده‌اوند است و یا کوه دخان باین مناسبت ذکر شده که کوه

(۱) > ۲۰ - و چرخشت را بیرون شهر بیا بیفشردند و خون از چرخشت

تا بدهن اسبان بمسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد . <

مکاشفه یوحناى رسول باب ۱۴

> ۴ - و سیمین پیاله خود را در نهر ها و چشمه های آب ریخت و

خون شد . <

همان کتاب باب ۱۶

آتشفشان میباشد . « چنانکه گفته اند دجال را عیسی خواهد کشت بکوه دود . »

مظاهرالانوار ص ۴۲۴

« . بعضی گفته که عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید . »

بحارالانوار ص ۲۱۴

« . . پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فریب دهنده میاید که در آنها راستگو را تکذیب میکنند و دروغگو را نصدیق . . »

بحارالانوار ص ۲۳۱

۴۷ - در نهم بند ۱۴ ☆ ۲ ص ۵۵ . . علمای یهود برای اسکات امت و رد دلیل نصاری گفتند که در افضای عالم که احدی آنرا نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و در گرد این مدینه نهری از ریگ روان است که باین سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند . . تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آنوقت این نهر بایسد و امت یهود آنروز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند . «
با جابلقا و جابلسا مقایسه شود .

الفرائد ص ۱۴۷

۴۸ - در نهم بند ۱۵ ص ۵۶ « جواب دوم بقای دجالست در دیر بطرزیکه دستهای او در گردنش بسته شده و ما بین زانوهای وی تا کعبین بآهن مقید کرده اند و در روایت دیگر - مذکور شده که در چاهی مقید است . »

بحارالانوار ص ۴۷

۴۹ - در نهم بند ۱۶ ص ۵۶ « ۲ - و اژدها یعنی مار قدیمی را که ابلیس و شیطان میباشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد ۳ - و او را بهاویه انداخت و در را بر او بسته مهر کرد تا امتها را گمراه نکند تا مدت هزار سال بانجام رسد و بعد از آن میباید اندکی خلاصی یابد . . . ۷ - و چون هزار سال به انجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد

یافت ۸ - تا بیرون رود و امتحانها را که در چهار زاویه جهانند یعنی یا جوج و ماجوج را گمراه کند . . . »

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۲۰

۵۰ - در نهم بند ۲۲ ص ۵۷ « سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ۴ روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حقتعالی ابرایش را فرمود و فرمود بر او مهلت دادم تا یوم وقت معلوم . چون آنروز شود طاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیر - المؤمنین بر گردد و این آخر بر گشهای آنحضرت است . . چون آنروز شود حضرت امیر المؤمنین بر گردد بسا اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت بر گردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیبیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا ص حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر گردد و اصحابش باو بگویند که اکنون که طهر یابی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند - »

حق الیقین چاپ طهران ۱۳۵۹ جلد دوم ص ۲۸۲

(نیز مراجعه شود به بحار الانوار ص ۳۰۳ و مظاهر - الانوار ص ۴۳۷ - ۴۳۶)

۵۱ - در نهم بند ۲۳ ص ۵۷ « ۵ - و سائر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید اینست قیامت اول ۶ - خوشحال و مقدس است کسیکه از قیامت اول قسمتی دارد . بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد . »

مکاشفه یوحنا ی رسول باب ۲۰

« . . رسول خدا فرمود هر گاه از دنیا نماند مگر یکشب هر آینه خدا او را طولانی میکرداند تا اینکه مالک گردد بدینا مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل برگرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده و اموال را بالسویه قسمت میکند . - پس هفت سال یا نه سال خلافت میکند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی باشد . »

جلد ۱۳ بحار الانوار ص ۳۱

« . . و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند ، و هر کدام که عهد بشکستند پیش از آنکه مدت بآخر رسد او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون بود عالم خیر محض باشد و شر و فساد باقی نماند . »

تبصرة العوام چاپ تهران ص ۱۳

۵۲ - در ایش اهریمن بنده - ۱ ص ۵۸ « ۲ - و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماه میوه خود را میدهد و برک های آن درخت برای شفای امتها میباشد . »

مکاشفه یوحنا ی رسول ۲۲

پایان

وېلټون سټوډنټ ټولنې د ١٣٣٢

کارنامه اردشیر پایگان

به اهتمام

صالح هدایت

تهران

۱۳۳۲ - ۱۹۵۳



کارنامه اردشیر پاپکان سر آغاز

کارنامه اردشیر پاپکان باز مانده یکی از کهنه ترین متن-
های پهلوی است ، که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام
ایران هنوز در دست مانده است . البته هر کس با شاهنامه
فردوسی سر و کار داشته ، کم و بیش از موضوع این کتاب

آگاه است . داستان مزبور يك تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دورهٔ پادشاهی پر گیر و دار اردشیر مینماید ؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای برشتهٔ نگارش در آمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است . بر خلاف کلیهٔ افسانه‌ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سر شناس تاریخی نوشته شده ، که دور سر آنها هالهٔ تقدس گذاشته و جامهٔ زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند ؛ بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندر نامه و غیره) . - نویسندهٔ این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و سستیهای انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد . و پیش آمد ها بقدری طبیعی است که خواننده بدشواری میتواند شك و تردید بخود راه بدهد . همانطوریکه امروزه نیز نویسندگان زبردست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکنند : (مثل : شکستها و سر گردانیهای اردشیر - عاشقیهای صاعقه آسا - مخاطب ساختن بانوان با الفاظ خشن -- بی اعتنائی اردشیر به پند و نصایح پاپك و غیره که بهیچوجه در کتب قدما سابقه ندارد) .

موضوع خارق‌العاده برای مردمان امروزه یکی « فرّه ایزدی » است که مانند روح‌القدس بشکل بره به اردشیر میرسد و در مواقع باریك از او پشتیبانی می کند . دیگر در آمدن

آذر فرنبغ بصورت خروس ، (در دهم - ۷) برای اینکه مانع از مسموم شدن اردشیر بشود . و نیز « کرم هفتواد » که ظاهراً صفات اژدها را دارد ، تا اندازه‌ای اعراق آمیز به نظر می آید . البته همه اینها مربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی می باشد .

باری ، در اینکه وقایع تاریخی است - مثل همه وقایع تاریخی (با در نظر گرفتن اختلاف زمان) شکی در بین نمی- باشد . ولی از طرف دیگر در اینکه نگارنده در بهم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و بصورت رومان در آورده نیز تردیدی نیست . آیا تا چه اندازه از آنرا میتوانیم جزو سرگذشت حقیقی اردشیر بدانیم ؟ این مطلب بحث مفصلی لازم دارد که عجالتاً کار ما نیست . گویا مقصود نویسنده بیشتر نوشتن شرح حال افسانه آمیز (*Biographie romancée*) یعنی همان قسمت ادبی و افسانه آمیز که برای آیندگان ارزش دارد بوده است . چون در آنزمان مورخ بشرح وقایع خشک تاریخی اکتفا نمیکرده ، بلکه کوشش مینموده وقایع را بلباس ادبی و بصورت رومان در بیاورد ، و در عین حال مقاصد خودرا در آن بگنجانند . زیرا تعمد نویسنده این کتاب در ثبوت تأثیر بخت و سرنوشت ، اعتقاد به نجوم و پیشگوئی ، ستایش دلاوری و سواری و پهلوانی و طرفداری از دین زرتشت و مراعات کامل از احکام مذهبی (مانند : واج گرفتن و بر قرار کردن مکرر آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمه پادشاهان و بزرگان

ایران باستان که بموقع قابلیت خود را بروز میداده است آشکار مییابد .

کارنامه فعلی شامل تمام گزارش تاریخی دوره پادشاهی اردشیر از جمله جنگ او با امپراطور روم و پادشاه ارمنستان نیست . فقط اشاره مبهمی راجع به قصد جنگ اردشیر با ارمنستان میشود (در هفتم - ۲ .) چنانکه از جمله اول در نخستین بدست می آید ، گویا این کتاب خلاصه از کارنامه مفصل دیگری میباشد و قسمت های اضافی شاهنامه این حدس را تأیید میکند (از جمله : داستان هفتواد) . لذا میتوان حدس زد که تا زمان فردوسی قسمت عمده کارنامه یا ترجمه عربی و یا پا زندان وجود داشته است . این موضوع از مقایسه مطالب تاریخی شاهنامه با کتاب های پهلوی از قبیل : دینکرد ، یادگار ز ریران ، کارنامه اردشیر پاپکان ، مادیگان چترنک ، بوندهشن و زند و هومن یسن بخوبی روشن میگردد .

از آنجائیکه در متن کارنامه اشاره به بازی شطرنج و نرد و خاقان ترك شده است ، میتوان حدس زد که گرد آوری کارنامه یا خلاصه آن در قرن ششم میلادی در زمان خسرو اول (انوشیروان) انجام گرفته است . ولی از طرف دیگر ستایش پهلوانی ، اسواری (Chevalerie) ، هنر نمائی و زیبایی جسمانی که مکرر در آن آمده است مأخوذ از منابع خیلی قدیمی و از عادات زمان اشکانی و یا اوائل ساسانی می- باشد . ولی پند و اندرز که باردشیر منسوب است (قسمت

الحاقی) باید از اختراعات دوره اخیر ساسانی باشد که عادت داشته‌اند احتیاجات خود را بصورت جملات اخلاقی به اشخاص معروف نسبت بدهند تا باین وسیله سرمشقی بمعاصرین خود داده باشند .

از طرف دیگر سبک و انشای محکم ، ساده و استادانه کارنامه خیلی قدیمی است ؛ و با سبک کتب پهلوی که بعد از اسلام تألیف شده فرق دارد . از اینقرار میتوان نتیجه گرفت که : کارنامه فعلی بی شک از ادبیات اصیل دوره ساسانیان بشمار میرود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا در دوره اسلامی تنظیم نشده است .

گر چه فردوسی همین داستان را بزبان بی مانند و فراموش نشدنی در شاهنامه نقل میکند ، ولی از ارزش نثر ادبی این حکایت و سادگی آن چیزی نمیکاهد . بعلاوه تأیید میشود که فردوسی منابع خود را مستقیماً از متن های پهلوی و یا ترجمه دقیق آنها نگرفته ، بلکه اسناد او بر اساس پازند این متن ها یا ترجمه عربی و یا اطلاعات شفاهی که از دهقانان کسب می- کرده قرار گرفته است . ولی ضمناً باین نکته بر میخوریم که تا چه اندازه فردوسی در اصالت ترجمه منابع خود کوشش و دقت بکار برده است ، (مانند : ترجمه های تحت اللفظی و استعمال لغات پهلوی) . و نیز پس از مقایسه خواهیم دید که متن کنونی اصیل تر از نسخه ای میباشد که فردوسی از آن استفاده کرده است . - فردوسی تنها مترجم و شاعر نبوده ، بلکه اسناد

گوناگون خود را با ترتیب و ذوق مخصوصی بهم مرتبط کرده ، و نیز طبق شیوه و روش مورخین و نویسندگان زمان ساسانی بی آنکه به وقایع تاریخی لطمه وارد بیاورد ایجاد افسانه مینماید : که رستم یلی بود در سیستان ، منش کردمی رستم داستان . رستم نیمه حقیقی و نیمه اساطیری او از قهرمانان تاریخی زنده تر و حقیقی تر مانده است . کاریکه شکسپیر از پروراندن افسانه دکتر فوست نموده .

اینک متن پازند کارنامه را با جزئی تغییر در دسترس خوانندگان می گذاریم . نیز ناگفته نماند که در سنه ۱۸۹۹ میلادی خدایار دستود شهریار ایرانی ترجمه‌ای از کارنامه به فارسی نموده است . ولی از طرفی بواسطه نایاب بودن نسخه مزبور و از طرف دیگر بجهت نواقصی که در آن دیده میشود ، این بود که لازم شمردیم مجدداً اقدام بترجمه کارنامه بنمائیم . - این کتاب از روی صحیح ترین متنی است که دانشمند بزرگوار آقای بهرام گور انکلسریا سالیان دراز در تصحیح و مقابله آن کوشیده و فراهم کرده است . صرف نظر از پاره‌ای لغات غیر مصطلح که معنی آنها در پاورقی داده میشود ، متن مزبور برای عموم فارسی زبانان قابل فهم میباشد .

در خاتمه سپاسگذاری از آقای بهرام گور تهمورس انکلسریا را واجب میشمارم که علاوه بر اجازه اقتباس از متن ایشان ، از

هیچگونه کمک و راهنمایی در ترجمهٔ متنهای پهلوی نسبت باین
جانب فرو گذار نکرده و منت بزرگی بکردنم گذاشته‌اند .

بمبئی ۲۴ و ۳۷

صادق هدایت .



ဝေါဟာရအမျိုးအမည်များ ၁၄၀၀

[در دیدن پایک ساسان را در خواب
و دادن دخت خود بدو.] **

(۱) بکارنامهٔ اردشیر یایکان ایدون^۷ نوشته بود که : پس

* سر آغاز این کتاب الحاقی است و استنساخ کننده افزوده است .
 ** نسخه اصلی کارنامه بدون فصل و عنوان میباشد ، عناوین این کتاب
 از شاهنامه فردوسی گرفته شده است .
 ۱ - آفریننده ۲ - درخشان Rayonnant ۳ - حوره اومند = باعظمت
 ۴ - درازی عمر ۵ - يك کرداران ۶ - بخصوص یاد آوری نام ۷ - چنین ،
 همینگونه

از مرگ الاسکندر ^۱ ارومی ^۲ ایرانشهر را دو صد و چهل
 کدخدای ^۳ بود . (۲) سپاهان و پارس و کسته های ^۴ بهش
 نزدیکتر بدست اردوان سردار بود . (۳) پاپک مرزبان ^۵ و
 شهردار ^۶ پارس بود ، و از گمارده ^۷ اردوان بود . (۴) اردوان
 باستخر می نشست ^۸ ؛ (۵) و پاپک را هیچ فرزندی نامبردار
 نبود ؛ (۶) و ساسان شیان پاپک بود ، و هموار با گوسپندان
 بود ، و از تخمه دارای دارایان ^۹ بود ، و اندر دوش - خدائی ^{۱۰}
 الاسکندر بگریز و نهان - روشی ^{۱۱} بود و با کردشپانان بسر
 میبرد . (۷) پاپک نمیدانست که ساسان از تخمه دارای دارایان
 زاده است .

(۸) پاپک شبی بخواب دید : « چونانکه خورشید از سر
 ساسان بتابد و همه گیهان ^{۱۲} روشنی گیرد . » (۹) دیگر شب ،
 ایدون ^{۱۳} دید : « چونانکه ساسان به پیلی آراسته سپید نشسته
 بود ، و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده و نماز ^{۱۴}
 بهش میبرند و ستایش و آفرین همی کنند . » (۱۰) سه دیگر
 شب همگونه ایدون دید : « چونانکه آند فرنبغ و کشنسپ
 و برزین مهر ^{۱۵} بخانه ساسان همی و خشنند ^{۱۶} و روشنی بهمه
 گیهان همی دهند . »

۱ - اسکندر Alexander ۲ - امپراطوری روم شرقی (بیزانس) که
 نیز شامل یونان میشده است . ۳ - ملوک الطوائف ۴ - بواحی ، اطراف
 Côtés ۵ - Margrave ۶ - حکمران Satrape ۷ - کماشته ۸ - مقر
 و پایتخت داشت ۹ - دارا پسر دارا ۱۰ - فرمانروائی بیدا دانه ۱۱ - روش
 پنهانی ۱۲ - جهان ۱۳ - چنین ۱۴ - تعظیم و تکریم ۱۵ - نام سه آتش
 مقدس روحانی که برای حفاظت جهان آوریده شده و همه آتش های دیگر از آنها
 مشتق میشوند . ۱۶ - فروزانند - تابانند .

(۱۱) پاپک چونس بدان آئینه ^۱ دید افد ^۲ نمود؛ (۱۲) دوش ^۳ دانایان و خواب گزاران به پیش خواسته ، آن هر سه شب خواب چون دیده بود پیش ایشان گفت .

(۱۳) خواب گزاران ^۴ گفتند که : « آنکه این خواب پدش ^۵ دیده‌ای ، او یا از فرزندان آن مرد کسی بیادشاهی گیهان رسد ؛ چه ، خورشید و پیل سپید آراسته چیری و توانائی و پیروزی ، و آند فرنبغ دین دانائی ^۶ مه - مردان ^۷ و مغ - مردان ، ^۸ و آذرکشنسپ ارتیشتر ^۹ و سپهبدان ، و آند برزین مهر و استریوشان ^{۱۰} و برزگر داران گیهان ؛ و همگی این پادشاهی بآن مرد یا فرزندان آن مرد رسد . »

(۱۴) پاپک چونس آنسخن شنف ، کس فرستاد ، و ساسان را به پیش خواست ، و پرسید که : « تو از کدام تخمه و دوده‌ای ؟ از پدران و نیاکان توکس بود که پادشاهی و سرداری کرد ؟ »

(۱۵) ساسان از پاپک پشت و زنهار خواست ، که : « گزند و زیانم مکن . »

(۱۶) پاپک پذیرفت ، و ساسان راز خویش چون بود پیش پاپک گفت .

(۱۷) پاپک شاد شد و فرمود که : « تن بشوی ^۱ . »

۱ - طریق - منوال ۲ - شکفت ، تعجب ۳ - ار - واو ۴ - معبرین ۵ - برایش ۶ - دانش دینی ۷ - مردان بزرگ ۸ - روحانیون ۹ - سپاهی - جنگجویان ۱۰ - روستایان ۱۱ - در متن : « تن به - آو - زن - کن ، فردوسی میگوید : بدو گفت بابک : « بگرمابه شو ، همی باش تا غلمت آرد نو .

(۱۸) و پاپک فرمود که تا دستی جامه و پوشاکی خدایوار^۱ بهش آوردند و به ساسان دادند که : « بیوش » ، و ساسان همگونه کرد^۲ . (۱۹) و پاپک ساسان را فرمود که تا چند روز به خورش و دارش^۳ نیک و سزاوار پرورد ؛ (۲۰) وش پس دخت خویش بزنی داد^۴ .

در دوم

در زادن اردشیر پاپکان و چگونگی او با اردوان در نخچیر گاه .

(۱) دهش^۵ باید بودن را ، اندر زمان^۶ آن کنیزک^۷ آبتن شد و اردشیر ازش زاد .

(۲) پاپک چوئش برازندگی تن و چابکی اردشیر بدید ، دانست که : « آن خواب که دیدم راست شد . » (۳) وش اردشیر بفرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد ؛ (۴) و چون به داد^۱ و هنگام فرهنگ^۹ رسید ، به دبیری و اسوباری^{۱۰} و دیگر فرهنگ ایدون فرهاخت^{۱۱} که اندر پارس نامی شد .

(۵) چون اردشیر به داد پاتزده ساله رسید ، آگاهی به اردوان آمد که : « پاپک را پسری هست بفرهنگ و اسوباری فرهاخته و بایشنی^{۱۲} است . » (۶) وش نامه به پاپک کرد

۱ - تنپوشی شاهوار ۲ - میاورد پس حاتم پهاوی - یکی اسب با آلت خسروی . ۳ - دارائی ۴ - طبق خداینامه ، کتیبه اردشیر و پسرش و همچنین همه اسناد معتبر تاریخی اردشیر پسر پاپک ، بوده است . در اینجا پسر خوانده پاپک معرفی میشود . ۵ - سربوشت - قضا ۶ - در حال - میدرنک ۷ - مانو - خانم بزرگراده ۸ - سن Date ۹ - فنون ۱۰ - سواری Chevalerie ۱۱ - افزاشت - آموخت - تربیت کرد . ۱۲ - بایسته - برارنده

که : « ما ایدون شنفقیم که : شما را پسری هست بایشنی و به فرهنگ و اسوباری اویر ^۱ فرهاخته ؛ (۷) کامه ^۲ ماست که اورا بدرگاه ما فرستی ، و نزد ما آید تا با فرزندان و وسپوهرگان ^۳ باشد ، وش بفرهنگ کش هست بر ^۴ وپاداش فرمائیم . »

(۸) پاپک ، از آنرو که اردوان مه - کامکار - تر ^۵ بود ، دیگر گونه کردن و آنفرمان بسپوختن ^۶ نشایست ؛ (۹) وش ، اندر زمان ، اردشیر را آراسته ، باده بنده ^۷ و بس چیز افد ^۸ بسیار سزاوار به پیش اردوان فرستاد .

(۱۰) اردوان ، جوش اردشیر بدید ، شاد شد ، و کرامی کرد ، (۱۱) و فرمود که : هر روز با فرزندان و وسپوهرگان خویش به نخچیر و چوگان شوید ؛ و اردشیر همگونه کرد . (۱۲) به یاری یزدان ، به چوگان و اسوباری و چترنگ ^۹ و نو - اردشیر ^{۱۰} و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد ^{۱۱} بود . (۱۳) روزی ، اردوان با اسوباران و اردشیر به نخچیر رفته بود . (۱۴) گوری ^{۱۲} اندر دشت بگذشت ؛ اردشیر و پسر مه ^{۱۳} اردوان از پس آن کور تاختند ؛ و اردشیر اندر رسیده ، تیری ایدون بگور زد که تیر تا پر بشکم اندر شد ، و دیگر سوی بگذشت ، و گور بر جای بمرد .

۱ - بسیار - نیکو ۲ - آرزو - خواهش - مراد ۳ - شاهزادگان - امیر نخمکان - بزرگراذگان ۴ - میوه - اجر ۵ - کامروانتر - زورمندتر ۶ - سر پیچی - پشت گوش انداختن - تأخیر ۷ - پرستار ۸ - شکفت آ.ر ۹ - شطرنج ۱۰ - نرد ۱۱ - نرد - آزموده ۱۲ - کور خر خر دشتی ۱۳ - پسر بزرگ

(۱۵) اردوان و اسوباران فراز رسیدند ، و از چنان زنش ^۱ بآن آئینه ^۲ افد نمود ^۳ ، پرسید که : « این زنش که کرد ؟ » (۱۶) اردشیر گفت که : « من کردم . » (۱۷) پسر اردوان گفت که : « نه ، چه من کردم . » (۱۸) اردشیر را خشم گرفت ؛ وش به پسر اردوان گفت که : « هنر و مردانگی ، به ستمگری و دش - شرمی ^۴ و دروغ و بیدادی ، بخویش بستن نتوان ؛ این دشت نیک ، و ایدر ^۵ کور بسیار ؛ من و تو ایدر ، دیگر آزمایش کنیم ، و نیکی و دلیری و چابکی پدید آوریم . »

(۱۹) اردوان را از آن دشوار آمد ؛ و پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسپ بنشیند ؛ (۲۰) وش اردشیر را به آخور ستوران ^۱ فرستاد ، (۲۱) و فرمود که : « بنگر که : روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان ^۲ نشوی . »

(۲۲) اردشیر دانست که : اردوان از دش - چشمی ^۸ و بدکامی ^۹ (این سخن) را میگوید ؛ (۲۳) وش ، اندر زمان ، داستان ^{۱۰} چون بود ، نامه به پاپک نوشت .

(۲۴) پاپک چونش نامه بدید ، اندوهگین شد ؛ (۲۵) وش ، بیاسخ (که) به اردشیر کرد ، نوشت که : « تو از نادانی

۱ - ضررت ۲ - طریق - کوه ۳ - افدیدن - تعجب کردن

۴ - بی شرمی (دش) = بد . مانند : دشنام ، دشمن ، دشوار • اینجا

۶ - در قدیم معمول بوده مجرم را به استبل میفرستاده‌اند ۷ - پرورشگاه .

۸ - بد چشمی ، خیرکی - رشک ۹ - بد خواهی ۱۰ - سرگذشت

کردی ، که بجیزی که زیان ازش نشایست بودن با بزرگان
ستیزه بردی ، و سخن بدرشت آوازی بهش گفتی ؛ (۲۶) کنون
هم به پدرا نه انگار ، پوزش بگوی ؛ (۲۷) چه ، دانا یان گفته اند
که : « دشمن بدشمن آن نتوان کردن ، که مرد نادان ، از
کنش ^۱ خویش بهش رسد ^۲ . » (۲۸) این نیز گفته اند که :
« از آنکس مست ^۳ درمانده مباش که جز از او نگزارد ^۴ . »
(۲۹) و تو خود دانی که : اردوان ، بر من و تو و بسی مردم
اندر گیهان ، به تن و جان و هیر ^۵ و خواسته ، کامکار تر پادشاه
هست ؛ (۳۰) کنون نیز اندرز من بتو این سخت تر ^۶ که :
یگانگی و فرمانبرداری کن ، و ورج ^۷ خویشتن بنا بین بودی ^۸
مسپار . »

۱ - کردار ۲ - سمدی میگوید : دشمن بدشمن آن پسندد که بی خرد
- با نفس خود کند بهوای مراد خویش . ۳ - تنگی ، کله مند (در
فارسی جدید بشکل مستمند باقی است) . ۴ - از دست او گره باز نشود
۵ - مال و منال ۶ - رباده تر ۷ - ارج - آبرو - روشنائی ۸ - نامرئی



در سوم



[درویاوان^۱ شدن کنیزك اردوان بر اردشیر، و گریختن اردشیر با کنیزك^۲ بسوی پارس.]

(۱) اردوان را کنیزکی بایشنی^۳ بود، که از دیگر کنیزکان آزر می تر^۴ و گرامی تر داشت، و بهر آئینه^۵ پرستاری اردوان که بود آن کنیزك میکرد. (۲) روزی، چون اردشیر به ستورگاه^۶ نشسته تنبور میزد و سرود بازی^۷ و خرمی میکرد، او اردشیر را بدید و بهش ویاوان شد^۸؛ (۳) و پس از آن، نیز با اردشیر مهر و دوستی و دوشارم^۹ گرفته، پیوسته بهمه شب، که اردوان بشده بخت^{۱۰} بختی، آن کنیزك به نهان بنزدیکی اردشیر شده، تا نزدیک بامداد با اردشیر بودی، و پس باز به پیش اردوان شدی.

(۴) روزی، اردوان دانایان و اختر شماران^{۱۱}، که بدربار بودند، به پیش خواست و پرسید که: «چه همی بینید به

۱ - فریفته - شیفته - کمراه ۲ - حاتم درباری - بانو ۳ - نایسته - خوش نما . فردوسی نام او را گلدار ذکر میکند، یونانیان او را: «ارنه دخت» مینویسند. ۴ - ارجمندتر ۵ - طریقه - نوع ۶ - استیل ۷ - آواز خوانی بهمرای ساز ۸ - دلباخت ۹ - بستگی، مهر و علاقه ۱۰ - بخت برکشته ۱۱ - منجمین

چیش^۱ هپتان^۲ و دوازدهان^۳ ، وایستش و روش^۴ ستارگان ،
و چیش هنگام^۵ خدایان شهر شهر^۶ ، و چیش مردمان
کیهان ، و چیش (برای) من و فرزندان ، و مردمان ما ؟ «
(۵) اختر شماران سردار^۷ پیاسخ گفت که : « دوازدهان
افتاده ، و ستاره^۸ هرمزد^۹ باز به بالست^{۱۰} شده ، و ش از بهرام^{۱۱}
و ناهید^{۱۲} ، به کسته^{۱۳} هپتورنگ^{۱۴} و شیر اختر^{۱۵} مرزند^{۱۶} ،
و به هرمزد یاری دهند ؛ (۶) و هم چم^{۱۷} را ، ایدون نماید ،
که : خدائی و پادشاهی نو به پیدائی آید ، و بسی سر خدا^{۱۸}
را بکشد^{۱۹} ، و گیهان باز بیک خدائی^{۲۰} آورد . »

(۷) دیگر سرداری نیز از ایشان پیش آمد ؛ و باو گفت
که : « ایدون پیدا است ، که ، هر بنده^{۲۱} مرد ، که از
امروز تا سه روز از خداوند خویش بگریزد ، به بزرگی و
پادشاهی رسد ، و بر آن خداوند خویش کام انجام^{۲۲} و پیروز کر
شود . »

(۸) کنیزك ، آنسخن چونش به اردوان گفتند ، اندر
شب که بنزدیک اردشیر آمد ، پیش اردشیر باز گفت .

۱ - در باب - درخصوص ۲ - هفت سیاره ۳ - دوازده مرج . فردوسی
میگوید : پیرس از شمار ده و دو و هفت - که چون خواهد اینکار بیداد رفت .
۴ - سکون و حرکت ۵ - معاصر - همزمان ۶ - سلاطین حول و حوش
۷ - لقب رئیس منجمان (منجم ناشی) ۸ - مشتری ۹ - بالاترین - ترفیع
- اوج ۱۰ - مریخ ۱۱ - زهره ۱۲ - سوی - جانب (مرانه قدیم :
Costé) ۱۳ - بنات النعش - خرس مهتر ۱۴ - برج اسد ۱۵ - مرزیدن
= مالیدن - نزدیکی کردن (مقارن) ۱۶ - باین سبب - ازین رو
۱۷ - فرمانفرما ۱۸ - اوزدن = کشتن ۱۹ - یک پادشاهی ۲۰ - کامروا .

(۹) اردشیر ، چون آنسخن شنفت ، منش ^۱ بگریختن از آنجا نهاد ؛ (۱۰) وش بکنیزك گفت ، كه : « اگر ت منش با من راست و یگانه هست ، پس نیز اندرین سه روز بر گزیده ، كه دانایان اختر شماران گفته اند : « هر كه از خداوند خویش بگریخت ، بزرگی و پادشاهی رسد ، « آور ^۲ ، تا گیهان گیریم ، بشویم ؛ (۱۱) اگر یزدان - فره ^۳ - ایرانشهر ^۴ بیاری ما رسد ، بیوختیم ^۵ ، و به نیکی و خوبی رسیم ؛ ایدون ^۶ كنم كه : از تو فرخ تر اندر گیهان كس نباشد . « (۱۲) كنیزك همداستان ^۷ شد و گفت كه : « به آوادی ^۸ دارم ، و هر چه تو فرمائی كنم . »

(۱۳) كنیزك چون نزدك بامداد شد ، باز به گاه خویش نزد اردوان شد ؛ (۱۴) شب كه اردوان خفته بود ، از گنج اردوان شمشیری هندی ، و زینی زرین و كمری میش سر ^۹ ، و افسری زرین ، و جامی زرین به گهر و جوزن ^{۱۰} و دینار آكنده و زره و زین افزاری بسیار پیراسته ، و دیگر بسیار چیز برداشته ، به پیش اردشیر آورد .

(۱۵) اردشیر دو اسپ از بارگان ^{۱۱} اردوان ، كه به روزی هفتاد فرسنگ برفتندی ، زین کرده ، يك خود و يك

۱ - اندیشه - قصد - اراده ۲ - حاصر باش - زود باش ۳ - خوره
 - روح القدس - نورالوहित و تقدس كه ما پادشاهان ایران بوده است . ۴ - مملكت
 ایران ۵ - رها شدیم - نجات یافتیم ۶ - چنان ۷ - همراهی - راضی
 ۸ - فال يك ، خوش شكون ۹ - سر بره (مقبرش بسر بره كه علامت بزرگی
 است) ۱۰ - پول نقره - درهم ۱۱ - توسن - كره سواری . فردوسی :
 همان ماهرچ بر دگر بارگی - نشست و برفتند يكبارگی .

کنیزك بر نشستند ، و راه به پارس گرفته بشتاب همیرفتند .
 (۱۶) ایدون ^۱ گویند که : اندر شب ، فراز بدهی
 آمدند . (۱۷) و اردشیر ترسید که : « مگرم مردم ده بینند و
 شناسند و گرفتار کنند . » نه اندر ده ، به ^۲ بکسته ^۳ ده
 گذشتند ؛ (۱۸) وش ده زنی ^۴ نشسته دید ؛ (۱۹) و آن زن
 بانگ کرد که : « مترس اردشیر کی پاپکان ، که از تخمه
 ساسان ، ناف ^۵ دارا شاهی ! چه ، رسته‌ای از هر بدی ، کسی
 ترا نتوان گرفتن ، و وت ^۶ خدائی ایرانشهر بسی سال باید
 کردن ؛ بشتاب تا بدریا ، و چون دریا به چشم بینی میای ؛
 چه کت چشم به زرایه ^۷ افتد ، از دشمنان بی بیم ^۸ باشی . »
 (۲۰) اردشیر خرم شد ، و از آنجا بشتاب برفت .

در چهارم

[در آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر
 با کنیزك ، و شتافتن او از پس ایشان .]

(۱) چون روز شد ، اردوان کنیزك را خواست ، و کنیزك
 بجای نبود . (۲) ستوربان ^۹ آمد ، و به اردوان گفت که :
 « اردشیر با دوباره ^{۱۰} شما بجای نیست . » (۳) اردوان دانست که :
 « کنیزك من با اردشیر گریخته رفته است ، » (۴) و چوش
 آگاهی از گنج شنفت سر کنده ^{۱۱} کرد ؛ (۵) وش اختر شماران
 سردار را خواست و گفت که : « زود باش و بنگر تا آن

۱ - چنین ۲ - بلکه ۳ - حوالی ۴ - زن دهانی ۵ - پیوند
 ۶ - بسته ۷ - زاد و رود ۸ - ترا ۹ - دریا (زرایند لغت اوستائی دریا است)
 ۱۰ - ایمن ۱۱ - میر آخور ۱۲ - کره سواری ۱۳ - دلتنگه ۱۴ - سربکریبان

کناهار با آن جه ^۱ روسپی ^۲ کدام جای شد ، کی شائیم گرفتن ؟ »

(۶) اختر شماران سردار زمان انداخت ^۳ ، و پیاسخ به اردوان گفت که : « ماه از کیوان ^۴ و بهرام ^۵ رفته ، و به هرمزد ^۶ و تیر ^۷ پیوسته ؛ خدای میان - آسمان ^۸ زیر بره مهر ^۹ است ؛ (۷) ایدون پیدا که اردشیر گریخته رفته ؛ رویش بکسته پارس است ، و اگر تا سه روز گرفتن نشاید ، پس از آن گرفتن توان . »

(۸) اردوان ، اندر زمان ^{۱۰} ، سپاه چهار هزار (مرد) آراسته ، راه پیارس ، پی اردشیر گرفت ؛ و چون نیمروز ^{۱۱} شد ، بجائی رسید که راه پارس از آنجا میگذشت ؛ (۹) وش پرسید که : « آن دو اسوبار که بسوی این کسته آمدند ، چه زمان بگذشتند ؟ »

(۱۰) مردمان گفتند که : « بامداد ، چون خورشید تیغ بر آورد ، ایدون چون باد ارده ^{۱۲} همانا بگذشتند ؛ (۱۱) از پس ایشان بره ^{۱۳} ای بس سبتر ^{۱۴} همی دوید ، که از آن نیکوتر بودن نشایست ؛ (۱۲) دانیم که ، تاکنون بسی فرسنگ زمین رفته اند ، و شما گرفتن (ایشان) نتوانید . »

۱ - لکانه ۲ - فاحشه ۳ - تقویم گرفت - زائچه گرفت ۴ - زحل
 ۵ - مریخ ۶ - مشتری ۷ - عطارد ۸ - خانه دهم که برج جدی باشد
 (طبق نجوم این خانه منسوب به پادشاهان و شاهزادگان و کارهای بزرگ است و نیز دلیل بر پادشاهی میباشد) . ۹ - پرنو خورشید ۱۰ - فوراً ۱۱ - ظهر
 ۱۲ - تندرو - تیزرو ۱۳ - گرم - مقصود خورده ایزدی است که از زمان کیومرث پادشاه ایران بشکل بره میرسیده است . (نشان پیروزی) ۱۴ - چاق - درشت

(۱۳) اردوان هیچ نپائید و بشتافت .

(۱۴) چون بدیگر جای آمد ، از مردمان پرسید که :

« آن دو اسوبار چه گاه بگذشتند ؟ »

(۱۵) ایشان گفتند که : « نیمروز ، ایدون چون باد

ارده همی شدند ؛ و هموار^۱ ایشان بره‌ای همیرفت^۲ . »

(۱۶) اردوان شکفت نمود و گفت که : « انگار که

اسوبار دو گانه را دانیم : به^۳ آن بره چه سزد بودن ؟ » وش از دستور برسید .

(۱۷) دستور گفت که : « آن فره^۴ خدائی است ، که

هنوز بهش نرسیده ؛ بیاید که بویسوباریم^۵ ؛ شاید که ؛ پیش (از آن) که آن فره بهش برسد ، شائم گرفتن . »

(۱۸) اردوان با اسوباران سخت شتافت . (۱۹) روز دیگر ،

هفتاد فرسنگ برفتند ؛ وش گروه و کاروانی پیدیره آمدند^۶ .

(۲۰) اردوان از ایشان پرسید که : « آن دو اسوبار کدام جا

پدیره^۷ (شما) شدند ؟ »

(۲۱) ایشان گفتند که : « میان شما و ایشان زمین سی

فرسنگ (است) ؛ (۲۲) و ما را ایدون نمود ، که : بایکی

از ایشان اسوباران ، بره‌ای بس بزرگ و چابک به اسب نشسته

بود . »

۱ - پاپای ۲ - بدم سواران یکی عزم پاك - چو اسی همی بر
پراکنده خاك ، ۳ - اما ۴ - پادشاهی ۵ - بتازیم ؟ - بشتایم ؟
۶ - برخورند - روبرو شدند - دچار شدند .

(۲۳) اردوان از دستور پرسید که : « آن بره که با او به اسپ (نشسته) ، چه نماید ؟ »

(۲۴) دستور گفت که : « انوشه باشید ^۱ ! اردشیر بهش فره - کیان رسیده ، بهیچ چاره گرفتن نتوان ؛ پس خویشتن و اسوباران رنجه مدارید ، و اسپان مرنجانید و تباه مکنید ؛ چاره اردشیر از در دیگر بخواهید . »
در پنجم

[در فرستادن اردوان پسر خویش را با سپاه پیارس ، بگرفتن اردشیر ؛ و یاری دادن بواک ^۲ به اردشیر ؛ و کار زار او با اردوان ، و بزنی گرفتن دختر اردوان .]

(۱) اردوان ، چون به آن آئینه ^۳ شنود ، باز کشته ، بجای نشست ^۴ خویش رفت ؛ (۲) و پس از آن سپاهی کند ^۵ آراسته ، با پسر خویش ، پیارس بگرفتن اردشیر فرستاد .

(۳) اردشیر راه به بار ^۶ دریا گرفت ؛ (۴) ایدون چون همیرفت ، چند مرد از مردمان پارس ، که از اردوان مستگر ^۷ بودند ، ایشان هیر ^۸ و خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته ، یگانگی و فرمانبرداری پیدائیندند ^۹ . (۵) چون بجائی که « رامش اردشیر » ^{۱۰} خوانند رسید ، مردی بزرگمنش از سپاهان که بواک

۱ - جاویدان و بیمرک باشید ^۱ ۲ - در شاهنامه ناك نوشته شده .
۳ - گوته - طریق ۴ - نشیمنگاه - پیابخت ۵ - کرد - دلیر -
بی باک ۶ - ساحل - کنار ۷ - رنجور - آزوده دل ۸ - مال و منال
۹ - ظاهر ساختند . ۱۰ - رام اردشیر . در شاهنامه چهارم ذکر شده است .

نام بود ، که از دست اردوان گریخته بود ، در آنجا بنه داشت ؛ خود با شش پسر و بس سپاه کند^۱ بنزدیک اردشیر آمد .
(۶) اردشیر از بواک^۲ همی ترسید ، که : « مگرم گیرد و به اردوان سپارد . » (۷) پس بواک^۳ به بیش اردشیر آمد و سوگند خورد و ییگمانی^۴ داد که : « تا زنده باشم ، خود با فرزندان فرمانبردار تو باشم . »

(۸) اردشیر خرم شد ، و آنجا روستائی که « رامش اردشیر » خوانند فرمود کردن ؛ (۹) بواک^۵ را با اسوباران آنجا هشته^۶ ، خود به بار^۷ دریا شد ؛ (۱۰) چوئش دریا بچشم بدید ، اندر یزدان سپاسداری انگارد ، و بدانجا روستائی را « بوخت اردشیر »^۸ نام نهاد ، و ده آتش بهرام^۹ بر دریا فرمود نشاستن^{۱۰} ، و از آن جا باز بنزدیک بواک^{۱۱} و اسوباران آمد ، و سپاه آراسته ، بدرگاه آذر فرنبغ کرفته گر^{۱۲} شد ، و ایپت^{۱۳} ازش خواسته ، به کار زار با اردوان آمد ، و آن سپاه اردوان را همگی کشت ، و هیر و خواسته و ستور و بنه ازش بستد ، و خود به استخر نشسته ، از کرمان و مکران و پارس ، کسته کسته سپاه بسیار مر^{۱۴} گرد میکرد ، و بکار زار اردوان میفرستاد .

(۱۱) چهار ماه ، هر روز ، کار زار و کشتار بسیار بود .

(۱۲) اردوان ، از کسته کسته ، چون از ری و دنباوند^{۱۵} و

۱ - دلیر ۲ - اطاعت ۳ - گداشته ۴ - ساحل
۵ - دوشهر ؟ بوختن = بخت یافتن ۶ - آتش مقدسی که مطهر جسمانی
سه آذر بزرگه ۷ - فرنبغ و گشنسب و برزین مهر باشد ، و حامی همه آذرهای
زمینی است . ۸ - بر پا کردن ۹ - ثواب کمنده (لقب آذر فرنبغ)
۱۰ - ایافت خواستن - مراد طلبیدن ۱۱ - بیشمار ۱۲ - دماوند

دیلمان و پذیرخوارگر^۱ ، سپاه و آخور خواست . (۱۳) از آن چون فرّه - کیان با اردشیر بود ، اردشیر پیروزی و ندید^۲ ؛ و ش اردوان را کشت ؛ و همگی هیرو خواسته بدست اردشیر آمد ، و دخت اردوان را بزنی گرفت ، و باز به پارس آمد و شهرستانی که « اردشیر خوره » خوانند (بر پا) کرد ؛ و در آن (نزدیکی) ور^۳ بزرگی کند ، و آب چهار جوی ازش بر آورد ، و آتش به ور نشاست^۴ ، و کوه ستری را کنده ، و رود راوک^۵ (ازش) راینید^۶ ، و بسیار ده ورز^۷ و آبادانی کرد * ، و بسیار آتش بهرام آنجا فرمود نشاستن .

در ششم

[در کار زار اردشیر با گردان و ستوه آمدن او ؛ شبیخون کردن او بر سر گردان و ستوهینیدن^۸ ایشان .]

(۱) پس از آن ، بسیاری سپاه کند زابل^۹ بهم کرده^{۱۰} ، به کار زار کردانشاه ماسی^{۱۱} فرفت^{۱۲} . (۲) بسا کار زار و خونریزی

* اینجا در دو نسخه جدید چند فقره اضافه دارد که در ملحقات آخر کتاب نقل میشود .

- ۱ - پتش - خوار - کر (آن کوهی که بدان خوره مانده است .)
- نواحی کوهستانی گیلان و ترستان . ۲ - و ندیدن = یافتن - بدست آوردن
- ۳ - دریاچه ۴ - نشاید - نشاندن نکین در حلقه . فردوسی ؛ نبرکیای یکی تخت ساخت - چه مایه درو گوهری بر ساخت . ۵ - در بوند هشت کوهی نام راوک نامیده شده . ۶ روان کرد ۷ - روستا . ۸ - ستوه آوردن
- ۹ - سر زمینی که بین کابل و سیستان و سند واقع شده است . ۱۰ - فراهم ساخته . ۱۱ - سرزمین مدی ؛ نام کوهی در کردستان میباشد . دروین ورامین
- د کشور ماه ، آمده است . ۱۲ - فرفتن = خرامیدن - قصد کردن
- ۱۳ - هزیمت یافته ، سرگردان شده .

شد ، و سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت . (۳) اردشیر با سپاه خویش نیازان شده ^۱ ؛ اندر شب به بیابانی آمدند ، کش هیچ آب و خورش نبود ، خود با اسوباران و ستوران همگی بگرسنگی و تشنگی رسیدند ؛ و س از دور آتش شپانان دید . (۴) اردشیر به آنجا شده ، مردی بیر آنجا دید ، که با گوسپندان به گشت ^۲ کوه بودند . (۵) اردشیر آنشب آنجا شد ، و روز دیگر ، از ایشان راه خواست .

(۶) ایشان گفتند که : « از اینجا سه فرسنگ ، روستائی هست بسیار آبادان ، و بس مردم و بدیخوی ^۳ بسیار هست . » (۷) اردشیر به آن ده شده ، مردی فرستاد ، و اسوباران خویش همگی بدرگاه خواست .

(۸) سپاه ماسیان پنداشتند که : « ما از اردشیر بی بیم شدیم ؛ چه ، بستوهی باز بیارس ^۴ شد . »

(۹) اردشیر چهار هزار مرد آراسته ، بر ایشان تازش ^۵ و شبیخون کرد ، و از کردان هزار مرد بکشت ، دیگران را خسته ^۶ دستگیر کرد ، و از کردانشاه با پسران و برادران و فرزندان ، بس هیرو خواسته بیارس گسیل کرد .

۱ - هزیمت یافته ، سرگردان شده ۲ - دور - اطراف ۳ - آذوقه

۴ - مطابق شاهنامه : سطر ۵ - ناخت و تار ۶ - زخمی - ناحوش .

در هفتم

[در رزم اردشیر با هیتانبا ۱ و ستوهی اردشیر .]

(۱) اندر (راه) سپاه هیت انباد خداوند کرم ، باو پد گفته ^۲ ، آنهمه هیرو خواسته و بنه از آن اسوباران اردشیر بستانده ، به کلالان ، دست کرده ^۳ کلال ، آنجا که کرم بنه داشت بردند .

(۲) اردشیر بآن منش ^۴ بود که : « به ارمن و آذربادگان ^۵ شوم ؛ » چه ، یزدان - کرد ^۶ شهر زوری ^۷ با بسیار سپاه کند از آن کسته شهر زوری مهران کرده ^۸ ، بفرمانبرداری بهش آمده بودند ؛ (۳) به ^۹ ، از آن چون ، اردشیر ستمکاری و گناهکاری هیتانباد و پسرانش را بسیاه (خویش) شنود ، اندیشید : « نخست ، کار پارس باید ویراستن ^{۱۰} ، و از دشمنان بی - بیم ^{۱۱} بودن ، و پس بشهر دیگر پرداختن ؛ کنون ، به آن اوزده ^{۱۲} که به کلالان ایدون چیر و ستمگین بود که اش پنجهزار سپاه هینی ^{۱۳} ، نیز به کسته کسته بوم سند و مکران و دریا فرستاده بود (شوم) . »

(۴) سپاه گند اردشیر ، از کسته ها باز به اردشیر آمدند .
(۵) هیتانباد سپاه خویش را همگی باز بدرگاه خواست .

۱ - همت نواده - هفتواد ۲ - بدکفتن - معاصم شدن - تنه زدن
- دچار شدن ۳ - تابع - دست نشانده ۴ - اندیشه - قصد ۵ - آذربایجان
۶ - اسم خاص ۷ - اسم شهری است ۸ - معاهده بسته - پیمان کرده
۹ - اما ۱۰ - مرتب کردن - درست کردن ۱۱ - ایمن ۱۲ - بتکده
مجهز - مسلح

(۶) اردشیر سپاه بسیاری با سپهبدان بکار زار کرم گسیل کرد . (۷) دارندگان کرم^۱ همگی هیرو خواسته و بنه بدر پستی^۲ دز^۳ کلالات نهاده ، خود در کوهها و جایهای شکسته^۴ نهان بودند . (۸) و اسوباران اردشیر را آگاهی نبود ، به بن^۵ دز کلالات آمدند ، و دز را پروندیدند^۶ . (۹) چون شب شد ، سپاه کرم بر ایشان زد ، و شبیخون کرد ، و از اسوباران اردشیر بسیاری را کشت ، و اسپ و زین و زین - افزار و خواسته و بنه از ایشان ستانده ، به اوسوس^۷ و ریاری^۸ بآئینه^۹ تاوک^۹ و برهنه ، (ایشان را) باز به پیش اردشیر فرستادند .

(۱۰) ایر^{۱۰} ، چوئش بآن آئینه دید ، بسیار به بیش^{۱۰} شد ، و از شهر شهر و جای جای ، سپاه به درگاه خواست ، و خود با سپاه بسیار بکار زار کرم فرفت ، و چون به دز کلالات آمد ، سپاه کرم همگی به دز نشسته بودند ؛ اردشیر پیرامون دز نشست^{۱۲} .

(۱۱) خداوند کرم^{۱۳} هیتانباد را هفت پسر بود ؛ هر پسری را با هزار مرد ، بشهر شهر گمارده بود . (۱۲) اندر آنگاه ، پسری که به ارنگستان^{۱۴} بود ، با بسی سپاه از تاجیکان^{۱۵} و

۱ - صاحبان کرم ۲ - سنگر - استحکامات - جای مطمئن ۳ - قلعه
 ۴ - شکاهها ۵ - تا پای ۶ - پروستن = محاصره کردن - فرا گرفتن .
 ۷ - ریشخند - شوخی - دست انداختن ۸ - خنده و استهزاء V Rire (این
 لغت را بفطرت ریشخند خوانده اند - برهان قاطع) ۹ - تابوغ ؟ فرهنگ
 انجمن آرا (طرز دشنام و تحقیری که مردان نامی را وارونه بر استر نشانیده در
 شهر میگرددانیده اند . ۱۰ - اندوهناک ۱۱ - خرامید - عزم کرد ۱۲ - اردو
 زد ۱۳ - صاحب کرم ۱۴ - ارنگه نام شهری که در جنوب بوده است .
 ۱۵ - تاجیک ؟

میچنیکان ، ^۱ به گذار دریا آمد ، و با اردشیر به کوخشش ^۲ ایستاد .

(۱۳) سپاه کرم ، که به ذربود ، همگی به بیرون آمدند ، و با اسواران اردشیر کوخشش و کارزار و جانبازیهای سخت کردند ، و از هر دو کسته سپار کشته شدند . (۱۴) سپاه کرم بیرون آمدند ، و راه و گذرشان ایدون بگرفتند که هیچکس از سپاه اردشیر بیرون شدن ، و خوراک خویش و بدیخوی ^۳ ستوران آوردن نشایست ؛ ازدومر ^۴ ، همگی مردمان و ستوران به نواز و بجارگی رسیدند .

در هشتم

[در مهر - دروجی ° مهرک نوشزادان با اردشیر ؛ و آگاه شدن اردشیر از کار کرم و چاره نمودن کرم را .]

(۱) مهرک نوشزادان ^۱ ، هم از یارس ، چون شنید که : « اردشیر به درگاه کرم بی پردازش ^۲ ، و وش در سپاه کرم نه و ندید ^۳ ؛ « سپاهی گند آراسته ، و بجایگاه اردشیر شد ؛ و همگی هیرو خواسته و گنج اردشیر را ببرد ؛ (اردشیر) چوئش مهر - دروجی مهرک و دیگر مردمان پارس به آن آئینه ^۴

۱ - مصریان ° شاید مقصود سربازان خارجی باشند که اجبر میشده اند
Mercenaires? ۲ - زد و حورد - ستیزه ۳ - آذوقه ۴ - شمار - دوبار
- دو طرف - دو مرتبه ۵ - پیمان شکنی ۶ - پسر نوشزاد . فردوسی :
بچهرم یکی مرد بد نژاد - کجا نام او مهرک نوشزار . ۷ - بیکار - بی
تکلیف - گرفتار ۸ - و ندیدن - دست یافتن - چیره شدن ۹ - بدبختان

شود ، باری این اندیشید که : « از کوخشش کرم بیاید پرداختن ؛ و پس بکوخشش و کارزار مهرک شدن . » (۲) وش سپاه را همگی باز به درگاه خواسته ، با سپهبدان سگالبد ^۱ ، و چاره به بوختن ^۲ خویش و سپاه نگرید ، و پس از آن بجاشت خوردن نشست .

(۳) اندر زمان ، نری جویی از دز فرود آمد ، و تا پر به بره‌ای که بر خوان ^۳ بود نشست . (۴) به تیر ایدون نوشته بود که : « این تبر اسوباران ورجاوند ^۴ خداوند کرم انداخته‌اند ؛ و ما نخواستیم که بزرگمردی ^۵ چون شما کشته شود ، پس ما برین بره زدیم . »

(۵) اردشیر ، چونش به آن آئینه دید ، سپاه از آنجا کنده برفت . (۶) سپاه کرم از پس اردشیر شتافته ، جای برایشان ایدون تنگ نکرد که سپاه اردشیر را گذشتن نشایست ؛ و اردشیر خود تنها به مار ^۶ دریا اقتاد .

(۷) ایدون گویند که فره - کیان که به دور بود ، اندر بیش اردشیر ایستاد ، و اندک اندک همیرفت ، تا اردشیر (را) از آنجای دوس - گذر ^۷ ، از دست دشمنان ، و گزند ها بیرون آورده ، فراز به دهی که مانه خوانند رسید ؛ اندر شب ، بخانه دو برادر ، که یک برز و یک برز - آذر نام بود پیامد ؛ به ایشان گفت که : « من از اسوباران اردشیرم ، که از کارزار

۱ - کنکاش کرد - مشورت کرد ۲ - رستن - نجات یافتن ۳ - سفره

۴ - فرهمند - پیروزمند ۵ - مرد بزرگی ۶ - کنار - ساحل ۷ - سخت
کدر - صعب المور

کرم بستوهی آمدهام ، و امروز اسپنج ^۱ فرمائید دادن ، تا آگاهی سپاه اردشیر بیاید که بکدام زمین افتاده اند . »

(۸) ایشان ، با بس کندهای ^۲ ، به اردشیر گفتند که :

« گجسته ^۳ بادکنامینوی دروند ^۴ ، که این اوزده ^۵ ایدون چیر

و پاد یاوند ^۶ کرده است ، که همگی مردم کسته ها از دین

اورمزد و امشاسپندان ^۷ گمراه شدهاند ، و مه - خدای ^۸ -

مردی نیز چون اردشیر ، با سپاهش همگی از دست آن دشمنان

دروندان ^۹ و اوزده - پرستگان ^{۱۰} سر بستوهی گردانیده اند . »

(۹) ایشان اسب اردشیر را گرفته ، اندر سرای بردند و

به آخور بستند ، و به شک ^{۱۱} و گیاه و اسپست ^{۱۲} نیک داشتند ،

و اردشیر را به نشستگاه و جائی به آئین ^{۱۳} برده بنشاندند .

(۱۰) اردشیر بسیار اندوهگین بود ، و همی اندیشید ؛ و ایشان

درون یشته ^{۱۴} به اردشیر خواہش کردند که : « واج ^{۱۵} فرمای

گرفتن ، و خورش بخور ، و اندوه و تیمار مدار ؛ چه ، اورمزد

و امشاسپندان چاره این چیز بخواهند (کرد) ، و این پتیاره ^{۱۶}

ایدون نهلند ^{۱۷} ؛ چه ، با ستمکاری دهاک و افراسیاب تور والاسکندر

ارومی ، پس نیز یزدان از ایشان خرسند نبود ، ایشانرا به ورج ^{۱۸}

۱ - پناهگاه ۲ - دلبری - پراکندگی - دلخستگی ۳ - ملعون -

۴ با مبارک (ضد خجسته) . ۵ - زشت - ناسکار - خیرت ۶ - بشکده ۷ - توانا

- پیروز کر ۸ - پادشاه بزرگی ۹ - نابکاران ۱۰ - پرستندگان مت ۱۱ - جود و سر

۱۲ - یونجه ۱۳ - مراسم و تشریفات ۱۴ - دعای برکت که پیش از خوراک

می خوانند . ۱۵ - زمزمه و دعا کردن ۱۶ - آفت - بلا ۱۷ - نگذارند

۱۸ - آبرو - ارج .

و فرقه^۱ خویش ایدون ناین^۲ و ناپیدا کرد ، چنانکه گیهان
آشناست . «

(۱۱) اردشیر ، به آنسخن منش خوش کرد ، و واج گرفته
خورش خورد .

(۱۲) ایشان را می نبود ، به^۳ و شکله^۴ پیش آوردند ،
و میزد^۵ راینیده^۶ آفرینگان^۷ کردند .

(۱۳) اردشیر به بهی^۸ و دین - دوستی و یگانگی و
فرمانبرداری ایشان بیگمان^۹ شد ؛ و ش راز خویش به برز و
برز - آذر - ایزد^{۱۰} گفت ، که : « من خود ارد شیرم ؛
اکنون این نگرید که : چاره این ، به اوسهینیدن^{۱۱} این کرم
و یاران او ، چگونه شاید خواستن ؟ »

(۱۴) ایشان بیاسخ گفتند که : « ما (را اگر) تن و
جان و هیرو خواسته و زن و فرزند ، به شت^{۱۲} شما بغایان^{۱۳}
ایران شهر باید سپاردن بسیاریم ؛ به^{۱۴} ، ما ایدون دانیم که چاره
این دروج^{۱۵} ایدون شاید خواستن ، که تو خویشتن را به آئینه
مرد دور - شهری^{۱۶} آراسته کنی ، بگذار خوانا^{۱۷} ، تن خویش
به بندگی و پرستش او بسیاری ، و دو مرد هاوشت^{۱۸} دین -
آگاه به آنجا ببری ، و بایشان یزش^{۱۹} و ازبایش^{۲۰} یزدان و

۱ - نور تقدس ۲ - نامرئی ۳ - لیکن ۴ - دانه انگور - کشمش
۵ - شکر نعمت ۶ - زمان رانده ۷ - ستایش پروردگار ۸ - نیکی
۹ - مطمئن ۱۰ - برای نشان دادن یگانگی و صمیمیت هنوز برد زرتشتیان
معمول است که امت (ایزد) را باسم اصلی میافرایند . ۱۱ - تباه کردن .
۱۲ - حضرت ۱۳ - حداندان - بزرگراذگان - شهزادگان ۱۴ - ولیکن
۱۵ - خبیث - بد ذات - دروغ ۱۶ - بیگانه ۱۷ - بلباس خواننده سرود
های مقدس . ۱۸ - شاگرد دینی - طلبه ۱۹ - پرستش ۲۰ - ستایش

امشاسپندان فراز کنی ؛ و چون هنگام خورش خوردن آن کرم شود ، ایدون کنی که روی گداخته (با خود) داری ، و به زیر ^۱ آن دروج ریزی تا بمیرد ؛ و آن دروج - مینوئی ^۲ به یزئ و ازبایش یزدای بشاید کشتن ، و آن دروج - تن - کردی ^۳ به روی گداخته بشاید کشتن . »

(۱۵) اردشیر ، آنسخن بسندید و خوب داشت ، ^۴ و به برز و برز - آذر گفت که : « من این کار بباری شما توان کردن . »

(۱۶) ایشان گفتند که : « هر کاری که شما فرماید تن و جان بسپاریم . »

در نهم

۱ در کشتن اردشیر مهرک نوشزادان را ،
و سگالیدن ^۵ با برز و برز - آذر ، و
کشتن او گرم هپتانباد را .]

(۱) اردشیر از آنجا باز به « اردشیر خوره » آمد ، و کار با مهرک نوشزادان گرفت ؛ و مهرک را کشت ، و شهر و جایگاه و هیرو خواسته همگی به (آن) خویش کرد ؛ کسی را با کرم به کارزار کردن فرستاد ؛ برز و برز - آذر را به پیش خواسته با (ایشان) سگالید ، و بسیار جوزن ^۶ و دینار و پوشاک گرفت و خویشتن را به برهمه ^۷ خراسانی آراسته داشت ،

۱ - رور - پک و پور - خلق - ۲ - روح خبیث - ۳ - جسم خبیث
۴ - بقال نیک پنداشت • - ککائی - ۶ - پول نقره - ۷ - لباس مبدل

و با برز و برز - آذر به بن ^۱ دز کلال آمد ، و گفت که :
 « من مردی خراسانیم ، و ازین ورجاوند ^۲ خدای ایپتی ^۳ می-
 خواهم که بدرگاه او از برای پرستش بیایم . »

(۲) ایشان اوزده - پرستگان ^۴ ، اردشیر با آن دو مرد
 را مردمان (آنجا) پذیرفتند و به مان ^۵ کرم جای دادند .

(۳) اردشیر ، سه روز به آن آئینه ، پرستش و یگانگی
 کرم کردن پیدائینید ^۶ ، و آن جوزن و دینار و جامه سه
 پرستگان ^۷ داده ، ایدون کرد (که) هر که اندر آن دز
 بود افسد ^۸ نمود و آفرین کننده شدند . (۴) پس اردشیر گفت
 که : « ایدون بهتر مینماید که کرم را سه روز ، خورش بدست
 خود دهم . » (۵) پرستگان و کار - فرمایان همداستان ^۹ شدند .

(۶) اردشیر کس فرستاد ، و سپاه چهار صد مرد هنرمند
 و حاسبان ، به پرگوار ^{۱۰} آنجا ، بکوه و جا های شکسته
 بهان فرمود کردن ، و فرمود که : « آسمان روز ^{۱۱} چون از
 دز کرم دود بینید ، مردانگی و هنرمندی کنید و به بن دز
 بیایید » ؛ خود آنروز ، روی گداخته داشت و برز و برز - آذر
 یزش و ازمایش ^{۱۲} یزدان فراز کردند .

(۷) چون هنگام خورش شد ، کرم به آئینه هر روز
 بانگ کرد . (۸) اردشیر ، پیش از آن اوزده ^{۱۳} - پرستگان و

۱ - پای ۲ - فرهمند - پیروزمند ۳ - مراد - اجارت -
 ۴ - پرستندگان ت ۵ - خانه - جایگاه ۶ - طاهر ساخت ۷ - پرستندگان
 - پارسایان ۸ - نمجب ۹ - هم رای - همدل ۱۰ - دور - اطراف
 ۱۱ - شکامها ۱۲ - نام روز ۲۷ ماه ۱۳ - پرستش و ستایش ۱۴ - ت

کار فرمایان را بچاشت مست و بیخود کرده بود ، و خود با ریدکان^۱ خویش به پیش کرم شد ، و آن خون گاوان و گوسپندان ، چون هر روز میداد ، به پیش کرم برد ؛ و همچون که کرم زیر باز گفت^۲ که خون خورد ، اردشیر روی گداخته به زیر کرم اندر ریخت . (۹) کرم را چون روی بتن رسید ، بدو شکافته ، بانگ ایدون ازش بیامد که مردمان اندر دز ، همه آنجا آمدند و آشوب در دز افتاد .

(۱۰) اردشیر دست به سپر و شمشیر زد ، و گران زنش و کشتار به آن دز کرد ، و فرمود که : « آتش کنید ، تا دود به آن اسوباران پدیدار شود ؛ » ریدکان همگونه کردند . (۱۱) اسوبارانی که بکوه بودند ، چون دود از دز دیدند ، بتاخت ، به بن دز ، بیاری اردشیر آمدند ، و به گذار دز اقتاده بانگ کردند که : « پیروز ، پیروز باد ! شاهنشاه اردشیر پاپکان که شمشیر بکار گرفته است . » (۱۲) مردم دز ، هر چه (بودیا) کشته شدند ، و یا بشتاب و کوخشش^۳ کارزار از دز افتادند ، و آن دیگر ، زنهار خواسته به بندگی و فرمانبرداری آمدند . (۱۳) اردشیر آن دز را کندن و ویران کردن فرمود ، و آنجا روستائی که کلالان خوانند کرد ؛ و ش آتش بهرام بآنجای نشاست^۴ ؛ و هیرو خواسته و زر و سیم ، از آن دز بهزار اشتر بار کرده به دوبار گسیل کرد ، و برز و برز - آند

۱ - چاکران - غلام بیجه - دهی ۲ - پوزه باز کرد . ۳ - پیکار - زد و خورد - ستیزه ۴ - بر پا کرد .

را بهره‌ای پاداش مه^۱ به آئین « جانسپار کرداران » داد ، و آنجا روستائی را بسر داری و کدخدائی بایشان داد .

در دهم

[در چگونگی اردشیر با دخت اردوان و زهر دادن او به اردشیر .]

(۱) پس از آنکه آن کرم کشته شد ، اردشیر باز به دوبار آمد ، وش سپاه و گنج به کسته کرمان (فرستاد) و بکار زار بار جان^۲ آمد ، دو پسر اردوان را با خویشان داشت ، و دو بگریز ، به کابلشاه رفته بودند^۳ ؛ ایشان به خواهر خویش ، که زن اردشیر بود ، نامه نوشته پیام فرستادند که : « راست هست آنکه برای شما زنان گویند که : تو مرگ خویشان و هم تخمگان ، که این کناهکار یزدان - دشمن ناسزایانه بمرگ کشت ، فراموش کردی ؛ وت مهر و دوشارم^۴ با آن برادران مستمند ، که به آزار و سختی و بیم و سهم^۵ و بی آزمی ، به آوارگی بشهر کسان^۶ گرفتارند ، و آن دو برادران بدبخت تو ، که این مهر - دروج^۷ به بند زندان به پادفراه^۸ فرستاده ، که مرگ به ایبت^۹ همی خواهند ؛ تو همگی را از دخشه^{۱۰} بهشتی ، وت منش^{۱۱} با آن مهر - دروج راست کرد ، و ترا هیچ تیمار و اندوه ایشان و مان نیست ! (۲) کشته باد آنکس که

۱ - کران - سترک . ۲ - بلوچان ؟ ۳ - دو فرزند او شد بهندوستان - برنج و بلا کشته همدانستان . ۴ - بستگی - علاقه ۵ - نرس - وحشت ۶ - دیگران ۷ - پیمان شکن ۸ - پاداش ۹ - مراد - انعام ۱۰ - نشان - علامت (نشان آنها از نظرت محو شد) . ۱۱ - اندیشه .

پس از امروز بهیچ زن به گیهان ، گستاخ ^۱ بی سامان ^۲ باشد .
 (۳) کنون ، اینکه : اگرک نیز همبون ^۳ مهر ماهست ، جاره
 ما بخواه ، و کین پدر و آن خویشاوندان و هم - تخمگان
 فراموش مکن : و این زهر و هین ^۴ ، که ما با مرد ییگمان ^۵
 خویش بنزدیک شما فرستاده‌ایم ، ازین مرد بستانید ، و جوتان
 توان (باشد) ، پیش از خورش ، به آن گناهکار مهر - دروج
 بدهید ، تا اندر - زمان ^۶ بمیرد ، و نو آن هر دو برادر بسته
 بگشائی ، ما نیز باز بشهر و بوم و جای خویش بیائیم ، و ترا
 روان بهشتی شود و نام جاویدانه بخویش کرده باشی ، و دیگر
 زنان اندر گیهان ، از کنش ^۷ خوب تو ، نامی تر و گرامی تر
 می گردند . »

(۴) دخت اردوان ، چوئش آن نامه به آن آئینه دید ،
 با زهری کایشان بهش فرستاده بودند ، اندیشید که : « همگونه
 بیاید کردن ، و آن چهار برادر بدبخت را از ندرسته کردن . »
 (۵) روزی ، اردشیر از نخجیر گرسنه و تشنه اندر خانه
 آمد ؛ او واج ^۸ گرفته بود ، و کنیزك آن زهر با پست ^۹ و
 شکر گمیخته ^{۱۰} بدست اردشیر داد ، به اینکه : « کزگک ^{۱۱}
 از دیگر خورش فرمای خوردن ؛ چه ، بگرمی و رنجکی ^{۱۲}

۱ - استوار - معتمد ۲ - بی اداره - بیکران ۳ - خرده ای -
 دره ای ۴ - نام زهری است ، فردوسی : هلاهل چنین زهر هندی بکیر -
 مکار آر بکیاره - اردشیر . ۵ - امین ۶ - بی درنگه ۷ - کردار
 ۸ - دعای قبل از خوراك ۹ - شربت که با مغر حو درست کنند - سپو -
 روا Porridge ۱۰ - اختلاط دو ناحنس (ضد آمیخته) ۱۱ - پیش -
 قیل از غذا Hors d'œuvre ۱۲ - خستگی - تشنگی

نيك (است) . « (۶) اردشير ستانیده خوردن کامست^۱
 (۷) ایدون گویند که ورجاوند^۲ آند-فرنبغ^۳ پیزوزگر،
 ایدون چون^۴ خروسی سرخ اندر پرید، و پر به پست زد، و
 آن جام با پست همگی از دست اردشير بزمین افتاد .
 (۸) اردشير و زیانه^۵، هر دو، چون به آن آئینه دیدند،
 سترده^۶ بماندند؛ و گریب و سگ که اندر خانه بودند، آن
 خورش بخوردند و بمردند .

(۹) اردشير دانست که : « آن زهر بود و بکشتن من
 آراستد شده بود؛ » اندر-زمان، مؤبدان مؤبد را به پیش
 خواسته برسید که : « هیرید^۱ کسیکه بجان خدایان^۲ کوخشد^۳،
 به جی داری^۴؟ اورا جد باید کرد »

(۱۰) مؤبدان مؤبد گفت که : « انوشه باشید و نکام
 رسید؛ او که بجان خدایان کوخشد، مرگززان^{۱۰} است؛
 باید کشتن . »

(۱۱) اردشير فرمود که : « این جه^{۱۱}، جادوی، دروند^{۱۲}،
 زده زاده^{۱۳} را به اسب - آخور^{۱۴} برو فرمای کشتن . »

(۱۲) مؤبدان مؤبد، دست زیانه را گرفته بیرون آمد .

(۱۳) زیانه گفت که : « امروز هفت ماه هست تا آبستم؛

۱ - اراده کرد - میل کرد ۲ - فرهمند - درخشان ۳ - آتش
 مقدس معروف ۴ - بصورت - ماندند • - زن - حانم - تولید کننده
 (باهجه بختباری : زیونه) ۶ - شکفت زده - مات ۷ - پادشاهان
 ۸ - سوء قصد کند ۹ - چه می پنداری ؟ ۱۰ - گناهی که سزاوار کشتن
 باشد - محکوم بمرگ ۱۱ - فحبه ۱۲ - نابکار ۱۳ - پدر کشته
 ۱۴ - استیل .

اردشیر را آگاه کنید ؛ چه ، اگر من مرگزانه ، این فرزند که اندر شکم دارم ، بمرگزانه باید داشتن ؟ »

(۱۴) مؤبدان مؤبد ، چونش آنسختن شفت ، برگشت باز به پیش اردشیر شد و گفت که : « انوشه باشید ! این زن آبستن هست ؛ باری ^۱ تا آنکه بزاید ، کشتن نباید ؛ چه ، اگر او مرگزانه (است) ، آنفرزند که از تخمه شما بغان ^۲ اندر شکم (دارد) ، بمرگزانه داشتن و کشتن نباید . »

(۱۵) اردشیر ، (چون) خشم داشت ، گفت که : « هیچ زمان میای ^۳ ، و او را بکش . »

(۱۶) مؤبدان مؤبد دانست که : « اردشیر بسیار بخشم (است) ، و از آن (پس) به پشیمانی رسد ؛ » او آژن را نکشت ؛ وش بخانه خود برده او را نهان کرد ؛ و او بزَن خود گفت که : « این زن را گرامی دار ، و بکس هیچ چیز مگوی . »

(۱۷) چون زمان زادن فراز آمد ، او پسری بسیار بایشنی ^۴ زاد ؛ وش را شاپور نام نهاد ، وش همی پرورد تا به داد ^۵ هفت ساله رسید .

۱ - تا مل کن ؟ ۲ - خداوندان ۳ - درنگ مکن . ۴ - بایسته
- سزاوار ۵ - سن .



در یازدهم



[در زادن شاپور از دخت اردوان ؛ و آگاه شدن اردشیر پس از هفت سال و شناختن او را .]

(۱) اردشیر ، روزی به نخچیر شد ؛ وش اسپ به گوری
ماده هشت ^۱ ، آن کور نر بتیغ اردشیر آمد ؛ وش کور ماده
را رستار کرد ^۲ ، و خویشتن را بمرگ سپارد . (۲) اردشیر ،
آن کور را هشته اسپ به بچه افکند . (۳) گور ماده ، چوش
دید که اسوبار اسپ را به بچه افکنده ، وش آمد ، بچه رستار
کرد ، و خویشتن را بمرگ سپارد .
(۴) اردشیر ، چوش به آن آئینه دید ، (بجا) بماند ؛
وش دلسوز شد ، و اسپ را باز گردانید ، و اندیشید که :
« وای بمردم باد ! که نیز با نادانی و ناگویائی ^۳ این چهار
پایان گنگ ، پس مهر ^۴ بیکدیگر ایدون سپوری ^۵ که جان
خویش را ، برای زن و فرزند بسپارد ؛ » وش همگی آنفرزند ،
کش (آزن) اندر شکم داشت ، بیاد آمد ، و بیشت اسپ ،
ایدون چون ایستاد ، به بانگ بلند بگریست .

۱ - براند ۲ - نجات داد ۳ - بی زبانی - ربان بستگی .

۴ - دساله عشق و علاقه ۵ - کامل - بی نقص .

(۵) سپهبدان و بزرگان و آزادگان و وسپوهرگان، چونشان آن آئینه دیدند، شگفت بماندند، و همه به پیش مؤبدان مؤبد شدند که: « این چه سزد بودن که اردشیر، به تگ^۱، ایدون زری^۲ ویش^۳ و اندوه بهش رسید؛ که به آن آئینه میگرد؟ »

(۶) مؤبدان مؤبد و ایران - اسپهبد^۴ و پشت - اسپان - سردار^۵ و دبیران - مهست^۶ و یلان - یلبد^۷ و وسپوهرگان به پیش اردشیر شدند، و بروی افتادند، و نماز^۸ بردند و گفتند که: « انوشه باشید^۱ باین آئینه خویشتن اندوهگین کردن، و بیش ورزی بدل کردن مفرمائید؛ اگر کاری آن رسیده باشد، که بمردم کاری چاره کردن شاید، ما را نیز آگاه فرمای کردن، تا تن و جان و هیرو خواسته و زن و فرزند خویش پیش داریم؛ و اگر گزند آن هست که چاره کردن نشاید، خویشتن و ما مردان کشور را زیرمند^۹ و بیشمند^{۱۰} مفرمائید کردن. »

(۷) اردشیر پیاسخ گفت که: « مرا کنون بدی نرسیده است؛ به^{۱۱} من، امروز اندر دشت، نیز از چهار پای گنگک ناگویا و نادان، که خودم به این آئینه بدیدم، مرا آن زن و آن فرزند ییگناه، که اندر شکم مادر (بود)، باز بیاد آمد، و بکشتن ایشان اندیشیدار^{۱۲} و چیدار^{۱۳} هستم، که به روان هم گناه گران شاید بودن. »

۱ - نزدی - لاکهان ۲ - آزدگی - سستی ۳ - اندوه - غم
 ۴ - فرمانده کل ارتش ۵ - سردار اسواران ۶ - نخست وزیر ۷ - سردار
 پهلوانان ۸ - نواصع - کرتش ۹ - زار و زار - پریشان ۱۰ - اندوهگین
 - غمناک ۱۱ - اما ۱۲ - اندیشناک ۱۳ - پشیمان - متاسف

(۸) مؤبدان مؤبد ، حونش دید که اردشیر از آن کار به بشیمانی آمد ، بروی افتاد ؛ وش گفت که : « انوشه باشید ! فرمائید تا باد فراه گناهکاران و مرگزنان و فرمان خدای سپوزکاران ^۱ بمن کنند . »

(۹) اردشیر گفت که : « چه را ایدون میگوئی ؟ (از) تو چه گناه جسته است ^۲ ؟ »

(۱۰) مؤبدان مؤبد ، گفت که : « آن زن و آن فرزند ، که شما فرمودید که . « بکش ، « ما نکشیم ، و پسری زاده ، از هر نوزادگان و فرزندان خدایان نیکوتر و بایشنی ^۳ تر هست . » (۱۱) اردشیر گفت که : « چه همی گوئی ؟ »

(۱۲) مؤبدان مؤبد ، گفت که : « انوشه باشید ^۱ همگونه هست چنانکه گفتم . »

(۱۳) اردشیر فرمود که : « دهان مؤبدان مؤبد را ، کنون پر از یاکوت ^۴ و دینار و مروارید شاهوار و گوهر کنند . »

(۱۴) اندر هم زمان ، کسی آمد که شاپور را به آنجا آورد .

(۱۵) اردشیر ، جونش شاپور فرزند خویش دید ، بروی افتاد ، واندر اورمزد خدای و امشاسپندان و فرء - کیان و

۱ - سر پیچی کمدگان ار فرمان شاهان . ۲ - جهیده - سر رده
۳ - بایسته ۴ - یا قوت .

آذرانشاه^۱ پیروزگر ، بستار سپاس انگارد^۲ و گفت که : « آن بمن رسید که بهیچ خدای و دهد^۳ که پیش از هزاره^۴ سوشیانس^۵ و رستاخیز و تن - پسین^۶ بودند نرسیده است ؛ که فرزندم ایدون نیکو از مردگان باز رسید . » (۱۶) و ش همانجا شهرستانی^۷ ، که « ولاش شاپور^۸ » خوانند ، فرمود کردن ، و ده آتش بهرام آنجا نشاست ، و بسیار هیرو خواسته بدرگاه آذرانشاه فرستاد ، و بسیار کار و کرفه^۹ فرمود رانینیدن^{۱۰} .

در دوازدهم

[در پیام فرستادن اردشیر به کید^{۱۱} هندی
به دانستن فرجام کار پادشاهی خون و
پاسخ او .]

(۱) پس از آن ، اردشیر ، بکسته کسته شد ، و بسیار کار زار و کشتار با سر - خدایان^{۱۲} ایرانشهر کرد ، و همواره چونش کسته‌ای خوب میکرد ، دیگر کسته نیز به باز - سری^{۱۳} و نافرمانی می ایستاد ؛ بر آن هیر^{۱۴} بسیار چششنی^{۱۵} اندیشیدار^{۱۶} بود که : « مگرم از برگر^{۱۷} برهینیده^{۱۸}

۱ - شاه آذران - لف آتش بهرام است ۲ - انگاشت ۳ - فرمان - فرما - شاه ۴ - آخرین دوره هزار ساله ۵ - نام احیا کننده دنیا ۶ - تن آخرین - قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن می‌آرایند ۷ - آبادی - شهر ۸ - ولاشگرد - در شاهنامه « جند شاپور » آمده است ۹ - ثواب ۱۰ - رابح داشتن ۱۱ - منجم - پیشگو ۱۲ - فرمانفرمایان ۱۳ - خود سری ۱۴ - خبر - صلاح ۱۵ - انتظار ۱۶ - اندیشناک (بداستن صلاح و عاقبت کار خود می اندازد متفکر و چشم براه بود) ۱۷ - کننده بسالا - پروردگار ۱۸ - بهره - قسمت - سخت

نباشد که ایرانشهر بیک خدائی بشاید و بنارستن ^۱ . «
 (۲) وش اندیشید که : « از دانایان و فرزائگان ، وکیدان
 کنوشگان ^۲ ، باید پرسیدن ؛ اگر ایدون خدائی ایرانشهر
 راینیده کردن ^۳ ، از دست ما برهینده نباشد ؛ خورسند و
 بالستان ^۴ باید بودن ، و این کارزار و خونریزی بیاید هشتن ^۵
 و خویشتن را از این رنج هنگام آسان کردن ^۶ . « (۳) وش
 مردی از استواران ^۷ خویش به پرسش کردن آراستن ایرانشهر
 بیک خدائی ، به پیش کید هندویان فرستاد .

(۴) مرد اردشیر ، چون پیش کید هندویان رسید ،
 کید همچون (آن) میره ^۸ را دید ، پیش از آنکه میره
 سخن گوید ، وش بمیره گفت که : « ترا خدای پارسیان باین
 کار فرستاد که : « (آیا) خدائی ایرانشهر بیک خدائی بمن
 میرسد ؟ » ، کنون باز گرد ، و برو و این پاسخ از سخن
 من بهش گوی که : « این خدائی به دو تخمه ، یک از تو ،
 و یک از دوده مهرک نوشزادان (رسد) ؛ و جز این ویناردن ^۹
 نشاید . »

(۵) میره ، باز به پیش اردشیر آمد ، و ازرائنش ^{۱۰}
 کید هندویان که چگونه بود ، اردشیر را آگاهینید .

۱ - مرمت کردن . ۲ - منجمین کنوح (شهری در هندوستان بوده
 است : « الهند » ، بیرونی دیده شود .) ۳ - راندن - فرمانروائی ۴ - شاد
 و خرم - فارغ المال . مثل پهلوی چاره بخشای ، اچاری خورسندیده . (در
 چاره بکوش ، در ناچاری خورسند بائی .) ۵ - رها کردن ۶ - آسودن
 - آسوده خاطر بودن . ۷ - معتمدان ۸ - نحیب زاده - بزرگزاده . میرک
 بمعنی شوهر Mari نیز آمده است . ۹ - مرمت کردن ۱۰ - سخن رانی

(۶) اردشیر ، جوشن آنسخن شود ، گفت که : « آنروز مباد که از تخمۀ مهرک ورد - روان ^۱ کسی به ایرانشهر کامکار شود ؛ چه ، مهرک یلان - تخم ^۲ ونا - تخم ^۳ دشمن من بود ، و فرزندان کش هست همه دشمنان من و فرزندان منند ؛ اگر بنیرومندی رسند ، و کین بدر خواهند ، بفرزندان من گزند -- کار باشند . »

(۷) اردشیر ، از خشم و کین ، به جای مهرک شد ، و همگی فرزندان مهرک را فرمود زدن و کشتن . (۸) دخت مهرک ، سه ساله بود ، دایگان به نهان به بیرون آورده ، و س به بزرگر مردی سپردند که پرورد و دس ^۴ ازس باز دارد ؛ بزرگر همگونه کرد و کنیزک را به نیکوئیها پرورد . (۹) و چون سالی چند شد ، کنیزک به داد ^۵ زنان رسید ، و به برازندگی تن و دیدن و چابکی و نیز به زور و نیرو ایدون بود که از همگی زنان بهتر و فرازتر بود .

در سیزدهم

[در نخچیر رفتن شاپور ، و دیدن دخت مهرک نوشزادان ، و بزنی پذیرفتن او را .]
(۱) دهش ^۶ و زمان برهینش ^۷ را ، روزی ، شاپور اردشیران به آن شهر ^۸ شد ، و به نخچیر رفت ، و پس از نخچیر خود

۱ - روح بدکار ۲ - خانواده جنگجو - کران تخم ۳ - بد نژاد
- تخم نا جنس ۴ - بدی - آفت ۵ - سن ۶ - تقدیر ۷ - سر نوشت
- بهره - قضا ۸ - ناحیه .

با نه اسوبار به آن ده آمد که کنیزك^۱ با دایگان بدآنجا بودند . (۲) دایگان کنیزك بسر چاه بودند ، و آب همی هیختندی^۲ ، و چارپایان را آب همی دادندی . (۳) برزگر بکاری رفته بود . (۴) کنیزك ، چونش شاپور و اسوباران را دید ، برخواست و نماز^۳ برد و گفت که : « درست و به^۴ و پدرود^۵ آمدید^۶ ، بفرمائید نشستن ؛ چه ، جای خوش و سایه درختان خنك و هنگام گرم (است) ، تا من آب هنجم^۷ ، و خود و ستوران آب بخورید . »

(۵) شاپور ، از ماندگی و گرسنگی و تشنگی خشمگین بود ؛ وش مکنیزك گفت که ، « دور شو ، جه^۸ ریمن^۹ ! آب تو بکار ما نیاید^{۱۰} . »

(۶) کنیزك به تیمار شد ، و بکسته‌ای بنشست . (۷) شاپور ، به اسوباران گفت که : « هیچه^{۱۱} به چاه افکنید و آب هنجید تا ما واج^{۱۲} بگیریم ، و ستوران را آب دهید . »

(۸) اسوباران همگونه کردند و هیچه را بچاه افکندند ، و بزرگ هیچه را که پر آب بود ، بالا کشیدن نشایست .

۱ - دوشیره - خاتم بزرگراه - ۲ - بیرون میکشیدند ۳ - نواص
 ۴ - جوش و خرم ۵ - آفرین - با درود ۶ - فردوسی : که شادان بدی ، شاد و خندان بدی - همه ساله از بدی گردان بدی . ۷ - مالا کشم
 ۸ - لکانه ۹ - پلید - نا پاک ۱۰ - فردوسی اینطور جمله زننده را تعبیر داده است : بدم گمت شاپور : « کای ماهروی - چرا رجه کشتی بدین گفتگوی ؟ - که هستند بامن پرستنده مرد - کرین چاه من ترکشدن آب سرد ۱۱ - دلو - هیره ۱۲ - دعا و زمزمه . »

(۹) کنیزك ، از جای دور ، نگاه همی کرد . (۱۰) شاپور ، چو نش دید که اسوباران را هیچه از چاه هیختن^۱ نشایست ، خشم گرفت ، و به سر چاه شد ، و دشنام به اسوباران داده گفت که : « تان شرم و ننگ باد ، که از زنی ناپادیاوندتر^۲ و بدهنرتید ! » (۱۱) وش ارویس^۳ از دست اسوباران گرفت ، و زور به ارویس (کرد) ، وش هیچه از چاه بالا هیخت .

(۱۲) کنیزك چو نش این دید ، بزور و هنر و نیروی شاپور اشد نمود . (۱۳) کنیزك ، به زور و هنر و نیرو و شایستگی که بود ، خویش هیچه از چاه بالا آهیخته ، دوان به پیش شاپور آمد ، و بروی افتاده آفرین کرد و گفت که : « انوشه باشید ! شاپور اردشیران^۴ ، بهترین مردان ! »

(۱۴) شاپور بخندید ؛ وش به کنیزك گفت که : « تو چه دانی که : من شاپورم ؟ »

(۱۵) کنیزك گفت که : « من از بسیار کسان شنوده‌ام که اندر ایرانشهر اسوباری نیست ، که زور و نیرو و برازندگی تن و دیدن و چابکیش ایدون چون تو شاپور اردشیران باشد . » (۱۶) شاپور به کنیزك گفت که : « راست گوی ، که تو از فرزندان که هستی ؟ »

(۱۷) کنیزك گفت که : « من دخت این برزگرم^۵ ،

که به این ده میماند . »

۱ - بیرون کشیدن ۲ - ناتوان تر - ۳ - زورتر ۴ - رستم - ۵ - در شاهنامه : ده مهر آمده است .
رسن ۴ - شاپور پسر اردشیر .

(۱۸) شاپور گفت که : « راست نمی گوئی ؛ چه ، دختر
برزگران را این هنر و نیرو و دیدن و نکوئی که ترا هست
نباشد ؛ اکنون ، جز به آنکه راست گوئی ، همداستان^۱ نشویم . »
(۱۹) کنیزك گفت که : « اگر به تن و جانم زنهار
بدهی راست بگویم . »

(۲۰) شاپور گفت که : « زنهار و مترس . »
(۲۱) کنیزك گفت که : « من دخت مهرک نوشزادانم ،
و از سیم اردشیر به اینجا آورده شده ام ؛ از هفت فرزند مهرک
جز من دیگر کس نمانده است . »
(۲۲) شاپور برزگر را فراز خواند^۲ ، و کنیزك را بزنی
پذیرفت ، و اندر همانشب با او بود ، و برهینش^۳ را که باید
شدن ، به همانشب (کنیزك) به اورمزد شاپوران آستین شد .

در چهاردهم

[در زادن اورمزد شاپوران از دخت
مهرک ، و آگاه شدن اردشیر از آن .]

(۱) شاپور کنیزك را آزموی و گرامی داشت ، و اورمزد
شاپوران از شزاد . (۲) شاپور اورمزد را از پدر به نهان داشت ،
تا آنکه به داد هفت ساله رسید .

(۳) روزی ، با ابرنازادگان^۴ و سپوهرگان اردشیر ، اورمزد

۱ - هم رای . نشد هیچ خستو بدان داستان - ند شاه پر مایه همداستان .
۲ - صدا زد ۳ - بهره - قضا ۴ - خرد سالان - نو جوانان - نو نهالان

به اسپریس^۱ شد و چوگان (بازی) کرد . (۴) اردشیر با مؤبدان مؤبد و ارتیشتران - سردار و سبّاری از آزادگان و بزرگان آنجا نشسته ، بایشان همی نگرید . (۵) اورمزد از آن ابرنایان به اسوباری جیر و نبرده بود . (۶) باید شدن را^۲ ، یکی از ایشان چوگان بگوی زد ، و گوی او بکنار اردشیر افتاد . (۷) اردشیر هیچ چیزی ندیدائینید^۳ ، و ابرنایان توش^۴ ماندند ، و از شکوه اردشیر را ، کسی نیارست^۵ فراز شود . (۸) اورمزد ، گستاخانه رفت و گوی بر گرفته گستاخانه زدو بانگ کرد .

(۹) اردشیر از ایشان پرسید که : « این ریدک^۶ که هست ؟ »

(۱۰) ایشان گفتند که : « انوشه باشید^۱ ما این ریدک را ندانیم . »

(۱۱) اردشیر کس فراز کرد ، ریدک را به پیش خواسته گفت که : « تو پسر کیستی ؟ »

(۱۲) اورمزد گفت که : « من پسر شابورم . »

(۱۳) وش همان زمان کس فرستاد ، و شاپور را خواند ، و گفت که : « این پسر کیست ؟ »

(۱۴) شاپور زنهار خواست . (۱۵) اردشیر بخندید ؛ وش شاپور را زنهار داد .

۱ - اسپ راه - میدان اسپ درایی ۲ - قضا را ۳ - بروی خود
 ییارد ۴ - خاموش ۵ - یارائی نبود . فردوسی . خرد را و جانرا که یارد
 ستود ؟ - وگر من ستایم ، که یارد شنود ؟ ۶ - پسرک .

- (۱۶) شاپور گفت که : « انوشه باشید ! این پسر من هست ؛ و من ، درین چند سال ، باز از شما به نھان داشتم . »
- (۱۷) اردشیر گفت که : « ای ناخویشکار ^۱ ! چرا که تو تا هفت سال باز ، فرزندی ایدون نیکو از من به نھان داشتی ؟ »
- (۱۸) وش اورمزد را گرامی کرد ، و بسیار دهش و پوشاک بهش داد ، و سپاسداری اندر یزدان انگارده ، وش گفت که : « مانند این آن است که کید هندو گفته بود . »
- (۱۹) پس از آن ، چون اورمزد به خداوندی رسید ، همگی ایرانشهر را باز بیک - خدائی توانست آوردن ، و سر - خدایان کسته کسته را اورمزد به فرمانبرداری آورد ، و از اروم و هندوستان سای ^۲ و باج خواست ، و ایرانشهر را اوپیرایشنی تر و چابکتر و نامیتر کرد ، و کیسر ^۳ ارومیان شهریار ، و تاب کافور ^۴ هندویان شاه ، و خاکان ^۵ ترک ، و دیگر سر - خدایان ^۶ کسته کسته به خوشنودی و شیرینی به دربار آمدند .

۱ - خود سر (کسیکه بکار خود نادان است ، صلاح خود را نمیداند .)
 فردوسی : بلرزید از خشم و پس مانگ کرد : - که « ای خویش شناس تا پاک
 مرد . ۲ - خراج ۳ - قیصر ۴ - لقب پادشاه هندوستان ۵ - خاقان
 ۶ - فرمانروایان .

[سر نیوه ۱]

« (۱) فرجامید^۲ به درود و شادی و رامش .
« (۲) انوشه - روان باد اردشیر شاهنشاه پاپکان ، و شاپور
شاهنشاه اردشیران ، و اورمزد شاهنشاه شاپوران ! (۳) ایدون باد !
ایدون تر باد ! » *

[انجام نامه]

« (۱) انوشه - روان باد رستم مهربان ، که این پچین^۳



* - بنظر میآید که سر آعار و قسمت فوق و داماله را مهر آوان
کیخسرو آورده باشد ؛ همین شخص ' یادگار دریران ' و متن های دیگری را
برای چهل - سنگن کتابت کرده است .
۱ - سرنامه ۲ - پایان رسید ۳ - داستان - رونویس کرده .

را نوشته بود .

« (۲) ایدون باد ! »

« (۱) بسال هزار و پنجاه و چهار از شاه یزد کرد .

« (۲) خوب فرجام باد ! ایدون باد ! »

[دنباله **]

« (۱) و پس (اردشیر) برگاه اردوان نشست ، و داد آراست ، و مهتران و کهان سپاه ، و مؤبد مؤبدان را او به پیشگاه خواست و فرمود که : « من اندر این بزرگ پادشاهی که یزدان بمن داد ، نیکی کنم ، و داد ورزم ، و دین بهی اویژه^۱ بیارایم ، و گیهانیان^۲ را هم آئینه فرزندان پیروم . (۲) و سپاس دادار برتر ، افزاینده ، دهنده ، که همه^۳ دام را داده ، و سرداری هفت کشور به آن من بسپارد ، چون سزد ارزانی کرد .

« (۳) و شما ، چون خوشنودید ، نیکی و بیگمانی بمن اندیشید ، و من برای شما نیکی بخواهم ، و اندر داد کوشم ، که سای و باج از ده يك^۴ از شما بگیرم ، و از آن هیرو خواسته سپاه آرایم تا پناهی گیهانیان کنند ؛ و از صد جوزن ؛ شش جوزن از همه گونه روغنها ، و باین آئینه داد کنیم ؛

** در پنجم فقره ۱۳ دیده شود .

۱ - بخدوس ۲ - مردمان جهان ۳ - آفریدگان ۴ - میزان باج
 بوده است . سمدی میگوید : چو دشمن خر روستائی مرد - ملك باج بوده يك
 چرا میخورد ؟

و خرید و فروش چون بازرگانی نکنم ؛ و اندر یزدان سپاسدار
باشم که این خدائیم داد ؛ و کرفه کنم ، و از دش - منشنی
و (دش) گوشنی و (دش) - کنشنی^۱ بیش پرهیزم ،
تا به رامش^۲ شاد و اشو^۳ و پیروزگر و کامروا باشم . «
» (۴) انوشه - روان باد شاهنشاه اردشیر پاپکان کش این
اندرز گفته است .
» فرجام گرفت . «



۱ - بد اندیشی و بد گوئی و بد کرداری . ۲ - خوشی - رامی
۳ - پاکی - پرهیز کاری .

